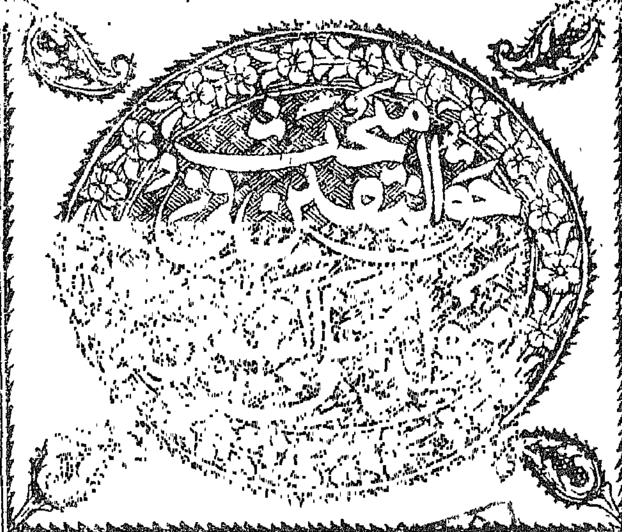
[illegible]

[illegible]



حسب ارشاد فیض بنیاد [illegible] صاحب المروت والامتنان منبع الفضل والاحسان
جناب عالی القاب [illegible] محمد واجد علیخان صاحب بهادر خلف الصدق جناب غفران مآب [illegible]
سعادت علیخان بهادر [illegible] ضلع بریلی بمعرفت جناب [illegible] سید عزیز الدین صاحب [illegible]

در مطبع [illegible] محمد علی بخش خان [illegible] لکهنو [illegible] طبع یافت

بسم اللہ الرحمن الرحیم

الحمد للہ رب العالمین والصلوٰۃ والسلام علی سید المرسلین خاتم النبیین
سیدنا و مولانا محمد و علی آلہ واصحابہ واحبابہ اجمعین اما بعد بر کافہ اہل
اسلام پیدا باد کہ عقد مجالس اذکار سراسر موجب برکت ست و سبب نزول رحمت رب غفور
و اعلان توقیر و تکریم و اشاعت ذکر کریم حضرت محبوب رب العالمین سید المرسلین صلی اللہ
علیہ وسلم کہ رفعنا لک ذکرک مبین رفعت شان و لعمرک قسم جان آن سرور جہان ست
مستوجب حصول قرب ست و نور علی نور سیما درین قرب قیامت کہ منکرین نبوت حضرت
خاتم رسالت و مانعین و مبطلین و جاحدین عظمت و وجاہت حضرت محبوب رب العزت
در مجامع و مجالس خود با دب پی اخفا و انکار فضائل و ارہاصات و معجزات حضرت سید
المرسلین باشند اجتماع اہل اسلام برای مجالس اذکار حضرت خیر الانام علیہ السلام اشد
تکریم و توقیر ذکر مکرم حضرت سرور عالم صلی اللہ علیہ وسلم البتہ زیادہ تر موجب احکام دین
و مستلزم ارغام شیاطین ست ہر چند کہ نزد اہل ایقان اینہمہ عیان ست اما از انجا کہ این
آن وقتی ست کہ جہلا و سفہا را حوصلہ خود سری در سر افتادہ کہ عمومات کتاب و سنت
و معتقدات حقہ محققہ جمہور اہلسنت و جماعت را بر طاق اغماض گذاشتہ خود را اشاعرہ
فہمیدہ اند و نوبت بہ تحمیق و تجہیل و تفسیق و تذلیل بلکہ تکفیر و تضلیل برگزیدگان رب جلیل
رسانیدہ اند مبتدعی تنزیہ او تعالی را از زمان و مکان و جہت در بدعات حقیقیہ داخل ساختہ

جدی میگوید که عقد قضیهٔ غیر مطابقه للواقع و القای آن بر ملائکه و انبیا خارج از قدرت
نیست والا لازم آید که قدرت انسانی ازید از قدرت ربانی باشد بدینه هیچ حی ثبوت
مکالمهٔ حقیقی با حق تعالی و عصمت لا بدی و عصمت انبیا برای مقبولین خود ثابت میکند
ینی از کتاب و سنت و اجماع امت خبر نداشته از حیات انبیا علیهم السلام در برزخ به تصریح
محققین دین بالاتفاق حسی حقیقی جسدی مماثل حیات دنیوی هست انکار کرده و بدین بنا عدم
از استمداد و توسل و تشفع و عدم سماع حضرت سرور انام سلام و کلام زائرین قبر مبارک را
لازمی پندارد و ولی ایمانی از عطا گردیدن شفاعت بجناب شفیع المذنبین که احادیث صحیح
صریح مثل اعطیت الشفاعة و غیره مثبت آن هستند و از حقیت و تیقن و قطعیت شفاعت
حضرت انکار میدارد حالانکه بموجب تصریح جمهور اهل سنت اعتقاد بودن آنحضرت یقیناً اول
شافع و اول مشفع و مقبول الشفاعة واجب است و در سیاری معجزات و فضائل جناب
سرور کائنات گفتگوهای بیهوده میکند و گمراهی بر اطلاق لفظ آیة بر معجزه احتراز [illegible]
الی بر مجرد چندی از افعال نبی اعتقاد الوهیت حکم شرک فی العبادة لازم میداند و تمامی
امور خیر که از مستحسنات ائمه اعلام و متضمن [illegible] غیره موجب رونق اسلام اند باوجود اندراج
در عمومات شریعت و عدم مزاحمت و مخالفت کتاب و سنت اطلاق بدعت به یک معنی [illegible]
بیباکانه در میدان تضلیل و تکفیر ائمه دین قدم می اندازد که اوهام این لیام را رخصه دستاویز
عدم طعن و ملام بر اصحاب کرام میگرداند بلکه بقصار اقوال این جهال بطور الزام [illegible] عوام
پیش نموده نوبت طعن بجناب نبی کریم و قرآن عظیم می رسانند [illegible] خس و خار که در راه [illegible]
خبراهی باد صبا و اینهمه آورده نشستن بدینجهت چندی از ناقصان از حسن و فضل مجالس اذکار
حضرت خیر الانام سید الابرار صلی الله علیه و سلم انکار دارند و بر ابطال شرف و برکت ایام [illegible]
سعادت همتها می گمارند و باوجودیکه ائمه متقدمین و اجلهٔ متأخرین از فقها و محدثین باستحسان
هیئت اجتماعیهٔ مجالس شریفه در ازمنهٔ لطیفه در کتب مشهورهٔ دینی تصریح فرموده اند بلکه رسائل
مستقله درین باب تالیف نموده اند و اگر در پای کسی درین باب خار شکی خلیده بدفع شبهات
پرداخته اند و قول شاذ و نادر را مردود ساخته یا آنکه اینهمه از مطالعه [illegible] الانسان [illegible]

در سیرت شامی و مواهب و حسن المقصد و کشف الظنون و غیره توان دریافت با اینهمه چندی از طائفه هوا ئیه بر مجوزین انکار تشکیب نموده اعتقاد شرفه برکت ایام ولادت با سعادت و نفس استحباب اعاده شکر نعمت و عقد مجالس اذکار پر برکت را از زبان شقاوت توامان باسند بزم جنیم کنهیا قرار میدهند بر مجوزین و عاملین مجالس شریفه تهمت دخول در زمره مشرکان و خلل اصل ایمان می نهند و نمی دانند که این حکم فاسد چه آفتها بر پا می سازد و در ثبوت روایت دین اسلام و احکام شریعت بوسطه اهل عدالت رخنه می اندازد و از غایت غوایت و غباوت اینقدر هم نمی اندیشند که کسانیکه سلسله سند دین خود با و شان راست میکنند هم داخل مجوزین و عاملین این عمل بوده اند بمشاهده این حال بخیال خوشنودی ذو الجلال خواستم که بدفع طعن و ملام عوام کالانعام از حضرات ائمه اسلام بپردازم و حرفی چند در دفع او هام آن لیام تحریر سازم از آنجمله رسائل طائفه مجموعه فتوجیه که جمع نموده و برادر خورد و وکلان ست و این طائفه را بمنزله بهشتی پایان ست برای تحریر جواب منتخب ساختم و عجالة به تحریر آنچه در خاطر آمد بی آنکه نوبت بجمع کتب کثیره رسد درین رساله پرداختم **قوله** در خواص و عوام هندوستان شائع است الخ **اقول** درینمقام نقل عبارات چند از علماء دین بقلم می آید تا واضح گردد که تخصیص ذکر هندوستان محض بنا بر ایهام و تغلیط عوام می نماید علامه قسطلانی علیه الرحمه در مواهب لدنیه که مستند این طائفه هست فرموده و لا زال اهل الاسلام یحتفلون بشهر مولده علیه السلام و یعملون الولائم و یتصدقون فی لیالیه بانواع الصدقات و یظهرون السرور و یزیدون فی المبرات و یعتنون بقراءة مولده الکریم و یظهر علیهم من برکاته کل فضل عظیم الخ و همین مطلب حافظ ابو الخیر سخاوی در سیرت شامی منقول ست ملا علی قاری علیه الرحمه که هم مستند این طائفه است در مورد روی فرموده اما اهل مکة معدن الخیر و البرکة فیتوجهون الی المکان المتواتر بین الناس انه محل مولده رجاء بلوغ کل منهم بذلک لقصده و مزید اهتمامهم به الی آخره و همدران ست و لاهل المدینة کثرهم الله تعالی به احتفال و علی فعله اقبال الخ و همدران ست و اما العجم فمن حین دخل هذا الشهر المعظم و الزمان المکرم لاهلها مجالس فخام من انواع الطعام للقراء الکرام و العلماء العظام و الفقراء من الخاص

والعام الخ قوله باآنکه از فقها و محدثین معتمد هیچکی باستحسان و جواز آن نرفته الخ اقول این
قولیست سقیم و کیدیست عظیم شیخ عبدالحق و ملا علی قاری و محمد طاهر صاحب مجمع البحار و شیخ
عبدالوهاب متقی مکی و امام ابن جزری صاحب حصن حصین و حافظ ابن رجب حنبلی و علامه
ابو الطیب سبتی مالکی و حافظ جلال سیوطی و صاحب سیرت شامی و مجد الدین شیرازی و علامه
سیف الدین ابو جعفر ترکمانی دمشقی حنفی و شیخ برهان الدین جعبری و علامه عبد الله و امام
سلیمان برسوی و مولانا حسن بحرینی و برهان ناصحی و شیخ شمس الدین سیواسی و شیخ محمد بن
حمزة العدلی الواعظ و شمس الدین دمیاطی و فخر الدین دنقلی و حافظ زین الدین عراقی و علامه
برهان ابو الصفا و حافظ ابو شامه و حافظ ابن حجر عسقلانی و علامه ابو القاسم لؤلؤی و علامه
ابو الحسن البکری و امام سخاوی و برهان الدین صاحب سیرت حلبی و علامه ابن حجر مکی که حال
تصانیف این حضرات معروف و مشهور و در کتب متداوله مشهوره مثل کشف الظنون بمدح
و قبول مسطور و مذکورست و سوای این حضرات دیگر علماء معتمدین از اجلۀ محدثین و فقهاء مشهورین
از اهل حرمین شریفین و سائر بلاد اسلامیه در رسائل و فتاوی خود استحسان آن فرموده اند و رسائل
مولد تالیف نموده اند باری اگر مقصود عدم کتب علماء سابقین که عبور بر آن نشود و دریافت این امر
از اقوال مشهوره علماء لاحقین و فضلاء متاخرین که در قریب این زمان گذشته اند چه دور بود با خصوص
کسانیکه در سلسله سند صاحب رساله و امثالش در روایات کتب فقه و تفسیر و حدیث و عقاید
معدود و در رسائل امثال صاحب رساله استناد باوشان موجود مانند شاه ولی الله صاحب
و شاه عبد الرحیم صاحب محدث دهلوی و مرزا حسن علی صاحب محدث لکهنوی وغیرهم اگر
گوئی که صاحب رساله که در سکر خودبینی سرشارست همه سابقین و لاحقین را بی خبر از فقه
و حدیث بلکه از جاهلین و ضالین بلکه موافق عقیده طائفه از کافرین و مشرکین می شمارد پس
چه جای اعتماد و اعتبارست و ذکر این همه سابقین و لاحقین از ائمه دین و علماء مشهورین
بمقابلش بیکارست پس اولا گوییم که اگرچه جامه طائفه اسماعیلیه و بابیه بجهت بی خوفی از خدا
و فقدان شرم و حیا همین اعتقاد آرند و آنحضرات عظام و متبعین آن کرام را از زمره ضالین
و جاهلین فی الدین می شمارند اما از صاحب رساله تصریح این امر بظاهر دور است چه در آخر همین

رساله که برای اظهار استناد صاحب رساله سند استاد صاحب رساله ثبت است و منقبت شان بلفظ
استاد المحققین سند العالمین فی العالمین مولانا المفتی صدر الدین خان دهلوی درج و در آن
سند اکتساب نمودن صاحب رساله فقه و اصول فقه و عقاید و کتب دیگر علوم دین مثل بخاری
و تفسیر بیضاوی و غیره را از مفتی صاحب موصوف مذکور است و همان سند مصحف بودن صاحب رساله
بغربت و اهلیت و شرم و حیا مسطور است همان سند العالمین فی العالمین در فتوی مشهوره خود که
بحالت حیات شان در لکهنو مطبوع هم شده است می فرمایند عمل مولد شریف در ماه مولد
حضرت سید الاولین و الآخرین صلی الله علیه وسلم و اجتماع مومنین در آن و مسعود که خالی باشد
از منهیات و مکروهات الی قوله از بهترین اعمال حسنه است و متوارث است از علمای اعلام و قضاة
و مفتیان اهل اسلام و مشایخ کرام کابرا عن کابر و اتفاق است جم غفیر را از اعاظم علمای دین
در ترغیب و تحریص بر حسن این عمل مکرم و مقبول بودن اکابر محدثین فقهای اقطار عالم است و شک نیست که
این عمل محمود موجب مزید ثواب و برکات و نزول رحمت و شفای قلوب و انشراح صدور و قرة
عیون اهل اسلام و ارغام شیاطین و خذلان اهل ضلال و طغیان است خصوصا در بین بلاد که درین ملک
کدبی از بان جاهلان از عوام به تقویت و استظهار علمای حال نوبت بزبان درازی باقصی الغایت
رسانیده الی آخره و بعد نقل اقوال ائمه دین و علماء مشهورین فرموده پس قول تاج الدین
فاکهانی مالکی که این عمل مذموم است بمقابل جم غفیر از ائمه دین و علمای محققین از فقها و محدثین که
باستحسان آن رفته اند مقبول نیست و رده السیوطی و کثیر من العلماء الاعلام بما یشفی قلوب المتقین
پس تمسک به انکار فاکهانی و تفرد او در آن این عمل مکرم را مختلف فیه گفتن غلطی فاحش است و عجب
و بس عجب این است که مصاف عقیده است که عمل مولد شریف را از بدعات سیئه گویند و بجز اینکه این
عمل بدین صفت و خصوصیت آن در ماه مولد حضرت سرور انس و جان صلی الله علیه وسلم منقول
از قرون ثلثه نیست دلیلی دیگر نزد خود ندارند حتی که کدام روایت شاذه از کتب غیر مشهوره
فقهیه هم بحرمت یا کراهت آن پیش نمی کنند و نمی دانند که برین تقدیر لازم می آید که جمله
مستحسنات علمای متاخرین که کتب فقه مذاهب اربعه خصوصا فقه حنفی مملو از آن است و هزارجا
مرقوم است استحسنه المتاخرون جمله در بدعات داخل شود و علمای متاخرین از فقها باجمعهم

از اہل بدع وضلال بشمار در آیند چه از مستحسنات ایشان اثری در قرون ثلثه نبود وما هو الا ارتفاع
الامان عن الشرعیات اعاذنا الله تعالی من هذه العقیدة الفاسدة ومحفل که دران ذکر
جمیل ولادت حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه وسلم بلا انضمام منکرات دیگر وبات شرعیه باشد
آن را مجمع آثام وبدعات فهمیدن واجماع تمامی علمای دین سابق وحال را از مذاهب اربعه شرقا
وغربا در عرب وعجم بر ضلالت وبطلان قرار دادن وحضرت شریفین زادهما الله شرفا را دار البدع
انگاشتن واتباع سنت منحصر در افراد عدیده بلاد هندوستان دانستن چه خوش اعتقادی
وحسن ظن نسبت بعلمای اسلام وبلاد اسلام ست حرره العبد المسکین محمد صدر الدین
ختم الله له بالحسنی وثانیا بر تقدیر یکه صاحب رساله همه مجوزین این عمل را از غیر معتمدین
بلکه گمراه وبدعتی می شمارد پس چرا از اکثر جمیع ائمه دین فقها ومحدثین برای اثبات دعاوی
سند های بیجا می آرد وبه سر شاخ نشستن وبن را بریدن بر عقل خود خط کشیدن ست قوله بدعت را
دو معنی ست یکی لغوی عام که عبارت از مطلق محدث ست خواه عبادت بود یا عادت ودوم شرعی
خاص که عبارت ست از زیادت وانتقاص در دین بعد صحابه بدون اذن شارع لا قولا ولا فعلا
ولا صراحة ولا اشارة پس لفظ بدعت درین حدیث ودر احادیث دیگر عام ست شامل همه
محدثات واین عموم بحسب معنی شرعی خاص ست نه معنی لغوی عام الی قوله وباین تقریر حسن
تعمیر مناره مسجد که بنابر اعلام اوقات صلاة ست وتصنیف کتب که آله وعون تعلیم وتبلیغ سنت
واستعمال نخل ومداومت بر اکل لب حنطه ومثلها که هر یک امر از انها ماذون فیه بل مامور به است
بسبیل اجمال الی آخره اقول ازین مقام باقرارش ثابت ست که چیزیکه بالاجمال داخل ماذونات
شرعیه باشد گو خصوص آن صراحة از قول وفعل شارع بهیئت کذائیه ماثور نباشد ونه از
صحابه کرام مروی باشد در ضلالت داخل شدن نمی تواند پس از مستحسنات ائمه دین اعتراض
وهابیه مندفع ومطرود وخرافات شان همه باطل ومردود شدند که آنحضرات آن مستحسنات را
باشاره مضامین احادیث صریحه حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وسلم مستحسن گردانیده اند
وداخل بودن آنها در عمومات ماذونات بلکه مامورات شرعیه بالاجمال ثبوت رسانیده اند
قطع نظر از استحسان عام دیگر بدعات حسنه حال خصوص اظهار سرور واداء شکر نعمت در ایام

مبارک ولادت شریفه آنکه صاحب مجمع البحار که مستند این طائفه است ونزد این طائفه در اجلهٔ محققین
واجله فقهاء ومحدثین داخل در خاتمه مجمع البحار فرموده وتم بحمد الله وتيسيره الثلث الاخير
من مجمع بحار الانوار في غرائب التنزيل ولطائف الاخبار في الليلة الثانية عشر
من شهر السرور ذو البهجة مظهر منبع الانوار والرحمة شهر ربيع الاول فانه شهر امرنا
باظهار الحبور فيه كل عام الى آخره واگر برین تسلی نیاید تا کلام ابن الحاج مستند خود مطالعه
نماید که باشاره آنحضرت صلی الله علیه وسلم فضیلت شهر مبارکه واولویت زیادت اعمال
را که باشد دران تحقیق می فرماید با آنکه ایشان طعن بر لفظ بدعت باینکه آنحضرات بران مستحسنات در کتب
شرعیه اطلاق محدثه وبدعت می نمایند وصراحة بدعت بمعنی شرعی را بالتقسیم می فرمایند پس
این اعتراض واشکال مغلطه جهال است حاصل اینکه مراد ایشان از بدعت که آنرا موجه بتقسیم ساخته اند
وبران هم اطلاق معنی شرعی پرداخته اند امری است که بخصوصه سنت آنحضرت صلی الله علیه وسلم
نباشد وقول وفعل آنجناب ازان ساکت باشد خواه مزاحم ومخالف سنت ومغیر ومنافی لهدی
طریقه محموده آنحضرت صلی الله علیه وسلم باشد خواه موافق قواعد عامه شریعت في الاجمال
حکما داخل سنت وثابت باشاره احادیث صریحه جناب شفیع امت صلی الله علیه وسلم باشد
سر آنحضرت این معنی عام را هم معنی شرعی فرموده اند وتقسیم آن نموده اند ملا علی قاری علیه الرحمه
در شرح موطا امام محمد فرموده اصل البدعة ما احدث على غير مثال سابق ويطلق
في الشرع على ما يقابل السنة اي ما لم يكن في عهده صلى الله عليه وسلم ثم ينقسم
الى الاحكام الخمسة كذا ذكره الحافظ السيوطي مؤیدات این امر معروف ومشهور وقدری
ازان در دیگر رسایل منقول ومسطور اما اینجا اختصار منظور است ووجه تقسیم بدعت واطلاق معنی
شرعی برین معنی چند امر است اولاً آنکه لفظ بدعت بمعنی لغوی شامل کل ما احدث من غیر سابق است
ولفظ سنت بمعنی لغوی شامل هر طریقه هر کس است اما هرگاه در عرف شرع سنت اصالة اسم
خاص برای قول وفعل وتقریر آنحضرت صلی الله علیه وسلم شده است واطلاق بدعت بران نباید داد
وبدعت مقابل سنت است پس این معنی خاص یعنی هر چیزیکه بالخصوص سنت آنحضرت صلی الله
علیه وسلم نباشد البته معنی لغوی لفظ بدعت نمی تواند شد صرف اصطلاح اهل شرع است دوم آنکه

از صحابهٔ کرام اطلاق لفظ بدعت بر محدثات خودشان ثابت است باوجودیکه گاهی بر سنت آنحضرت
اطلاق بدعت نفرموده اند پس البته این اطلاق بدون تقسیم بسوی حسنه و سیئه درست نمی تواند شد
قطع نظر ازینهمه نزاع متنازعان در استعمال آن و اطلاق معنی شرعی بران نزاع لفظی ست لو فرضنا که
این معنی معنی لغوی ست و معنی شرعی اصطلاحی منحصر در خصوص آن معنی ست که جز بر بدعت سیئه
صادق نشود اما این از کجا که بر مستحسنات ائمه دین باوجود عدم مزاحمت کدامی سنت و باوجود دخول
در مندوبات شریعت بالاجمال حکم ضلالت لازم گردانیده آید اطلاق بدعت بران بمعنی دیگر ست
و لزوم کلیت ضلالت برای معنی دیگر حاصل آنکه میان معنی لغوی و اصطلاحی تفرقه ساختن و تعدد اصطلاحات
پس پشت انداختن و به تحقیق و تطبیق چنانکه ائمه دین فرموده اند نپرداختن و بی باکانه قلم طعن
بر ائمه اعلام افراختن همان کیدی ست که شیطان لعین خوارج و روافض و معتزله و غیرهم را که ماخذ تجدد
دران گرفتار گردانیده بقعر ضلالت رسانیده است **قوله** و عند الاستقراء در عبادات بدنیه
محضه هیچ صوم و صلوة و تلاوت و امثال ذلک بدعت غیر سیئه یافته نمی شود الی آخره **اقول**
منشاء این دعاوی همان کج فهمی اقوال اکابر امت ست البته امری که در قواعد عامه شریعت مندرج
نباشد از طرف خود در عبادات داخل نمودن حسن نمی تواند شد اما آنچه بطور عموم از مندوبات
شارع باشد اگر به نیت برکت کدامی هیئت خاص آن که منافی و مغیر حدود معینه شریعت نباشد
بعمل آورده شود البته در عبادات بدنیه هم اطلاق بدعت حسنه موافق تصریحات استعمالات
ائمه دین بران نموده خواهد شد اینجا که نظر بر اختصار است بر نقل عبارت کتاب تنبیه السفیه که رد مجتهد
روافض ست اکتفا میرود جاییکه مجتهد مذکور در کتاب صوارم الزام بدعت بر صاحب تحفه
و غیره نهاده صاحب تنبیه السفیه جوابش بدین عبارت داده اگر مراد از بدعت بدعت حسنه است
نعم و مرحبا و هیچ کس از فرق اسلامیه انقسام بدعت را مذموم نمی شمارد و اگر مراد بدعت سیئه است
پس لا نسلم که ازین عبارت مفهوم شود چه بسیار خیرها در عهد سلف نبود مثل بنای مدارس
و قناطر و تدوین کتب و علوم که خلف صالح پیدا کرده اند و در طریقه زهد و عبادات و مجاهدات
و اشغال اختراع بسیار واقع شده و اصلا جای ملامت و عتاب نیست قال الله تعالی و رهبانیة
ابتدعوها ما کتبناها علیهم الا ابتغاء رضوان الله الی آخره و مؤیدات این امر بکثرت

می‌آیند ازین مقام ظاهر است که بجاریه مخالفت تمام فرق اسلامیه نموده اند قوله فقیر میگویم که آنچه
در قول علما تقسیم بدعت بسوی حسنه و سیئه یافته می شود و کلیه کل بدعة ضلالة محمول بر بدعت سیئه شده
مبنی بر غفلتی است که در تعریف و تشخیص بدعت رو داده الی قوله ازین سو رانده و زان سو مانده
بنا بر احتیاج رفع تناقض بصورت تلفیق و تطبیق بظن خود که ان الظن لا یغنی من الحق شیئا
قسمت بدعت بحسنه و سیئه کردند و ضلالت هر بدعت را حمل بر سیئه نمودند چون شیشه تقلید حقه مجید
هر که در دست هر که آمد تعمق نظر به تحقیق و تنقیح زائد نکرده بر قول منقول بلا امعان جمود نموده رفته
رفته این داء عضال همه را فرا گرفت الی آخره اقول اسد الله این چه حماقت است و چه سفاهت است
و بیمقول الشعار بلکه تصریح است باینکه از عهد صحابه کرام تا هزار دوم که هزاران هزار از محققین و فقهاء و
محدثین بر بسیاری از امور با وجود اطلاق بدعت حکم استحسان فرموده اند و تقسیم بدعت بسوی حسنه و
سیئه و حمل کلیه حکم ضلالت بر کل بدعة سیئه نمودند معاذ الله آن همه ائمه دین در داء عضال جهل گرفتار
بودند پس این حکمی است که بالبداهة بر جهالت صاحب رساله شهادت میدهد و همین سخن لغویت
بیان صاحب رساله بجلوه ظهور می نهد قوله همین تنها حضرت مجدد در هزار دوم بشناعت این
و تفریق متنبه و ملهم شده تردید تقسیم بدعت نمودند الی قوله بعد آنجناب علمای دیگر موفق
باین ادراک شده ضلالت هر بدعت باثبات رسانیدند الی آخره اقول اولا ملهم شدن شیخ
تنها در هزار دوم به تردید تقسیم امری بیک معنی مستلزم بطلان تقسیم آن امر بمعنی دیگر مقتضی فساد
اثبات حسن بعض افرادش بآن معنی نیست چنانکه ائمه اخیار و مشائخ کبار آن شیخ نامدار در هزار
اول تصریح فرموده اند و نه این الهام استلزام تضلیل و تجهیل آن ائمه اعلام و شیوخ اسلام دارد تا که
نسبت باسماعیلیه و بابیه بثبوت رسد و ثانیا قطع نظر از تصریحات ائمه دین که در هزار اول
گذشته اند بموجب قول صاحب رساله در مرض جهل گرفتار بوده اند بسیاری از امور را
که کتاب و سنت از آنها بهیئت مخصوصه کذائیه ساکت است و از قول و فعل آنحضرت صلی الله
علیه و سلم ماثور نیستند با وجود ترک شایع در هزار دوم هم همین شیخ نامدار ذی شان و دیگر
[illegible] از اتباع سلسله ایشان استحسان و تجویز آن فرموده اند پس استدلال بمکاتیب و اقوال
آن [illegible] در حق صاحب رساله و دیگران ازین طائفه موجب وبال و نکال است و ثالثا

ملکیت طائفه نجدیه باید دید که درینجا از نافهمی خود برای تجهیل کافهٔ علماء دین تا هزار و دو صد سال استناد
بیک قول شیخ میکنند حالانکه درهمین مجموعه قنوجیه تبرا و تشنیع و تصریح بمقتضای الکنایة ابلغ من التصریح
بحال آن صاحب جان جانان میگردانند چنانکه برادر بزرگ این خورد هیچ آگه حمله سترگ بر شیخ نموده و گفته
بعض از شارعان شریعت این قوم اشاره بالسبابه را که باتفاق احادیث و آثار متواتره و اجماع
ائمه اربعه و صاحبین و جمیع فقهاء و محدثین سنت است حرام گفته اند الخ قطع نظر از انکه ادعاء ثبوت
سنیت رفع سبابه باتفاق احادیث و آثار متواتره و اجماع جمیع فقهاء و محدثین ثابت نگردانیده
باید دید که چگونه تشنیع شنیع تهمت تشریع در مسئله خلافیه بر شیخ لازم می آید و ایشان را منکر سنت
متواتره و مخالف اجماع جمیع قرار میدهد پس صاحب رساله که برای تغلیط عوام نام الهام شیخ برای
اثبات تخطیه کافه علماء کرام تا هزار و دو صد سال بر زبان می آرد حالا بیان کند که به چه عقیده و پایه شیخ را
از کدام فرقه می پندارد قوله اطلاق هیچ جا در تخصیص و تقیید نمیشود الخ اقول این ادعا
محض است قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من ابتدع بدعة ضلالة لا یرضاها الله و
رسوله کان علیه من الاثم مثل آثام من عمل بها در مرقاة گفته و قید البدعة بالضلالة
لاخراج البدعة الحسنة کالمنارة کذا ذکره ابن الملک الخ و در مجمع البحار بذیل بدعة ضلالة
نوشته هو احتراز عن البدعة الحسنة الخ شیخ محدث دهلوی در اشعة اللمعات در شرح این حدیث
فرموده بخلاف بدعت حسنه که در وی مصلحت دین و تقویت و ترویج آن باشد الخ در مظاهر حق
بذیل حدیث من احدث فی امرنا ما لیس منه نوشته اور لفظ ما لیس میں اشاره ہے اسکی طرف
که نکالنا اوس چیز کا جو مخالف کتاب و سنت کی ہو برا نہیں الخ و کفی بہذا حجة علی المخالفین قوله
بعد اعتراف در بارهٔ امری به بدعت بودن در پی تقسیم شدن بدان ماند که یکی گوید بول دو قسم است
پاک و مباح و حرام و نجس الخ اقول جوش جهالت صاحب رساله و کمال تعصب است در هر قول
زائد از ما سبق داد نافهمی میدهد معهذا هر دم در میدان تجهیل و تضلیل ائمه دین قدم می نهد قطع نظر
از ظهور سفاهت درین قول اشعار طعن و تبرا بر اصحاب کبار حضرت سید المرسلین صلی الله علیه
وسلم است تفصیل این اجمال آنکه از روایات معتمده ثابت که صحابه کرام باوجود اعتراف بدعت
بودن در بارهٔ بسیاری از امور در پی استحسان و ترویج آن رفته اند و واقف از جهالت خود در حق صحابه

کرام الفاظ ضلالت التیام بر زبان می آرند و مدح آن امور را باوجود اعتراف واطلاق بدعت
مخالفت حضرت شارع می شمارند ائمہ دین فرمودہ اند کہ مدار قبح و ذم بر مزاحمت و تغییر احکام
کتاب و سنت ست نہ بر مجرد تلفظ لفظ بدعت و این لفظ بدو معنی مستعمل ست و بیک معنی منقسم ست
بسوی بدعت حسنہ و بدعت سیئہ پس در تعبیر بدعت حسنہ و حکم بحسن امری باوجود اعتراف بدعت
بودنش ہیچ جای اعتراض نیست حالا صاحب رسالہ بیچوا باید کہ باز ہمان وسوسۂ از بیخ و بن برکندہ را
رونق تازہ دہد و فتنۂ افسردۂ خوابیدہ را بیدار ساختہ بمنصۂ ظہور نہد بناءً علیہ در پردۂ تجہیل
آن ائمہ اعلام حقیقۃً قصد تفضیل صحابہ کرام دارد کہ ہیچو الفاظ شنیعہ تشنیع بر زبان می آرد حالا چند
اقوال علماء دین نقل نمایم تا واضح گردد کہ تحقیق و تقسیم آن ائمہ اعلام ہمہ صواب و درست ست و اعتراض
صاحب رسالہ بر آن کرام محض جہل و نافہمی ست امام بخاری علیہ الرحمہ در صحیح خود روایت نمودہ
کہ حضرت امیر المومنین فاروق رضی اللہ تعالی عنہ در حق اہتمام جماعت تراویح والتزام آن فرمودہ
نعمت البدعة هذه شعرانی در کشف الغمہ آوردہ کان ابو امامة الباهلي رض يقول احدثتم
قيام شهر رمضان ولم يكتب عليكم فدوموا على ما فعلتم ولا تتركوه فان الله تعالى عاتب
بني اسرائيل في قوله ورهبانية ابتدعوها ما كتبناها عليهم الا ابتغاء رضوان الله الخ
و حضرت ابن عمر رض در حق صلوة ضحی فرمودہ نعمت البدعة هذه و نیز فرمودہ ما ابتدع المسلمون
افضل من صلوة الضحى هكذا في فتح الباري و غیرہ امام عینی در شرح صحیح بخاری شریف بذیل شرح قول
حضرت امیر المومنین رضی اللہ تعالی عنہ فرمودہ انما دعاها بدعة لان رسول الله صلى الله
عليه وسلم لم يسنها لهم ولا كانت في زمن ابي بكر رض ورغب فيها بقوله نعم ليدل على
فضلها ولئلا يمنع هذا اللقب من فعلها والبدعة في الاصل احداث امر لم يكن في
زمن رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم البدعة على نوعين ان كانت تندرج تحت
مستحسن في الشرع فهي بدعة حسنة الخ و امام قسطلانی فرمودہ سماها بدعة لانه
صلى الله عليه وسلم لم يسن لهم الاجتماع لها ولا كانت في زمن الصديق رض وهي
خمسة واجبة ومندوبة ومحرمة ومكروهة ومباحة وحديث كل بدعة
ضلالة من العام المخصوص وقد رغب عمر رض فيها بقوله نعم البدعة وهي كلمة

مجمع المحاسن كلها الخ و مجمع البحار گفته في حديث عمر رض في قيام رمضان نعمت البدعة هي
نوعان بدعة هدى وبدعة ضلال فمن الاول ما كان تحت عموم ما ندب
الشارع اليه وحض عليه فلا يذم لوعد الاجر عليه بحديث من سن سنة حسنة
وفي ضده من سن سنة سيئة ومن الثاني ما كان بخلاف ما امر به فيلام وينكر
عليه والتراويح من الاول لانه صلى الله عليه وسلم لم يسن لهم الاجتماع وانما
صلاها ليالي ثم تركها ولا كانت في زمن الصديق وهي على الحقيقة سنة لحديث
عليكم بسنتي وسنة الخلفاء الراشدين واقتدوا بالذين بعدي وعلى الآخر
يحمل حديث كل بدعة ضلالة الخ در سيرت شامي از امام ابو شامه آورده قال عمر رض
نعمت البدعة يعني انها محدثة لم تكن واذا كانت فليس فيها رد لما مضى فالبدع
الحسنة متفق على جواز فعلها والاستحباب لها ورجاء الثواب لمن حسنت نيته
فيها وهي كل مبتدع موافق لقواعد الشريعة غير مخالف لشيء منها ولا يلزم من فعله
محذور شرعي الخ قوله بدعت آنست كه بعد قرون ثلثه مشهود لها بوجود آمده و اصلش از كتاب
و سنت و علوم نشده و سندش به ثبوت نه پيوسته چه ظاهر چه خفي چه ملفوظ و چه مستنبط الخ اقول
درينجا چند امور ملاحظه بايد نمود اول اينكه در ماسبق در تعريف بدعت صرف قيد بعديت
عهد صحابه باعتبار داشته بود و درينجا قيد بعديت قرون ثلثه افزوده دوم آنكه حسب اين تعريف چيزيكه
بعد قرون ثلثه بوجود آمده اما اصلش باذن شارع گو اشاره هم باشد و سند استحسان گو خفي
و مستنبط باشد ثابت فرموده باشد آنرا شرعا بدعت و ضلالت نتوان گفت پس اكثر دعاوي
صاحب رساله هم منهدم بانش نيست و نابود شدند سيوم بر تقدير اخذ قيد بعديت قرون ثلثه
در مفهوم بدعت ضلالت حسب اين تعريف چيزيكه در قرون ثلثه بوجود آمده باشد اما اصلش
از كتاب و سنت نباشد بلكه مزاحم كتاب و سنت باشد آنرا بدعت ضلالت نتوان گفت
حالانكه وجود و ظهور ضلالت خروج و رفض و قدر در قرون ثلثه بلكه در قرن اول زمان
صحابه كرام بوده است و بالاتفاق عقايد اينهمه شنيعه داخل بدعت ضلالت اند ازينجا
مفتضح ميگردد كه اعتبار تحديد زماني در بدعت چنانكه تحديد ميكنند لغو و مهمل است صحيح همان است

که جمهور محققین علماء دین میگویند که هر امریکه مزاحم کتاب و سنت باشد خواه در قرون ثلثه
بوجود آمده باشد یا بعد از ان مذموم و ضلالت ست و هر امریکه مندرج مندوبات شارع ست
و از مستحسنات ائمه دین ست حسن و موجب برکت ست قوله لهذا بعض گفته اند که منقسم بحسنه
و سیئه بدعت لغوی ست الخ اقول ذکر قول این بعض و استناد بدان صاحب رساله را
چه مفید ست سلمنا که حسب این قول این بعض بدعت بمعنی اصطلاحی شرعی جز سیئه نباشد اما این
از کجا که حسب قول این بعض مستحسنات ائمه دین هم داخل بدعات شرعیه منحصره در ضلالت اند بسیاری
از مستحسنات که وهابیه اسماعیلیه بر قائلین آن حکم ضلالت کرده اند و میکنند بموجب تصریح
همین علماء هم استحسان آن ثابت ست قطع نظر از دیگر مسائل صاحب رساله آنقدر چالاکی و بیباکی
و جرأت و سفاکی اختیار نموده که بی لحاظ عقل و فهم برای تائید مذهب خود سند ملا علی قاری
و ابن حجر مکی و حافظ عسقلانی و مولوی رفیع الدین خان مرادآبادی و غیرهم می آرد حالانکه
اینهمه حضرات را بسبب تصریح استحسان همین عمل مجلس مولد جاهل و گمراه میشمارد و بس تا چند ورق
که برای تطویل رساله اقوال این علماء متضمن مذمت بدعت از نافهمی ذکر کرده همه خارج از بحث ست
که صاحب رساله را بمقصد و مطلب آن کجا نه برده قوله فصل اول در ادله منع انعقاد مجلس
برای عمل مولد الی قوله از سلف و خلف معتمد و مستند منقول نه الخ اقول این ادعا محض فضول ست
چه استحسان انعقاد مجلس شریف از اکابر دین و ائمه معتمدین تا استادان صاحب رساله که
لقب شان بموجب شهادت آنها همین رساله سند العالمین فی العالمین ست ثابت و منقول و
اطلاق بدعت بران بدان معنی که مستلزم ضلالت باشد غیر صحیح ست و بدان معنی که اطلاق بدعت
بران می توان نمود خواه آنرا معنی شرعی گفته آید یا لغوی بهر تقدیر حکم لزوم ضلالت بران محض
باطل و قبیح است قوله اول کسیکه این عمل ایجاد کرد شیخ عمر بن محمد ست که هیچکس از مشائخ و صوفیه
و علمای کرام احوال او نمی شناسد و در هیچ کتاب از و استناد مروی نیست الخ اقول در کتب
سیر ست شامی هم که مستند اکابر صاحب رساله معروف و مشهور ست مذکور و مسطور ست و کان
اول من فعل بالموصل الشیخ عمر بن محمد الملا احد الصالحین المشهورین و به اقتدی
فی ذلک صاحب اربل وغیره الخ پس ازین عبارت شهادت صلاحیت و شهرت

حضرت شیخ قدس سره و اولیت فاعلیت این عمل در شهر موصل منسوب بآن شیخ اجل رضی الله تعالی عنه ظاہر ست پس بجہالت خود نگریستن و دیگران را بچشم بد نگریستن حماقت ست و بس و این جملہ را یاد باید داشت کہ جا جا درین رسالہ و دیگر رسایل این طائفہ کار آمدنی ست قولہ سبط ابن جوزی در کتاب مرأت الزمان نوشتہ حکی بعض من حضر فی بعض المولد انہ عد فی ذلک السماط خمسۃ آلاف غنم شوی و عشرۃ آلاف دجاجۃ و مائۃ الف زبدیۃ وکان یعمل للصوفیۃ سماعا من الظہر الی الفجر و یرقص بنفسہ وکان یصرف علی المولد کل سنۃ ثلثمائۃ الف دینار الی قولہ فقد ادعی الشیخ تاج الدین عمرو بن علی اللخمی السکندری المشہور بالفاکہانی من متاخری المالکیۃ ان عمل المولد بدعۃ مذمومۃ انتہی اقول درینجا حال مغالطہ و افتراپردازی صاحب رسالہ باید دید کہ بنام نہاد مرأت الزمان سبط ابن جوزی عبارتی نقل نمودہ و دران قول تاج الدین داخل کردہ لفظ انتہی نوشتہ تا مطالعہ کنندگان را شبہہ این معنی شود کہ فاکہانی قبل از سبط ابن جوزی بودہ و سبط ابن جوزی استناد و ذکر آن فرمودہ حالانکہ ولادت فاکہانی در سال وفات سبط ابن جوزی واقع شدہ در کشف الظنون از قطب الدین موسی مورخ آوردہ رأیت ان اجمع التواریخ مقصدا واعذبہا مرأۃ الزمان فشرعت فی اختصارہ فوجدتہ قد انقطع الی سنۃ اربع وخمسین وستمائۃ وہی التی توفی المصنف فی اثنائہا الی آخرہ و حافظ سیوطی در بغیۃ الوعاۃ در ذکر فاکہانی فرمودہ ولد سنۃ اربع وخمسین وستمائۃ ومات سنۃ احدی وثلثین وسبعمائۃ این ست حال دیانت این طائفہ در نقل کہ خاصہ لازمہ ایشان ست قولہ دلیل اول آنکہ باری تعالی از عبادات و اعتقادات آنچہ برای عباد خود کافی دانست مشروع نمود الی قولہ زیادت بر نص ست و زیادت بر نص نسخ ست کما تقرر فی موضعہ الی آخرہ اقول این کلام محل بحث ست بچند وجوہ اولا آنکہ مراد شان از مشروع نمودن باری تعالی ظاہر این ست کہ ہمہ فروع جمیع عبادات و جملہ افراد کل تطوعات مشروعہ را بقیود مخصوصہ و نوافل صور کذائیہ نام بنام تصریح و تقیید و تعیین و تحدید فرمودہ ست پس ہرچہ نہ چنین ست غیر مشروع ست و عمل بدان ایجاد و احداث الی زیادت بر نص و مستلزم لزوم نسخ ست پس این ادعائی ست فاسد و قولی ست کاسد کہ قطع نظر

از لذیش طعنی شنیع بر حال صحابه کرام رضی الله تعالی عنهم لازم میکند که باحداث بسیاری از امور
افزاد فرموده اند باوجودیکه از نصوص کتاب الله هیئت کذائیه مخصوصه آنها ثابت نه نموده اند بلکه
بسیاری از نوافل عبادات مخصوصه و هیآت قطوعات معینه را که صرف از احادیث شریفه
ثابت اند بجهت عدم ثبوت مشروعیت از کتاب الله ناسخ قرآن و زائد بران معاذ الله گفته آید
و عمل باحادیث احاد در اموریکه در کتاب الله حکم آن نیست باطل باشد و این هم فتح باب
جهل و الحاد است چنانکه در کتب اصول مذکور است و اگر مرادش این است که قرآن مجید اصول عامه
جمیع عبادات و خیرات و مندوبات را بطور اطلاق حاوی است و هرچه از اطلاق فعل خیر
و جنس مندوبات مشروعه و عمومات کتاب الله مخالفت و شتم باشد غیر مشروع است
و عمل بدان زیادت بر نص پس برین تقدیر مستحسنات ائمه دین عموماً و بالخصوص از کلام مجید
ثابت نباشد الزام نسخ دادن و بر عمل حولد خصوصاً تهمت لزوم نسخ نهادن و دلیل تکفیر
و تضلیل اکابر دین از فقها و محدثین افتادن عین سفاهت و ضلالت است ثانیاً در کتب اصول
تصریح است باینکه زیادتی که نسخ بودن و نبودن آن متنازع فیه و مبحوث عنها است مراد از ان
زائد کردن امری باعتقاد رکنیت یا شرطیت در امر منصوص مخصوص است که بجهت زیادت نزد
حنفیه داخل نسخ است پس از احادیث صحیحه هم که احاد باشند اثبات چنین زیادت جائز نیست
و نزد شافعیه و حنبلیه داخل نسخ نیست نه اینکه هر امری که در قرآن مجید مذکور نبود و فرقان حمید
از آن ساکت باشد قول بآن و عمل بدان مستلزم تجویز نسخ قرآن باشد یا در امر منصوص امری
دیگر بقصد استحباب و نیت برکت یا حسب تعامل عادت مرعی نمودن بی آنکه رکن و شرط
گردانیده آید مستلزم نسخ باشد که این هم مخالف مقررات محققه اصول است پس از نافهمی
خود حواله مسئله اصولیه نمودن و لب باظهار تبحر خود کشودن و برای اظهار منطق دانی خود
قیاس مرکب ساختن و بر عدم تکرار حد اوسط نظر نینداختن امری است قبیح کما لا یخفی علی کل
ذی فکر سلیم و عقل مستقیم چه این مجدد در هر مقام باوجود عدم فهم مراد و ماخذ مسئله زیادت بر نص
و استلزام نسخ بر تضلیل و تکفیر ائمه اعلام و ابطال استحسان مستحسنات آن کرام پیش میکند
میخواهم که درینمقام عبارات چند از کتب مشهوره اصول نقل کنم در مسلم الثبوت نوشته مسئله

مسئلہ زیادۃ عبادۃ مستقلۃ لیست نسخا الخ بحر العلوم در شرح فرمودہ ای لیست نسخا
للمزید علیہ وان کانت من جنسہ فانہ لا یرفع شیئا من المزید علیہ وھو ضروری الخ
ونیز در مسلم و شرح اوست واما زیادۃ جزء فی الواجب کالتغریب فی الحد للزنا او زیادۃ
شرط بعد اطلاق الواجب عنہ کالایمان ای اشتراطہ فی رقبۃ الیمین فھل ھو
نسخ لحکم المزید علیہ فالحنفیۃ قالوا نعم نسخ وھو المسمی بالنسخ بالزیادۃ والشافعیۃ
والحنابلۃ واکثر المعتزلۃ قالوا لا نسخ الی آخرہ و بعد بیان مذاہب نوشتہ انا ان
المطلق عن تلک الزیادۃ دل علی الاجزاء مطلقا سواء مع الزیادۃ او مجردا
عنہا لانہ ای المطلق کالعام یدل علی افرادہ التی ھی مع الزیادۃ او مجردا عنہا ابدا
ولیس ھناک صارف عنہ لان الکلام فیما لا صارف غیر ھذہ الزیادۃ وھی
صفر ومن الاشفاء زمان وجود المطلق فیحمل علی الاطلاق ویدل علیہ التقیید
بجزء او شرط ینافیہ فانہ یقتضی عدم الاجزاء بدونہ فیرفع ھذا التقیید
حکما شرعیا وھو اجزاء الافراد التی ھی مجردۃ عن ھذا التقیید وھو ظاہر جدا
الخ ونیز در مسلم نوشتہ ولھذا امتنع الزیادۃ عندنا بخبر الواحد علی القاطع کالطہارۃ
للطواف الخ در شرح بعد بیان فروع گفتہ ثم ھذا القدر انما یکفی لعدم افتراض ھذہ
الامور الخ ونیز در مسلم و شرح بحر العلوم در بیان جواب دلیل مجوزین ناسخیت اجماع گفتہ
قلنا اولا ان الآیۃ کانت ساکتۃ عن حال الام مع الاخوین وکان امیر المومنین
عثمان رضی اللہ تعالی عنہ ردھا فی ھذا الحال من الثلث الی السدس فسأل ابن عباس رض
ان الآیۃ لا یتناولھا فاستدل امیر المومنین رض بالاجماع فیما سکت عنہ الکتاب
وھذا لیس من النسخ فی شیء وھو ظاہر جدا الی آخرہ در تنقیح فرمودہ اما وصف الحکم
فقد اختلفوا ان الزیادۃ علی النص نسخ ام لا وذکروا انھا اما بزیادۃ جزء کزیادۃ رکعۃ
مثلا علی رکعتین و شرط کالایمان فی الکفارۃ او ما یرفع مفھوم المخالفۃ الخ
در توضیح بعد بیان مذاہب و دلایل مختار خود نوشتہ فلا یزاد التغریب علی الجلد والنیۃ
والترتیب والولاء علی الوضوء وھو ای الوضوء علی الطواف والفاتحۃ وتعدیل

الارکان علی سبیل الفرضیة بخبر الواحد والایمان علی الرقبة بالقیاس ای لا یزاد
قید الایمان علی الرقبة فی کفارة الیمین بالقیاس علی کفارة القتل یرد ههنا
انکم زدتم الفاتحة والتعدیل بخبر الواحد حتی وجبا وانما لم یثبت الفرضیة
لانها لا تثبت بخبر الواحد عندکم فان الفرض عندکم ما ثبت لزومه بدلیل قطعی
والواجب ما ثبت لزومه بدلیل ظنی فقد زدتم علی الکتاب بخبر الواحد ما یمکن
ان یزاد به وهو الواجب فیمکن ان یجاب بانا لم نزد الفاتحة والتعدیل علی وجه
یلزم منه نسخ الکتاب لانا لم نقل بعدم اجزاء الاصل لولا الفاتحة والتعدیل
حتی یلزم النسخ حینئذ بل قلنا بالوجوب فقط الی آخره ودر فتح القدیر در بحث تسمیه وضو
آورده فادی النظر الی وجوب التسمیة فی الوضوء غیر ان صحته لا یتوقف علیها لان
الرکن انما یثبت بالقاطع وبهذا یندفع ما قیل المراد به نفی الفضیلة لئلا یلزم نسخ
آیة الوضوء یعنی الزیادة علیها فانه انما یلزم بتقدیر الافتراض لا الوجوب الی آخره

ازین بیان بصراحت تمام بثبوت رسیده که از مجرد تجویز امری که بخصوصه در قرآن مجید مذکور نبود
و مشروعیت آن از نص ثابت نباشد و فرقان حمید از ان ساکت باشد تجویز نسخ قرآن لازم نمی آید
ورنه بر عبادات که ثابتند باحادیث شریفه هم حکم لزوم نسخ نص کتاب لازم خواهد آمد نیز
بثبوت رسیده که امری که در قرآن شریف منصوص نیست یا مقید بصورت خاصه نیست رکنیت آن
یا شرطیت گردانیدن امری دیگر در آن البته داخل نسخ بالزیاده نیست اما زیادت امری دیگر در آن
باعتقاد فرضیت و رکنیت و شرطیت بلکه بطور استحباب بلکه بطور وجوب هم داخل نسخ نص نیست
پس بر مجوزین یعنی قائلین استحسان عمل محفل ذکر مولد شریف که بیچگونه در آن زیادت کدامی رکن و شرط
بر عبادات مخصوصه منصوصه کتاب الله نیست بحوالۂ قاعدۂ الزیادة علی النص نسخ تهمت تجویز
نسخ کتاب الله نمودن چه بیباکی است و افترا پردازی است و ثانیاً احتجاج بآیه کریمه اکملت لکم دینکم
الآیة بر ابطال مستحسنات دین که از انواع خاصه عبادات منصوصه و یا از مطلقات کتاب و سنت در
مندرج تحت قواعد و اصول شرعیه اند محض جهالت است مراد از آیه کریمه تکمیل اصول دین
و تصریح قواعد عامه شرعیه است نه تحدید افراد و خاصه جمله احکام و تخصیص صور که انتهیٰ [illegible]

فہم این معنی از آیہ کریمہ مبتنی بر مجرد وہم است کہ ہمین وہم راہ منکرین قیاس ہم زدہ بود وچہ عجب کہ
صاحب رسالہ کلام وحجت منکرین قیاس را دیدہ ہیچ احتجاج کردہ است قاضی ناصر الدین بیضاوی
در تفسیر اسرار التنزیل فرمودہ الیوم اکملت لکم دینکم بالنصر والاظہار علی الادیان کلہا
او بالتنصیص علی قواعد العقائد والتوقیف علی اصول الشرائع وقوانین الاجتہاد
علامہ خطیب در حاشیہ فرمودہ ہذا جواب عن دلیل نفاۃ القیاس فانہم تمسکوا علی
ابطالہ بان الدین کمل فی آخر عہد النبی صلی اللہ علیہ وسلم فلو کان القیاس جائزا لبقیۃ
وکان فی ذلک القیاس لابد ان یکون لاظہار حکم لم یکن معلوما فکان القیاس موجبا
لکمال الدین فلم یکن کاملا فی ذلک الزمان والجواب عنہ ما ذکرہ وہو ان المراد
باکمال الدین تحقیق قواعد العقائد وتبیین قواعد الاجتہاد وہذا لاینافی وقوع الاجتہاد
وتخریج الاحکام بعدہ الی آخرہ ودر تفسیر کبیر گفتہ المسألۃ الثانیۃ قال نفاۃ القیاس
دلت الآیۃ علی ان القیاس باطل وذلک لان الآیۃ دلت علی انہ قد نص علی الحکم
فی جمیع الوقائع فالقیاس ان کان علی وفق ذلک النص کان عبثا وان کان علی خلافہ
کان باطلا الی آخرہ بالجملہ زیادتیکہ منافی آیت کریمہ باشد وآنرا استلزام نسخ گفتہ آید مستحسنات
علماء دین صادق نیست زیادتیکہ صادق می آید شد منافی آیہ کریمہ ومستلزم تجویز نسخ نیست
پس دلیل اول بر ابطال وانکار عمل مولد محض لاطائل باشد وسعی صاحب رسالہ ہمہ رائگان است باد
فقیر میگوید کہ از اصول ہمین مقدمات مسلمہ او بعد طرد واخراج مزخرفات مخترعات صاحب رسالہ
دلیلی جید برای ابطال حکم تحریم وممانعت این عمل ترتیب می توان داد مثلا می توان گفت توقیر
وتکریم حضرت نبی کریم در شرع شریف مشروع است پس اظہار شکر نعمت وجود باجود ہادی
عبادات وصدقات ودعوات اہل اسلام وجمع مسلمین برای استماع اخبار واحادیث ومعجزات
وفضائل حضرت سید الانام صلی اللہ علیہ وسلم وتکریم ایام ولادت با سعادت کہ یکی از افراد
اصل توقیر مطلق آنجناب صلی اللہ علیہ وسلم است ہمہ از مستحبات اگر بشکر نعمت وفضل وشرف
ایام با سعادت علامہ ابن حاج وغیرہ از بیان [illegible] فرمودہ اند
[illegible] مجلس [illegible]

بابرکت ست گو مخصوصه تنصیص حکم آن در قرآن شریف نباشد با وجود عدم مزاحمت حدود
خاصه منصوصه شریعت بلکه با وجود عدم ثبوت تحریم و کراهت و ممانعت از مجتهدین امت
حکم به تحریم آن نمودن و راه انکارش پیمودن لبیب نسخ حکم مطلق و زیادت بر نصوص شریعت
کشودن ست چنانکه در اصول مقرر شده ست مثلاً در بیان کفاره که ذکر مطلق رقبه ست پس
انکار از تجویز اعتاق عبد کافر که یک فرد از افراد آن ست گو در قرآن مجید ذکر آن مخصوصه نیست
حسب قول اهل اصول حنفیه زیادت بر نص مستلزم نسخ آن اطلاق ست و درین مقام نقل فقره
از رساله دعائیه مولوی خرم علی که از اکابر طائفه بوده اند برای دهن دوزی امثال صاحب رساله
ضروری ست. در رساله مطبوعه مذکوره در بحث استحباب دعا بهیئت کذائیه بعد صلوة نوشته
اگر گوئی که دست برداشتن در دعا و مسح نمودن از احادیث قولیه و فعلیه البته ثابت لیکن بر دعا
عقب صلوات خمسه بهیئت کذائیه چه دلیل ست گوئیم و باسه التوفیق که چون ثابت شد که رفع الیدین
از آداب دعا ست و جالب اجابت ست و موقت بوقتی دون وقتی نیست پس حاجت دلیل
دیگر نمانده الخ بلفظه ایضاً فیه باید دانست که دست برداشتن وقت دعا و رو مالیدن بدانها
باحادیث صحاح و حسان قولاً و فعلاً در نماز استسقا وغیره ثابت ست گو بالتزام عقب صلوات خمسه
بهیئت کذائیه مروی نباشد الی آخره قوله و اگر این زیادت را معین داریم لازم آید عدم صدق
حق تعالی الخ اقول اگر از آیه کریمه تصریح فرموده دادن هیات کذائیه هر هر تطوع و جمله افراد
مخصوصه عمومات خیر و کل احکام خاصه جمیع امور در نص مراد می بود گنجایش ذکر این ایراد بود
حالانکه در کلام الله شریف هرگز تخصیص و تعیین صور کذائیه جمیع تطوعات و هیات مخصوصه
جمله نوافل و مستحبات و مقید بکل افراد کل امور خیر تصریح و تنصیص نفرموده است پس چگونه این معنی
از آیه کریمه مراد توان داشت و چرا ائمه دین و علماء معتمدین در استحسان صور کذائیه مستحسنات
مخصوصه علم طعن و تضلیل باید برافراشت و اگر این معنی را معین داریم لازم می آید عدم صدق
حق تعالی در قول او و هذا خلف ممتنع و محال لا مجال فیه للامکان والاحتمال عندنا
معاشر اهل الحق مگر آنکه جماعه اسماعیلیه که به التزام امکان و مقدوریت کذب او تعالی شانه
مقر اند و از استحاله و امتناع آن منکر اند و الا مرشان قدوسیت الله تعالی را بنقیصه شنیعه کذب

برای مقید و بحث و امکان این عیب فاحش بجناب مقدس ربانی دلیل ساخته و بر تقدیر عدم
آن بلزوم ازدیاد قدرت انسانی بر قدرت ربانی پرداخته اگرچه تزییل ٹونک کفر بودن
این استدلال کاسد و اعتقاد فاسد مسلم داشته و در رساله کلام الفاضل مولای خود را
در مغاک اغماض انداخته برائت ذات خود از ان ضلالت در تحاشی و انکار از ان
اعتقاد پنداشته اما چون عامه اسماعیلیه بنابر پاسداری رئیس طائفه قول فاضل کبیر
خود را باطل و مردود می شمارند و حسب ارشاد مولای خود همان قول را کالوحی می انگارند
از ایشان عجبی نیست که تجویز وقوع آن هم کنند **قوله** و این احتجاج در رد همگی بدعات بکار
می تواند آمد الخ **اقول** هرچند نافهمی صاحب رساله از ما سبق بخوبی عیان گردید اما درینجا
یکدو قول دیگر از علماء دین معتمدین و مستندین صاحب رساله باید شنید صاحب هدایه
بعد ذکر تلبیه مسنون در بحث جواز زیادت تلبیه بر قدر ماثور نوشته و لا ینبغی ان یخل
بشیء من هذه الکلمات لانه هو المنقول باتفاق الرواة فلا ینقص عنه و لو زاد فیها
جاز خلافا للشافعی هو اعتبره بالاذان والتشهد من حیث انه ذکر منظوم و لنا
ان اجلاء الصحابة کابن مسعود رض و ابن عمر رض و ابی هریرة رض زادوا علی
الماثور و لان المقصود الثناء و اظهار العبودیة فلا یمنع من الزیادة علیه انتهی
درین مقام باید فهمید که اگر استدلال صاحب رساله صحیح باشد الزام تجویز نسخ امر مسنون و ماثور
بلکه نسخ نص کتاب الله بر صاحب هدایه و سائر ائمه حنفیه بلکه بموجب روایت صاحب هدایه
بر حضرت ابن مسعود و ابن عمر و ابو هریره رضی الله تعالی عنهم نیز حسب قول صاحب رساله
می تواند شد و نیز صاحب هدایه در آنچه مقصود از ان مطلق ثنا معبود بود زیادت
بر قدر ماثور تجویز فرموده پس به اظهار و اعلان عقد مجالس ذکر آنحضرت و استحباب ادای
شکر نعمت ولادت باسعادت که مقصود ازین و عامه مسلمین از ان ثنا و تعظیم
و رفعت ذکر و تکریم آنحضرت صلی الله علیه و سلم است هیچگونه مزاحم و دافع امور محدوده
حضرت شارع نیست بلکه داخل افراد توقیر مندرج در ان اصل عام است اگر بالفرض
لفظ زیادت صادق نیز آید تاهم بموجب قول صاحب هدایه از هیچ زیادت منع نبود

انتہی شاید و در در مختار در بحث خواندن درود شریف در فصل صفۃ الصلوٰۃ گفتہ و
تندب السیادۃ لان زیادۃ الاخبار بالواقع عین سلوک الادب فہو افضل
من ترکہ ذکرہ الرملی الشافعی وغیرہ الخ و در غنیۃ المستملی گفتہ و ان زاد فی دعاء الاستفتاح
بعد قولہ وتعالی جدک لفظ وجل ثناؤک لا یمنع من الزیادۃ و ان سکت لا یومر بہ
لانہ لم یذکر فی الاحادیث المشہورۃ الخ بالجملہ این احتجاج فاسد مخالف تحقیق محققین
بکار نمی تواں آمد و زیادت احکام ثابتہ از سنت بر کتاب اللہ و زیادت احکام مجتہدین
بر کتاب و سنت و زیادت امیدوین و علماء کاملین بر زمانہ تا قیامت و اخل النسخ بالزیادت
نیست بلکہ اجراء احکام عمومات کتاب اللہ بر افراد خاصہ و تفصیل مجملات اللہ است امام
شعرانی مسعف صاحب رسالہ در میزان گفتہ فان قلت فما دلیل المجتہدین فی زیادتہم
الاحکام التی استنبطوہا علی صریح الکتاب والسنۃ وہلا کانوا وقفوا علی حد
ما ورد صریحا فقط ولم یزید وا علی ذلک شیئا الحدیث ما ترکت شیئا یقربکم
الی الجنۃ الا وقد امرتکم بہ ولا شیئا یبعدکم عن اللہ الا وقد نہیتکم عنہ
فالجواب ان دلیلہم فی ذلک الاتباع لرسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فی تبیینہ ما
اجمل فی القرآن مع قولہ تعالی ما فرطنا فی الکتاب من شیء فانہ لولا بین لنا کیفیۃ
الطہارۃ والصلوٰۃ والحج وغیر ذلک ما اہتدی احد من الامۃ لمعرفۃ استخراج
ذلک من القرآن ولا کنا نعرف عدد رکعات الفرائض والنوافل ولا غیر ذلک فکما
ان الشارع بین لنا بسنتہ ما اجمل فی القرآن فکذلک الائمۃ المجتہدون بینوا لنا
ما اجمل فی احادیث الشریعۃ ولولا بیانہم لنا ذلک لبقیت الشریعۃ علی اجمالہا
وہکذا القول فی اہل کل دور بالنسبۃ للدور الذی قبلہم الی یوم القیامۃ الخ
قولہ چنانچہ حضرت مجدد و صاحب مجالس الابرار الی آخرہ **اقول** حضرت مجدد خود امور
مخصوصہ را کہ غیر ثابتہ از کتاب و سنت را تجویز و استحسان نمودہ اند بلکہ کمال تاکید نہایت
اصرار بر اداء سنت و اصالت آنہا فرمودہ اند از انجملہ است ذکر خلفاء راشدین رضی اللہ تعالی
عنہم در خطبہ کہ حضرت شاں در مکاتیب خود آنرا و اعل شعائر ساختہ اند و در حق تارک آن

به تحریر این کلمه پرداخته اند که ترک نکند آنرا بعد مگر کسی که دلش مریض و باطنش خبیث باشد
اگر صاحب رساله را عقلی و فکری باشد ببیند که دلیلش بر تقدیر تمامیت بر حضرت شیخ هم
بعینه اعاده می توان نمود که باریتعالی از عبادات و اعتقادات آنچه برای عباد خود کافی
دانست مشروع نمود و دین ایشان کامل کرد چنانکه در قرآن است که اکملت لکم الآیه پس
برین تقدیر اگر ذکر خلفاء راشدین هم در خصوص خطبه نماز جمعه و عیدین از امور دین می بود
البته حق تعالی آنرا مشروع میفرمود چه جای آنکه از شعائر باشد و حق تعالی از مشروعیت آن
خبر نداد و چون شارع از آن بحث نکرد معلوم شد که احداث آن زیادت بر نص کتاب است
و زیادت بر نص نسخ است کما تقرر فی موضعه و اگر این زیادت را صحیح دارند لازم آید
عدم صدق حق تعالی و هذا خلف پس ثابت شد که این عمل محدث است و سندش از کتاب و سنت
ثابت نیست بر ارباب انصاف مخفی نیست که اگر دلیل صاحب رساله تمام نیست کلام حضرت شیخ
ایراد و طام است و اگر کلام حضرت شیخ حق و درست و صحیح است احتجاج صاحب رساله مردود
و باطل و قبیح است و از همین جا اکثر دلائل مورده مردود شدند و اگر آن دلائل مقبول باشند
کلام حضرت شیخ مردود میگردد و مثلا می توان گفت در خطبه نماز التزام ذکر خلفاء کبار و اهتمام
این کار از حضرت سید ابرار صلی الله علیه و سلم ماثور نیست لا قولا و لا فعلا و کفی بهذا نقصا و نیز
می توان گفت که التزام این عمل و اهتمام آن از جمیع اصحاب کبار و اهل بیت اطهار منقول نیست
با آنکه این حضرات در طلب حسنات و تحصیل ثمرات خلفاء راشدین اقدم تمام استعداد و این خالی
از چند حالات نیست یا خطبه در ایام سعادت فرجام ایشان نبود یا ادخال امری غیر مسنونه
و مشروع را در عین خطبه که بیئت خاصه از کتاب و سنت ثابت نیست از دین نشمردند
یا از مثوبت و برکت و خوبی این عمل نادان بودند و بعد ابطال الشقوق الآخر نماند مگر آنکه
شان از احداث عمل و زیادت امری در خطبه ماثوره و اگر کسی بر اثبات اهتمام این امر که از
صحابی همت برگمارد در این بحث و از حسب تصریحات طائفه پیش نظر دارد اولا آنرا
اثبات دعوی از صحاح بسند متصل سازد و دیگر آنکه به نقل التزام این عمل محدث در عین خطبه
عیدین و جمعه از جمیع اصحاب و اهل بیت لا اقل اکثرشان با نقل سکوت باقیین بلا نکیر احدی

می‌پردازد و بودن این هر دو امر سماعیه را نجات نیست و نیز می‌توان گفت که عملی که فی نفسه مستحسن باشد
اما فعلش از آن سرور ماثور نباشد ترک آن در حق عین امت اتباع سنت و فعل آن موجب مواخذه
خدا و نیز می‌توان گفت که اگر این زیادت در خطبه نماز عید و جمعه هر قدر مروی و ماثور مسنون
جائز هم باشد لکن لما واظب الناس علیه واعتقدوه طریقة لازمة بحیث لا یجیزون
ترکه ویطعنون علی من اسقط هذا الذکر مرة فی خطبة حتی وصل الینا من بعض
من اشتهر بالعلم انه قال هو من الشعائر فلیحکم بالکراهة والمنع وای تحقیق صاحب رساله
که باوجودیکه از کلام او ظاهر ست اینکه علماء دین تا هزار سال برای تحقیق جهد نموده در دام عصیان
گرفتار مانده بودند همین تنها حضرت مجدد در هزار دوم بشناعت اقوال شان ملهم شده
تحقیق امر حق نمودند معهذا بموجب دلائل خود همان حضرت مجدد را هم در دام تجویز نسخ کتاب الله
وشناعت استحسان امر محدث مع بدعت گرفتار می‌سازد و باز برای مغالطه عوام بذکر و مدح حضرت
مجدد می‌پردازد مقتضای ایمان و انصاف آن بود که اگر صاحب رساله را حسب ظاهر
چیزی مخالف تحقیق سلف در کلام حضرت مجدد بنظر رسیده و از حملش بر نافهمی خود که گیر
درعونت مانع گردیده تاویل کلام می‌ساخت یا به حمل بر سهو می‌پرداخت آخر مجتهدین هم سهو و خطا
نموده اند که این همه از الزام تضلیل ائمه دین از عهد صحابه و تابعین تا اکابر و پیشوایان حضرت مجدد
و دیگر فقهاء و محدثین و الزام تهمت تجویز نسخ قرآن بآن پیشوایان اخف و اهون بود اگر خصوص
ذکر پیشوایان طریقه حضرت مجدد کنم دفتر ضخیم میگردد بنا بر اختصار رساله بر یک سند کفایت میکنیم
حضرت خواجه محمد شریف حسینی نقشبندی از اجله خلفای حضرت خواجه عزیزان صدیقی در کتاب
حجة الذاکرین از رساله حضرت قطب الوقت قیوم سبحانی جناب خواجه محمد پارسا نقشبندی که
از اکابر علماء دین و فقهاء محدثین و از اجله خلفاء نامدار حضرت خواجه بهاؤالدین بوده اند نقل
آورده قال رضی الله عنه بدان ایدک الله سبحانه بتوفیقه و یسر علیک بفضله سلوک طریقه
که بدعت حسنه که موافق اصول شریعت مطهره بود و متضمن مصالح دینیه باشد و منافی و مزاحم
سنتی نباشد و از مستحسنات علمای دین و کبرا اهل یقین روح الله ارواحهم بوده میان امت
که خیر الامم اند زادها الله شرفا سلفا و خلفا بسیار ست و اکثر من ان یحصی من عهد الصحابة

والتابعین الی یومنا ہذا الی آخرہ انتہی بکلماتہ الطیبۃ این ست حال حرالہ حضرت مجدد وقس علیٰ ذلک حال اقوال صاحب مجالس الابرار وانظر بعین الانصاف ولا تکن من المتعسفین الاشرار **قولہ** دلیل دوم آنکہ عمل مولد از صاحب علیہ الصلوۃ والسلام ماثور نہ شدہ لا قولا ولا فعلا وکفی بہذا امتناعا پس لا محالہ بدعت ست الی آخرہ **اقول** اولا آنکہ مجرد عدم ماثوریت از قول وفعل آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم دلیل ممانعت شدن نمی تواند کہ قطع نظر از تحقیقات محققین اہلسنت بچند وجوہ مخالف تقریرات پریشان صاحب سالہ ہم ست از آنکہ مستحبات صحابہ وتابعین وتبع تابعین کہ آنحضرات باوجود اطلاق بدعت ومحدث بودن واقرار عدم ماثوریت از آنحضرت مستحسن فرمودہ اند کہ بحسب ظاہر نزد صاحب سالہ ہم داخل ممنوعات وضلالت نباشند حالانکہ بحقیقہ بر تمامیت این دلیل ہمین استدلال بر ممانعت آن مستحسنات ہم جاری می توان نمود والا مجرد عدم ماثوریت از سنت برای ممانعت کافی نخواہد بود وثانیا اگر مراد از اشتراک اثبات ممانعت واطلاق بدعت این ست کہ استحباب اعادہ شکر نعمت بانواع عبادت واعتقاد فضیل ایام ولادت از قول آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نہ اشارۃً ثابت ست نہ صراحۃً وشدش نہ ظاہر ست نہ خفی نہ ملفوظہ مستنبط واز ادلہ عامہ شریعت شہادت آن نمی دہد پس اطلاق بدعت بدین معنی برین عمل قولی ست کہ بطلانش قطع نظر از تحقیق دیگر محققین خود از قول علامہ ابن حاج مستند صاحب سالہ کہ ایشان را از اجلہ ائمہ امت ومحققین کتاب وسنت می شمارد ظاہر وباہر ست کہ عبارتش بعد ازین بنقل خواہد رسید پس ادعای نفی ثبوت حجت از سنت مرتفع گردید اگر گوئی کہ ہرگاہ آن تعریف بدعت برین عمل صادق نیست پس بعض از ائمہ دین کہ باوجود استحسان آن اطلاق بدعت نمودہ اند محملش چیست گوئیم از تعدد اصطلاحات واختلاف عرف مجازات مانع نیست عن ابن عمر رض انہ قال فی صلوۃ الضحی انہا بدعۃ ونعمت البدعۃ **قولہ** دلیل سیوم این عمل از فعل اصحاب کبار واہلبیت اطہار منقول نشدہ الخ **اقول** اولا این استدلال تمام نیست چہ اکابر ائمہ دین از فقہا ومحدثین مستندین صاحب رسالہ در بسیاری از مسائل استحسان مستحسنات تحقیق فرمودہ اند

باوجودیکه بهیئت کذائیه منقول از اصحاب کبار و اهلبیت اطهار نبوده اند که خود آن ائمه دین
بدان اقرار نموده اند ازانجمله است استحباب هیئت کذائیه رجعت قهقری برای تکریم کعبه معظمه
در طواف وداع علامه شامی در حاشیه در مختار در بحث غلاف قبر گفته اذا قصد به
التعظیم فی عیون العامة حتی لا یحتقروا صاحب القبر و لجلب الادب والخشوع
للغافلین الزائرین فهو جائز وان کان بدعة فهو کقولهم بعد طواف الوداع یرجع
قهقری حتی یخرج من المسجد اجلالا للبیت حتی قال فی المنهاج انه لیس فیه سنة
مروية ولا اثر محکی وقد فعله اصحابنا کذا فی کشف النور الخ و تحقیق این مسئله بتفصیل
تمام در شرح مناسک علی قاری باید دید و همچنان دیگر بسیاری از امور را هم که بعد صحابه کرام
و غیرهم معتاد شده اند و مزاحمت بجود و شارع ندارند علماء دین از مستحسنات می شمارند
تا آنکه صاحب صین العلم علی الاطلاق گفته والاسرار بالمساعدة فیما لم یرد به عنه
وصار معتادا بعد عصرهم حسن وان کان بدعة الخ حالا باید دریافت که مغالطه صاحب رساله
در اینجا هم جاری می توان ساخت که این عمل بطریق صحیح مرفوع متصل از آنحضرت صلی الله
علیه وسلم ثابت نشده بلکه از عموم اصحاب و اهلبیت هم در صحاح بسند معتمد صحیح مروی
نگردیده با آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم و جمله اصحاب کبار و اهلبیت اطهار در غایت تکریم
شعائر الله و تعظیم بیت الله اقدم تمام امت اند و این از چند حال خالی نیست یا کعبه در ایام
سعادت فرجام ایشان نبود یا تکریم بهیئت خاصه کذائیه را از دین نشمردند یا از مثوبت
و اجر این عمل نادان بودند الی آخر المغالطه بالجمله همین مغالطه در جمله مستحسنات فقهاء حنفیه
و دیگر ائمه دین جاری می توان کرد اگر کوی احتمال دارد که صاحب رساله بر طبق مذهب
اسماعیلی همه آن ائمه دین را از ضالین و مبتدعین بلکه از مشرکین می پندارد و گوییم برین تقدیر
دین رساله برای اثبات دعاوی خود چرا از نوشتان سند می آرد و ثانیا میگوییم که مجرد عدم
نقل چیزی دلیل کراهت و نقصان [illegible] ترک و عدم فعل چیزی دیگر مغالطه صاحب رساله اگر جاری
توان شد [illegible] صاحب فتح القدیر در بحث تسمیه وضو بعد از آنکه عدم نقل آن
[illegible] ذکر نموده [illegible] اثبات آن فرموده و بالجمله عدم

النقل لا ینفی الوجود الخ پس قول او یا ماه ربیع الاول در ایام شان نبود یا ذکر ولادت
و حمائد نبوی را بتخصیص یوم و ماه بهیئت کذائیه از دین نشمردند الخ بر تقدیری صادق می آید
که صاحب رساله این امر ثابت می نمود که آنحضرات باذن شارع صرف در دیگر ایام و ماهها ذکر
حمائد نبوی میکردند و در ماه و ایام ولادت بجهت عدم اجازت شارع ترک می نمودند پس
درینصورت گنجایش ذکر این امر بود که ترک آنحضرات خالی ازین سه شق نبود الخ چنانکه بعض
علما در بعض مسائل صلوة گفته اند و چون صاحب رساله این امر ثابت نه نموده بلکه ائمه دین
فضائل مجالس اذکار باحادیث صحیحه و اشتغال صحابه اخیار بذکر حضرت سید ابرار در همه ازمان
و ادوار بآثار صریحه ثابت می نمایند پس کجا گنجایش این وهم ست که آنحضرات درین ایام بجهت
عدم اجازت ترک نموده اند اما قوله بهیئت کذائیه متعارفه این دیار پس این قول هم دلیل ممانعت
نمی تواند شد چه هرگاه فضیلت اجتماع برای مجالس اذکار شریفه و زیادت فضل عبادات در ازمنه
متبرکه لطیفه و شرف ایام ولادت باسعادت جناب رسالتمآب و استحباب اعاده شکر نعمت
رب الارباب از مضامین احادیث سید المرسلین حسب تصریح ائمه دین و مستندین صاحب رساله
ثابت ست پس بر هیئت کذائیه یکجا نمودن چند حسنات مشروعه که شارع حکم آنها را مقید بقیدی
و مخصوص بهیئتی و مشروط بشرطی نفرموده باشد هیچ احتیاج اضافت کردن و نسبت تضلیل [illegible]
کشودن اطلاق احکام مطلقات شارع را نسخ نمودن ست و از همین جا حال فساد دلیل چهارم
هم ظاهر گردید که حسب تحقیق محققین از علمای حنفیه و غیرهم برای استحسان افراد مقیده مندرجه
تحت مستحسنات عامه شریعت که شارع حکم آن علی الاطلاق فرموده باشد قید بعدم آن
قیود مخصوصه زائده نه نموده باشد تنصیص بر تخصیص از مجتهدین سابقین ضروری نیست چنانکه
مستندین صاحب رساله تصریح آن نموده اند مثلا در رد المحتار در بیان استحباب صلوة برای عموم
امراض نوشته و منه الدعاء برفع الطاعون قول ابن حجر [illegible] طاعون
وباء ولا عکس الخ علامه شامی در حاشیه نوشته قوله حسنة کما فی النهر [illegible] والبدعة
تعتریها الاحکام الخمسة کما اوضحناه فی باب الامامة الخ و [illegible] لکل طاعون
وباء نوشته و هذا بیان لدخول الطاعون فی [illegible] الامراض [illegible] عندنا

وان لم ینصوا علی الطاعون بخصوصه الخ مقام استعجاب ست که اسماعیلیه برای اثبات
تضلیل امیه دین از مجوزین عمل مجلس شریف و تحریم و ممانعت محفل منیف گاهی عدم ذکر
استحسان آن بخصوصه در کتاب و سنت پیش می آرند و گاهی عدم نقل از اصحاب و مجتهدین
دلیل گمراهی مجوزین می شمارند اما اینقدر نمی فهمند که آخر حکم تحریم و ممانعت امری و تفسیق
و تضلیل مجوزین آن هم از احکام شرعیه است پس برای آن دلیل خاص از کتاب و سنت
و نقل صریح از اصحاب و مجتهدین است چرا ضرور نیست اگر بعموم و اطلاق فهم بدعت او نیز ند
پس با وجود نافهمی مطلبش عموم کتاب و سنت در خوبی تکریم آنحضرت و اطلاق حسن مجالس
اذکار و توقیر حضرت سید ابرار چرا برای مجوزین این عمل که هیچگونه مزاحم شریعت نیست دلیل
استحسان آن نخواهد گردید و اگر خود را مجتهد قرار داده و با وجود عدم نقل از مجتهدین سابقین
در تحریم این عمل قیاس مع الفارق بر مسایل صلوة وغیره نموده آبروی اجتهاد میریزند پس
استحسان محققین حنفیه و شافعیه وغیرهم را از فقها و محدثین و علما و معتمدین که اگرچه بمنصب
اجتهاد استقلالی نرسیده اما در اصول و فروع مذاهب خودها کما ینبغی تحقیق و تدقیق
نموده اند و در کمالات علمیه و عملیه و تحقیقات دینیه این جهله را باوشان نسبت یکی از هزار هم
نیست و در دعاوی خود باوشان استناد هم میکنند چرا دلیل جواز این عمل نباید فهمید
و اگر کسی باره بر سر سخن نرسد و سر کلام نفهمد و از نافهمی خود استحسان مستحسنات خاصه و هیئت
کذائیه و اثبات آن از اصول عامه مطلقه شرعیه را موقوف بر منصب اجتهاد مستقل وارد
تا گوش فرا آرد که علماء کاملین از عهد تلامذه مجتهدین تا شاه عبد العزیز صاحب وغیره
علماء لاحقین که باستحسان مستحسنات مخصوصه تصریح فرموده اند و آنها را از اصول عامه
مطلقه شریعت ثابت نموده اند این امر را موقوف بر منصب اجتهاد استقلالی نداشته اند
و این استحسان را اجتهاد ننگاشته اند مولوی خرم علی در شفاء العلیل ترجمه قول الجمیل حالیکه
شاه ولی الله محدث دهلوی اوراد و اشغال و اعمال سلاسل خود نوشته اند و از مشایخ چشتیه
[illegible] آهسته در گلو وقت دعا آورده اند از شاه عبد العزیز صاحب در ترجمه

مذکورہ آوردہ مولانا نی فرمایا کہ بعض ناواقفون نی اعتراض کیا ہی آستین گردن مین
ڈالنا کیونکر جائز ہوگا حالانکہ ادعیۂ ماثورہ مین یہ ثابت نہین ہم جواب دیتی ہین
کہ قلب یعنی چادر کا اولٹنا پلٹنا نماز استسقا مین رسول علیہ السلام سی ثابت ہی
تا حال عالم کا بدل جاوی تو اسیطرح آستین گردن مین ڈالنا امر مخفی کے اظہار کی واسطی
یعنی تضرع کی لئی یا واسطی گردش حال کی حصول مقصود سی کیونکر نا جائز ہوگا الی آخرہ بالجملہ
کسیکہ کتب دینیہ سابقین و لاحقین دیدہ است خواہد فہمید کہ استحسان امور یکہ مندرج
در مندوبات شریعت اند و بکتاب و سنت قرار گشت ندارند موقوف بر حصول اجتہاد نیست
تحقیق و تدقیق اصول و فروع بلکہ علوم دینیہ کفایت میکند کہ مجوزین این عمل را بخوبی تمام
حاصل بودہ است و باوجود اینہمہ ع مدعی گر نکند فہم سخن گو سر و خشت :: قولہ دلیل پنجم آنکہ
عدم نقل قول و فعل خیر البشر و صحابہ عالیقدر یکی از دلائل و براہین مذہب امام ابوحنیفہ است
چنانکہ در کتب معتبرہ فقہیہ مثل ہدایہ و بحر رائق و مستملی شرح منیۃ المصلی و غیرہا جابجا عدم نقل را
حجت گرفتہ اند الی آخرہ اقول اگرچہ عدم نقل مذکور علی الاطلاق از دلائل و براہین مذہب
امام ابوحنیفہ علیہ الرحمۃ میبود و نحو بلکہ جمیع افراد مستحسنات علمای دین را باہم باوجود عدم مزاحمت
شریعت منع می نمود لاجرم جماعت محققین از حنفیہ حکم باستحسان مستحسنات مخصوصہ بقصد خیر
باوجود عدم نقل مذکور نمی فرمود قطع نظر از اقوال دیگر محققین صاحب رسالہ کہ ذکر ہدایہ و بحر
و مستملی پرداخت بنظر انصاف سوی تحقیقات ہمین صاحب ہدایہ و صاحب بحر و صاحب
مستملی نظر باید انداخت از آنجملہ آنکہ صاحب ہدایہ در بحث تلفظ نیت فرمودہ و یحسن ذلک
لاجتماع العزیمۃ الی آخرہ و صاحب بحر رائق در ہمین مسئلہ بعد از آنکہ از منیہ مستحب بودن آن
بر مذہب مختار و از مجتبی تصحیح استحباب آن و از کافی و تبیین مستحسن بودنش بقصد جمع عزیمت
و از اختیار و محیط و بدائع سنت بودنش و از قنیہ و فتح بدعت بودن آن بطور اختلاف
نقل نمودہ میفرماید فتحرر من ہذا انہ بدعۃ حسنۃ عند قصد جمع العزیمۃ
وقد استفاض ظہور العمل بذلک فی کثیر من الاعصار فی عامۃ الامصار
فلعل القایل بالسنۃ اراد بہا الطریقۃ الحسنۃ لا طریقۃ النبی صلی اللہ

علیہ وسلم الخ و در غنیۃ المستملی بعد ازانکہ از ابن ہمام لفظ بدعت آوردہ بطور استدراک فرمودہ لکن عدم النقل وکونہ بدعۃ لاینافی کونہ حسنا الخ **قولہ** صلوٰۃ رغائب وجماعت نوافل کہ آنرا در ماورای مواردِ ماثورہ ومنقولہ با وجود نظیر آن در اصل شرع وتوافق مشخصہ صرف بنابر عدم نقل از ان سرور مکروہ داشتہ اند الخ **اقول** اولاً بطور حسابِ رسالہ توان گفت کہ عدم نقل ازان سرور مستلزم ممانعت وکراہت نیست چنانچہ در بعضی مستندات صاحب رسالہ از بحر رائق ودر مختار وطحطاوی وطوالع الانوار وکافی وچلپی ومستملی وغیرہا بسیاری از امور را با وجود عدم نقل ازان سرور صلی اللہ علیہ وسلم جائز ومستحسن نگاشتہ اند وآن امور غیر ماثورہ ومنقولہ را در مواقع مشخصہ بنابر عدم نقل ازان سرور مکروہ نپنداشتہ اند در بحر رائق گفتہ وفی التجنیس ذکر الخلفاء الراشدین مستحسن بذلک جرى التوارث وبذکر العمین الخ ودر در مختار گفتہ یندب ذکر الخلفاء الراشدین والعمین الخ ونیز در در مختار گفتہ التسلیم بعد الاذان حدث فی ربیع الآخر سنۃ ۷۸۱ فی عشاء لیلۃ الاثنین ثم فی الجمعۃ وهی بدعۃ حسنۃ وایضا فی الدر المختار قراءۃ الفاتحۃ بعد الصلوٰۃ جهرا للمهمات بدعۃ قال استاذنا لکنها مستحسنۃ للعادۃ والآثار وایضا فی الدر المختار فی مسئلۃ المصافحۃ بعد العصر وقولهم انہ بدعۃ ای حسنۃ مباحۃ کما افادہ النووی فی اذکارہ وغیرہ فی غیرہ الی آخرہ ونیز در در مختار گفتہ والتلفظ عند الارادۃ بها مستحب هو المختار وقیل سنۃ دائبۃ یعنی احبہ او سنۃ علماؤنا اذ لم ینقل عن المصطفی والصحابۃ والتابعین بل قیل بدعۃ الخ طحطاوی بعد یجمہ نوشتہ لکنها حسنۃ علی المعتمد لا سیئۃ الخ ونیز در در مختار نوشتہ وجاز تحلیۃ المصحف لما فیہ من تعظیمہ الخ ایضا فیہ وعلی هذا لا باس بکتابۃ اسامی السور وعد الآی والعلامات فهی بدعۃ حسنۃ الخ ونیز در در مختار گفتہ ولا باس بہ عقب العید لان المسلمین توارثوہ فوجب اتباعهم وعلیہ البلخیون ولا یمنع العامۃ من التکبیر فی الاسواق فی الایام العشر وبہ ناخذ بحر ومجتبی وغیرہ الخ طحطاوی در فصل جمعہ آوردہ سئل العلامۃ محمد البرهمتوشی عن حکم الترقیۃ فقال انها بدعۃ حسنۃ استحسنها المسلمون وقال صلی اللہ علیہ وسلم ما رآہ المسلمون حسنا

فهو عند الله حسن الخ بالجمله از کتب مذکوره ودیگر کتب معتمده مشهوره اگر شواهد این امر نقل
نمایم دفتری ضخیم میگردد پس علی الاطلاق بحر الرائق گفتن وحالا نمودن که بمذهب امام اعظم عدم نقل
از آن سرور موجب ممانعت ست و بران بنا تضلیل علما و دین که استحسان این عمل فرموده اند
نمودن سفاهت ست وثانیا صلوة رغائب وهمچنان صلوة نصف شعبان را هم بسیاری از محققین
دین مستندین صاحب رساله وامثالش جایز بلا کراهت دانسته اند پس باستشهاد بمکروه گفتن
صاحب غنیة المستملی وغیره آنرا علی الاطلاق بمذهب امام ابوحنیفه نسبت نمودن [illegible]
در عین العلم گفته وکل ما ورد فیه فضیلة کصلوة الرغائب ولیل النصف من شعبان فقد
وکانوا یواظبون علیها الخ وهمچنان ست در کنز العباد وغیره کتب فقه مستنده [illegible]
و ملا علی قاری در شرح اربعین بعد نقل قول علامه ابن حجر نوشته وفیه ان الصلوة خیر
موضوع واحیاء کل لیلة بالعبادة مشروع واذا لم یصح حدیثهما [illegible]
فعلهما انهم لا یعتقدون سنیتهما مع انه جاء فی لیلة شعبان قوموا لیلها وصوموا نهارها
وقد سماها الله تعالی فی القرآن لیلة مبارکة فهی من مواسم الخیرات ومنازل
البرکات فصلوة مائة رکعة بای طریق لا یکون من البدع المذمومة سیما مع ما ورد
عن ابن مسعود رض ان ما رآه المسلمون حسنا فهو عند الله حسن الخ ونیز ملا علی قاری
در رساله فضائل نصف شعبان فرموده قلت جهالة بعض الرواة لا یقتضی کون الحدیث
موضوعا وکذا نکارة الالفاظ فینبغی ان یحکم علیه بانه ضعیف ثم یعمل بالضعیف
فی فضائل الاعمال اتفاقا مع ان نفس الصلوة النافلة فی تلك اللیلة ثابتة عن النبی
صلی الله علیه وسلم بطرق صحیحة فلا یضر ضعف بیان الکمیة والکیفیة فان الصلوة
خیر موضوع واحسن مشروع عند کل مقبول ومطبوع وبهذا تبین جواز ما یفعله
الناس فی بلاد ما وراء النهر وخراسان والروم والفرس والهند وغیرها من مائة رکعة کل رکعة
فیها سورة الاخلاص عشر مرات علی ما ذکره صاحب القوت والاحیاء وغیرهما
فانه وان لم یصح ولکن لا مانع من فعله ولو علی وجه الدوام نعم اعتقاد کونه سنة
غیر صحیح عند العلماء وکذا اداء لا بجماعة مکروه عند بعض الفقهاء الخ اما اوای نوافل

بجماعت پس آنہم علی الاطلاق کی بکروہ و ممنوع بالاجماع والاتفاق سست چنانکہ مزعوم اہل شقاق است
چہ اکثر محققین بدون تداعی جائز بلا کراہت و با تداعی مع الکراہت نوشتہ اند و در معنی تداعی ہم
در کتب فقہیہ اختلافہا نگاشتہ اند علامہ کفوی در طبقات حنفیہ در ذکر امام صدر کبیر برہان الدین
محمود صاحب محیط برہانی نوشتہ و فی باب الامامة من کتاب الصلوٰة من المحیط قال لا یکره
الاقتداء بالامام فی النوافل مطلقا نحو القدر والرغائب ولیلة النصف من شعبان
ونحو ذلک لان ما رآه المسلمون حسنا فہو عند اللہ حسن خصوصًا اذا استمر فی
بلاد الاسلام والامصار لان العرف اذا استمر نزل منزلة الاجماع وکذا العادة اذا
استمرت واشتہرت وفی اکثر بلاد الاسلام یصلون الرغائب مع الامام وصلوٰة
لیلة القدر لیالی رمضان ولم یشتہر ان النبی علیہ السلام صلی لیلة النصف من شعبان
ولیلة الرغائب والقدر ومع ذلک صلی المومنون مع الجماعة فی اکثر امصار الموحدین
وبلادہم وما رآه المومنون حسنا فہو عند اللہ حسن وفی تلک الصلوٰة مع الجماعة
مصالح وفوائد نحو رغبات المومنین فی تلک الصلوٰة واعطاء الصدقات من الدراہم
والاطعمة والحلاوی وغیر ذلک وفی منع بعض الفقہاء ذلک لکن افسادہم اکثر من
اصلاحہم لان فی المنع منع الصدقات ومنع رغبة الناس عن الحضور فی الجماعات
وذلک لیس مرضیا عقلا وسمعا ومن افتی بذلک فقد اخطاء فی دعواہ انتہی ملخصا
وبعد بیان اختلافات نوشتہ و رأیت فی فتاوی الصوفیة لا یکره التطوع بالجماعة
مطلقا اذا صلوا بغیر اذان ولا اقامة لعدم التداعی حقیقة وہو الاذان والاقامة
وقد صح فی شرح الکافی الناصحی فی صلوٰة الکسوف حیث قال انما یکره التطوع
بجماعة اذا صلوہا علی وجہ استدعاء الناس الیہا جماعة کما یدعی الی المکتوبة
ولا شک ان استدعاء الناس الی المکتوبة لا یکون الا بالاذان قولہ اذا نادیتم
الی الصلوٰة الآیة والنداء لیس الا بالاذان فکذا الاستدعاء ذکره فی الجامع الصغیر
الخانی ویؤیده ما فی الظہیریة فعلم ان التداعی رفع الصوت بالاذان والاقامة
وفی السراجیة ان امامة النبی علیہ السلام لیلة المعراج کانت فی النوافل وذکر الکسی

الفاضل يعقوب فى شرح الشرعة واصح ما جاء من نوافل الصلوة صلوة التسبيح بعد
نقل ما فى المقدمة من صلوة الرغائب والبراة والقدر بقى ههنا بحث مهم وهو انه
هل يكره امثال تلك التطوعات بجماعة ام لا قال فى خزانة الفتاوى التطوع بجماعة
فى غير رمضان مكروه وقال شارح النقاية لا يكره الاقتداء بالامام فى القدر
والرغائب نصف شعبان لان ما رآه المؤمنون حسنا فهو عند الله حسن الى آخره
ملخصا وثالثا قياس مسئله مبحوث عنها يعنى صلوة رغائب وجماعت نفل قياس مع الفارق است
صاحب فتح القدير در بحث تلبيه در شرح قول هدايه ولو زاد فيها جاز خلافا للشافعى هو اعتبره
بالاذان والتشهد من حيث انه ذكر منظوم ولنا ان اجلاء الصحابة كابن مسعود
وابن عمر وابى هريرة رض زادوا على الماثور ولان المقصود الثناء واظهار العبودية
فلا يمنع من الزيادة عليه الخ در بيان عدم جواز قياس [illegible]
تشهد گفته بخلاف التشهد لانه فى حرمة الصلوة والصلوة تثبت بالرای [illegible] انما
لم يحتمل شرعا كالة عدمها ولذا قلنا يكره تكراره [illegible] حتى اذا [illegible]
قلنا لا يكره الزيادة لانه اطلاق فيه من قبل الشارع نظرا الى [illegible]
عدم نقل جماعت در نماز نفل [illegible] جماعت [illegible]
شارع قرار داده و آيد كه [illegible]
افراد [illegible] عدم نقل [illegible]
صلوة رغائب [illegible] بعض علما [illegible]
داخل [illegible] صلوة [illegible] باوجود اندراج تحت اطلاق احكام [illegible]
انها مشروط فى شرطى و مقيد بقيدى [illegible] باوجود عدم [illegible]
كدامى سنت صرف بوجه عدم نقل از آن سرور على الاطلاق ممنوع شود چه جاى آنكه عبادة
منقوله بالاثور را صرف بجهت هيئت اجتماعيه بنابر [illegible] باوجود عدم نقل شرع
ايد اصلا ممنوع و حرام گفته شود و از همين مقام بوضوح رسيد حال فهما واستدلال
بقول صاحب هدايه يكره ان يتنفل بعد طلوع الفجر باكثر من ركعتى الفجر لانه عليه السلام

لم یرد علیہما مع حرصہ علی الصلوٰۃ الخ کہ قیاس عمل مجلس مولد بران قیاس مع الفارق است
و جواز زیادت بر قدر سنت در امریکہ مقصود ازان مطلق ثناء و تعظیم ست از قول صاحب ہدایہ
ظاہر ست و بالاتر از ہمہ ست ذکر قول صاحب ہدایہ من احرم و فی بیتہ او فی قفصہ معہ
صید فلیس لہ ان یرسلہ وقال الشافعی ان یرسلہ لانہ متعرض للصید بامساکہ
ولنا ان الصحابۃ کانوا یحرمون و فی بیوتہم صیود و دواجن ولم ینقل عنہم ارسالہا
وبذلک جرت العادۃ الفاشیۃ وہی من احدی الحجج الخ چہ معنی قول صاحب ہدایہ
آنکہ مقید بودن صید در خانہ محرم خلل در احرام نمی رساند و احرام رہا کردن آنرا بر محرم واجب نمی گرداند
کہ وقت احرام صحابہ کرام در خانہای ایشان ہم صیود می بودند و منقول نیست کہ وقت احرام
آنہا را رہا می نمودند پس در قول صاحب ہدایہ بجا ذکر این امر ست کہ ہر امر با وجود اندراج
تحت اطلاق مندوبات شارع و عدم مزاحمت صرف بجہت عدم نقل آن از سرور یا صحابہ منہی عنہ
نقل از صحابہ کرام علی الاطلاق ممنوع و حرام می گردد و صاحب رسالۃ المفید یا شیخ صاحب رسالۃ الفقرۃ وہی من احدی الحجج
نمی بیند کہ صاف صریح کردن دین جدید تجدید برای مکند و از کمال نافہمی بی باکی نقل میکند قولہ
وفی العالمکیریۃ قراءۃ الکافرون الی الآخر مع الجمع مکروہۃ الخ اقول در ہمان فتاوی
عالمگیری در بسیاری از مسائل جابجا با وجود عدم نقل از سنت با وجود عدم نقل از صحابہ
و تابعین حکم جواز و استحسان دادہ ست پس باستشہاد یک روایت عالمگیری با وجود وجود
دیگر روایات مخالف آن در ہمان کتاب بلکہ ہمان باب چگونہ امری را کہ ہیچگونہ مزاحم کدام سنتی
نیست با وجود اندراج تحت اطلاق مندوبات شریعت و استحسان ائمہ امت ممنوع قرار دادن
و بنا بر آن ہم بر تضلیل و تفسیق ائمہ دین کہ استحسان این عمل فرمودہ اند افتادن درست گردید قولہ
تخصیص یوم و شہر الخ اقول اگر مراد از تخصیص اعتقاد حصر جواز ادای امر مطلق در آن زمان خاص
و عدم جواز ادای آن در غیر آن زمان ست پس ذکرش درین مقام محض فضول و تطویل کلام
و اگر مراد اختیار ادا در کدامی از افراد زمان ست پس حالش آنکہ صاحب رسالۃ مصباح الضحی کہ
تسمیۂ شما ہمیں ست در رسالۂ مذکورہ از ملا علی قاری علیہ الرحمہ آوردہ کہ عادت کر لینا
سنت کا بعض اوقات میں نہیں نام رکھا جاتا ہی بدعت الخ و ہمچنان ہست کلام در تخصیص ہیئت

قوله عجب است که جماعت نفل در غیر موارد مستاثره و تنفل بعد طلوع صبح الخ **اقول** قیاس
این عمل بر خصوص هیئات صلوات و اوقات آن که قیاس مع الفارق است پس این چنین
رقص الجمل صاحب رساله قابل خندیدن است لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم
قوله دلیل ششم آنکه علما نوشته اند که همچنانکه اتباع در فعل باید در ترک نیز شاید الخ **اقول**
اگر مراد این است که همچنانکه در فعل عبادات شرعیه اتباع شارع باید همچنان در ترک از منهیات
شرعیه اتباع شارع باید پس استدلال بدان بر اثبات حرمت مجالس شریف و بدعت
ضلالت مجوزین این عمل محض لغو است و اگر مراد این است که هر امری که از فعل آنحضرت ثابت
نباشد یا آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعمل آن ترک فرموده باشند علی الاطلاق بدعت ضلالة
مجرد و فاعل است [illegible] در کلام کسی [illegible] منقول باشد [illegible] صحت [illegible] نسبت آن
بسوی علما علی الاطلاق [illegible] باشد [illegible]
باطل است [illegible] باطل است [illegible]
و مسلم و مالک و غیرهم عن الصدیقة رضی الله تعالی عنها ما رأیت رسول الله
صلی الله علیه وسلم یسبح سبحة الضحی وانی لاسبحها وان کان رسول الله لیدع العمل
وهو یحب ان یعمل خشیة ان یعمل به الناس فیفرض علیهم [illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم
قرینه خاص برای تحریم و مخالفت [illegible] استدلال
بدان درست خواهد بود اما علی الاطلاق [illegible] بدعات ضلالت [illegible] تحریم
مندوبات مطلقه شارع است [illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible]
قوله کذا فی المواهب اللطیفة الخ **اقول** در عبارت مواهب لطیفه حسب نقل صاحب تنبیه
المسائل که این قول بر دلیل انکار تلفظ آمده و در ان نسبت انکار بملا علی قاری هم نموده حاش
انکه در مرقاة فرموده واختلفوا فی التلفظ بما یدل علی النیة بعد اتفاقهم علی ان الجهر بها
غیر مشروع فالاکثرون علی ان الجمع بینهما مستحب الخ و بعد از ان نوشته و قیل یکره
التلفظ بالنیة فانه بدعة والمتابعة کما یکون فی الفعل یکون فی الترک الخ بازه
در رد این قول نوشته قد یقال نسلم انها بدعة لکنها مستحسنة الی آخره پس

در خصوص بحث مواهب لطیفه هم همین قدر که بعض قائل این قول هم اند ادعای عامی توان نمود اما
ادعای اطلاق و ایهام اجماع و اتفاق کی جائز خواهد بود بالخصوص در صورتیکه بتصریح مستندین
صاحب رساله اکثر علما قائل جانب خلاف در خصوص همان مسئله باشند پس چه جای آنست که
در دیگر مسائل حسب ادعای اطلاق آن قول را استدلال جازم قرار داده آید و نسبت ضلالت
بائمه دین از فقها و محدثین کرده آید لاسیما در حالتیکه صاحب مواهب لطیفه بسیاری از امور را
باوجود عدم فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم در تالیفات خود استحسان نموده باشد طرفه آنست
که ازین دلیل نسبت ضلالت بسوی محققین دین متین و ائمه شرع مبین که از مجوزین این عمل اند
لازم میگرداند و بطلان اکثر اقوال صاحب رساله نیز که بر طبق این دلیل ثابت میگردد از آنجا که
با سوی اگر ترک آنحضرت صلی الله علیه وسلم بمعنی مزعوم ایشان علی الاطلاق واجب الاتباع باشد پس
بهر تقدیر بموجب همین دلیل حرمت مستحسنات تابعین و تبع تابعین بلکه صحابه کرام رضوان الله تعالی
علیهم اجمعین هم بثبوت خواهد رسید و معاذ الله نسبت ضلالت سوی آنحضرات هم عائد خواهد گردید
که آنحضرات با وجود اطلاق بدعت و اقرار ترک آنحضرت و عدم ثبوت از ایشان استحسان و تجویز
فرموده اند حالانکه همه آن امور باتباع آنحضرت واجب الترک بوده اند و اگر صاحب رساله
ازین دلیل نیز نموده عذر اندراج مستحسنات آنحضرات در تعمیمات شرعیه پیش آرد همین عذر از
جانب دیگر فقهاء و محدثین مقبول پندارد و از نسبت ضلالت بسوی آنحضرات باز آید از خرافات
خود توبه نماید و ما علینا الا البلاغ قوله قال صاحب مجمع البحرین فی شرحه الخ اقول هرچند که کتاب
مذکور تغییر موجود و اعتماد بر نقل این طائفه نه توان نمود لیکن قطع نظر از ان اولاً در عبارت منقوله
در قول آنحضرت امیر المؤمنین علی رضی الله تعالی عنه لفظ تردید موجود که ان الله لا یثیب علی فعل
حتی یفعله رسول الله او یحث علیه پس امریکه عدم فعل آنحضرت و ترک آنجناب در آن بیابی
ثابت شود لیکن باشد حث و ترغیب شرعی دران موجود باشد بموجب قول مرتضوی ثواب
باشد لا ترک و عدم فعل آن را حرام و ضلالت نه توان گفت پس آوردن صاحب رساله این
قول را در مورد این دلیل محض بیکار است اما آنچه تفریع برین نموده حیث قال و بهذا دلالت
برینکه اگر عملی فی نفسه مستحسن باشد اما فعلش از ان سرور ماثور نباشد ترک آن در حق امت متعین

اتباع سنت و فعل آن موجب نهو اخذه خدا الخ میگویم که درینجا دلالت ست برینکه صاحب رساله
باوجودیکه بی فهم و ادراک سنت معهذا هم چالاک و بی باک ست صراحة در قول مرتضوی تردید
موجود ست آنرا پس پشت می اندازد و یک شق را ازان گرفته بمطلب خود راست می سازد
وثانیا روایت نهی را معارض نیست آنچه دیگر فقهاء و مفسرین روایت می فرمایند که حضرت
امیر المومنین باوجودیکه مردمان را مشغول صلوة در مصلی عید دیدند اما نهی نفرمودند در تفسیر کبیر
آورده عن علی رضه انه رأى في المصلى اقواما يصلون فقال ما رأيت رسول الله صلى الله
عليه وسلم يفعل ذلك فقيل الا تنهاهم فقال اخشى ان ادخل تحت قوله تعالى
ارأيت الذي ينهى عبدا اذا صلى الخ وثالثا قیاس عمل مولد و دیگر مستحسنات ائمه دین
بر احکام هیئات نماز با اوقات نهی صحیح نمی تواند شد کما مر و رابعاً در خصوص مسئله نماز نفل
بر مشتی عید هم بر مجوزین و فاعلین آن حکم ضلالت چنانکه مزعوم [illegible] ست
چه درین فعل در سلف اختلاف بوده ست بعض اکابر دین از صحابه و تابعین عادت بخواندن
نماز تطوع میداشتند و آنرا حسن و جائز می فرمودند و بعض دیگر برای اظهار آنکه کسی آنرا سنت
راتبه نماز عید نداند که زمانه قرب اسلام و عدم تدوین احکام بود و آنرا ترک می نمودند و بعض
دیگر حسب اجتهاد خود قائل بکراهت هم بودند که در شروح حدیث این همه تفصیل موجود ست
و قاضی خان فرموده و عن بعض الصحابة انهم كانوا يتطوعون قبل صلوة العيد الخ
و در مذاهب ائمه مجتهدین هم اختلاف ست در مذهب امام شافعی بقول مشهور هیچ کراهت ندارد
امام نووی در شرح صحیح مسلم آورده ولا حجة في الحديث لمن كرهها لانه لا يلزم من
ترك الصلوة كراهتها والاصل ان لا منع حتى يثبت الخ و در مذهب حنفی هم اختلاف
قول مشهور همین ست که درجه کراهت دارد اما بسیاری از فقها جائز بلا کراهت هم میدانند
و نفی را محمول بر نفی سنیت می پندارند در تاتارخانیه آورده قال ابوبكر الرازي معنى
قول اصحابنا رحمهم الله تعالى ليس قبل العيدين صلوة اي صلوة مسنونة لان
الصلوة قبل العيدين مكروهة الا ان الكرخي نص على الكراهة الخ شیخ عبد الحق
محدث در شرح سفر السعادت آورده و گفته اند مراد باین نفی آن ست که پیش از نماز عید

مسنون نیست نه آنکه مکروه است فی حد ذاته الخ و وجه قول مشهور اینکه اگرچه مجرد ترک دلیل
مخالفت نیست اما با وجود حرص بر احراز فضل نماز نفل در سائر ایام که درین روز عادت بکف
از جمله نوافل قبل عید مقرر و مستمر گردید البته تغییر آن عادت مخصوص صد درجه کراهت وارد گو کراهت
تنزیهی باشد که برای کراهت تحریمی دلیل خاص بر نهی و منع باشد معهذا آنچه قائلین کراهت
نوشته اند حالش از مستفدین صاحب رساله باید شنید در در مختار از بحر آورده اما العوام
فلا یمنعون من تکبیر و لا تنفل اصلا لقلة رغبتهم فی الخیرات بحر الخ **قوله** دلیل هفتم
فقها نوشته اند لو کان فی شیء وجوه کثیرة توجب الحل و الجواز و وجه واحد یوجب
الحرمة ترجیح جانب الحرمة الخ الی قوله همچنین است حال عمل مولد که تذکر شمائل و احوال
ولادت و دیگر صفات آنحضرت صلی الله علیه وسلم فی نفسه مستحب است و محبوب چون باخصائص
نامشروع و قیود منهی عنه مخلوط شده بدعت و مکروه گشت الخ **اقول** اولاً که ادعاء مخلوط شدن
با قیود منهی عنه آنوقت قابل غور گردد که آنرا ثابت می نمود حالانکه جواز بلکه استحباب اجزای
و قیود آن از شرع شریف ثابت است اما اجتماع و احتفال برای ذکر حضرت سرور عالم
صلی الله علیه وسلم و ورود درود شریف و بیان احوال مبارک و خواندن قرآن مجید و نعت شریف
پس کفایت میکند ورود احادیث بسیار در صحاح روایات متضمن فضائل مجالس اذکار
در صحیح مسلم آورده عن ابی هریرة لا یقعد قوم یذکرون الله الا حفتهم الملائکة
و غشیتهم الرحمة و نزلت علیهم السکینة الحدیث صاحب تحفة الاخیار ترجمه مشارق الانوار
که از ارکان متقیین و پایهٔ اسماعیلیه است بذیل حدیث شریف نوشته قرآن اور حدیث پڑھنا
خدا کا نام لینا او گیت کہ وعظ او نصیحت کرنا درود اور کلمہ پڑھنا یہ سب ذکر میں داخل ہے الخ
اما شرعت دانستن شان ولادت باسعادت و استحباب اعاده شکر این نعمت پس آنهم مسلم
مستدلین از ائمه دین مستند باسناد و حدیث صحیح حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وسلم
با مثل اگر دیگران عنادش نباید در کلام علامه ابن حاج که در اجله مسلمین است مطالعه
نماید اما سرور و فرحت بذکر نعمت ولادت پس آنهم در دین مبین محمدی متبین است که صاحب
مائة المسائل هم تا آن گردیده و هیچ جا برای انکار آن ندیده اما اعتقاد [illegible]

وحصول مزید برکت از فعل عبادت در مجمع صلحا و مجالس مسلمین و اوقات نیک و ازمنهٔ متبرکه پس
آنهم حسب تحقیق مفسرین و محدثین از مضامین آیات و حدیث ثابت ست و درینجا بیک سند معتمد کفایت
می‌کنم در تفسیر عزیزی بذیل تفسیر سورهٔ قدر نوشته بالجمله مضمون این سوره معلوم میشود که عبادت
وطاعت را بسبب اوقات نیک و مکانات متبرکه و حضور و اجتماع صالحان در ایجاب ثواب و ایراث
برکات و انوار مزیتی عظیم حاصل میشود الی آخره فقیر میگوید که بیان مشاهدهٔ همین انوار و برکات
والد ماجد صاحب تفسیر عزیزی در فیوض الحرمین نموده جائیکه فرموده کنت قبل ذلک بمکة
المعظمة فی مولد النبی صلی الله علیه وسلم فی یوم ولادته والناس یصلون علیه صلی الله
علیه وسلم ویذکرون ارهاصاته التی ظهرت فی ولادته ومشاهده قبل بعثته فرأیت
انوارا سطعت دفعة فتاملت تلک الانوار فوجدتها من قبل الملائکة الموکلین بامثال
هذه المشاهد وبامثال هذه المجالس ورأیت تخالط انوار الملائکة انوار الرحمة الخ
اما تقسیم طعام و شیرینی پس حالش اینکه قطع نظر از استحسان دیگر علماء دین از مکاتیب حضرت شیخ مجدد و اهم
که بحسب ظاهر مستند و معتمد صاحب رساله اند نقل پختن طعام بروحانیت آنحضرت صلی الله علیه وسلم
و خورانیدن بمسلمانان ثابت ست و عبارته هکذا امروز طعامهای متلون فرموده ایم که بروحانیت
آنسرور علیه الصلوة والسلام پزند و مجلس شادی سازند الی آخره و شاه ولی الله جد امجد و سند مستند
اسمعیل دهلوی از والد و مرشد خود شاه عبدالرحیم صاحب در انفاس العارفین آورده در ایام
وفات آنحضرت صلی الله علیه وسلم چیزی فتوح نشد که طعام نیاز آنحضرت صلی الله علیه وسلم پخته شود
قدری نخود بریان و قند سیاه نیاز کردم الی آخره بلکه شاه عبدالعزیز صاحب خود اجماع بر جواز آن
نموده اند که در رسالهٔ ذبیحه که در زبدة النصائح مطبوع هم گردیده هست در دفع طعن التزام عرس
بزرگان خود از خود در بیان جواز عرس فرموده اند این طعن مبنی ست بر جهل باحوال مطعون علیه
زیرا که غیر از فرائض شرعیه مقرره را هیچکس فرض نمی داند آری زیارت و تبرک بقبور صالحین و امداد
ایشان باهدای ثواب و تلاوت قرآن و دعای خیر و تقسیم طعام و شیرینی امر مستحسن و خوب ست باجماع
علماء و تعیین روز عرس برای آن ست که آن روز مذکر انتقال ایشان می باشد از دار العمل بدار
الثواب والاجر ورنه هر روز که این عمل واقع شود موجب فلاح و نجات ست و خلف را لازم ست

که سلف خود را باین نوع بر و احسان نماید الخ بالجمله قیود ہیئت کذائیه ازینها و امثال اینها که ائمه دین جائز
میدارند و نه بیع اسماعیلیه موجب ضلالت می انگارند ہمه آن قیود استحباب آنها از مضامین احادیث
و آثار ثابت است اگر کسی از جمله امری از محرمات و مکروہات بعمل آرد آنرا خارج از بحث و تحقیق و محل مسئله
باید شمرد و لیس الاطلاق بمحظور بودن تذکر شمائل آنحضرت باقیود منهی عنه و خصائص نامشروع مقوده
ساختن و برای ابطال عمل مولد بذکر قول فقہا لوکان فی شیء وجوه کثیرة پرداختن سفاہت است
که این عمل چنانکه ائمه دین استحسان آن فرموده اند ہیچ یکی از وجوه حرمت دران ثابت نیست ثانیا
فقہاء کرام اینہم فرموده اند که از تجوید القرآن مجاورت کدامی امر مشروع با امر ممنوع آن امر علی الاطلاق
غیر مشروع نمیگردد در غنیة المستملی در بیان انصات وقت خطبه آورده ولذا ذهب بعضهم الی ان
البعد فی زماننا من الامام افضل کیلا یسمع مدح الظلمة لکن الصحیح ان القرب افضل
للامام من الحدیث والحاصل ان الدنو فضیلة فلا تترک لاجل ما یجاورها من معصیة
غیرہ کاتباع الجنازة التی معها نائحة الی آخرہ علامه شامی در رد محتار در بحث زیارت قبور
آورده قال ابن حجر فی فتاواه ولا تترک لما یحصل عندها من منکرات ومفاسد لان
القربات لا تترک لمثل ذلک بل علی الانسان فعلها وانکار البدع بل ازالتها ان امکن
قلت ویؤیده ما مر عن عدم ترک اتباع الجنازة وان کان معها نساء نائحات الخ پس اگر
بعضا امور نامشروعه در بعض مجالس در بعض اوقات قرین این عمل نمایند بموجب این اقوال اقتران
آن امور خارجیه اصل عمل مولد را حرام نخواہد ساخت **قوله** دلیل ہشتم آنکه در حدیث شریف است
من تشبه بقوم فهو منهم الی قوله در عید و جشن اشتهی است که دران تولد کنهیا حسب اعتقاد شان
میشود و پیش اہل بصیرت در بصر ہیچ تفاوت عید مولد باین اعیاد نیست الخ **اقول** حسب تصریح
محققین مستندین صاحب رساله ہم مراد از تشبه ممنوع نیست که موافقت کفار در فعل مخصوص ایشان
که از شعار شان باشد نموده آید ملا علی قاری در شرح فقه اکبر حضرت امام اعظم رضی الله تعالی
عنه آورده اما جواب بعض العلماء فی مقام الانکار لبس هذه الکسوة بان لبس قلنسوة
الاذکیة ایضا بدعة فلیس فی محله فانا ممنوعون من التشبه بالکفرة واهل البدعة
المنکرة فی شعارهم لا منهیون عن کل بدعة ولو کانت مباحة سواء کانت من

افعال اهل السنة او من افعال اهل البدعة فالمدار علی الشعار الی آخرہ وہچنان امریکہ
بہ نیت ادای رسم جاہلیت وبقصد تکلف مشابہت ادا نمودہ شود گو مذموم نباشد داخل تشبیہ
ممنوع ست پس برای تفضیل ائمہ اسلام وابطال شرف ایام ولادت باسعادت حضرت
سید الانام علیہ الصلوۃ والسلام متبرک وشریف دانستن آن ایام واظہار فرحت وسرور
بذکر احوال وفضائل حضرت سید رسل وایصال ثواب تلاوت قرآن مجید ودعوات اخوان
وادای دیگر صدقات وقربات را بقصد شکر نعمت کہ عمل مولد عبارت ازان ست داخل وعید
من تشبہ بقوم فھو منھم ولیس منا پرداختن وباین کلمہ شیطانیہ کہ مابین این عمل وجنم
اشٹمی ہنود کہ دران تولد کنہیا حسب اعتقاد ایشان میشود ہیچ تفاوت نیست تفوہ ساختن
قولی ست باطل وقبیح وامری ست لغو وفضیح اگر کسی اعیاد کفار را مانند جنم کنہیا وجہرجان
وغیرہ عید میکرد انید البتہ در ردآن ذکر وعید فھو منھم ولیس منا می رسید حالانکہ
مشرف دانستن ایام ولادت باسعادت واظہار سرور وفرحت بذکر احوال خاتم رسالت
صلی اللہ علیہ وسلم نہ از اعمال شعار نصاری وہنود ست ونہ ادای رسم کفار وجہالت
ازان مقصود ست واز انجاکہ اضراب صاحب رسالہ ای آنکہ بفہم سخن رسند برای تکفیر اہل اسلام
اکثر ذکر این حدیث میکنند درینجا مثالی از اربعین اسحاقیہ می نویسم در مسئلہ چہوچک
کہ رسم اہل ہندست نوشتہ فرستادن جنس وغلہ وغیرہ از طرف نانہال مولود اگر بہ نیت
صلہ رحم باشد جائز ست الی قولہ واگر نیت ادای رسم جہالت باشد جائز نیست کہ
دران تشبیہ برسم ہنود لازم خواہد آمد وآن درست نیست قال علیہ الصلوۃ والسلام
من تشبہ بقوم فھو منھم الی آخرہ باید دید کہ امر واحد یعنی طریقہ مروجہ چہوچک را بہ نیت
کہ از قسم خیر ست داخل تشبیہ نہ ساختہ وبہ نیت ادای رسم جہالت حکم بلزوم تشبیہ نمودہ
باد خال در وعید من تشبہ بقوم فھو منھم پرداختہ وتفصیل عدم لزوم تشبیہ کفار در ین
عمل وممکن نبودن اندراج این عمل دران وعید در جواب تحریر برادر بزرگ خواہد آمد **قولہ**
دلیل نہم آنکہ در حدیث شریف ست الامور ثلثة امر تبین لك رشدہ فاتبعہ
وامر تبین لك غیہ فاجتنبہ الی قولہ وعن نعمان بن بشیر قال سمعت

رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول ان الحلال بین والحرام بین وبینهما مشتبهات الخ

اقول جمهور محققین ائمه دین که مستند صاحب رساله اند در شروح حدیث تصریح فرموده اند
که اصل در اشیا حلت واباحت است پس چیزیکه از شارع دلیل تحریم بران قایم نباشد داخل
حلال بین است پس استدلال باین احادیث بی فهم معانی وبی دیدن شروح حدیث درست نیست
ملا علی قاری علیه الرحمة در مرقاة شرح مشکوة شریف فرموده الحلال بین ای واضح لا یخفی
حله بان ورد نص علی حله او مهد اصل یمکن استخراج الجزئیات منه کقوله تعالی
خلق لکم ما فی الارض جمیعا فان اللام للنفع فعلم ان الاصل فی الاشیاء الحل الا
ان یکون فیه مضرة والحرام بین ای ظاهر لا یخفی حرمته بان ورد فیه نص علی
حرمته وبینهما مشتبهات ای امور ملتبسة لکونها ذات جهة الی کل من الحلال
والحرام الخ ونیز ملا علی قاری در مرقاة بذیل حدیث شریف وسکت عن اشیاء عن غیر
نسیان فلا تبحثوا عنها فرموده دل علی ان الاصل فی الاشیاء الاباحة کقوله تعالی
هو الذی خلق لکم ما فی الارض جمیعا الخ ونیز در مرقاة در کتاب الاطعمه بذیل حدیث
ما سکت عنه فهو مما عفا عنه نوشته فیه ان الاصل فی الاشیاء الاباحة الخ
درینجا باید دانست که حلال قطعی بودن چیزی دیگرست و آن اینکه اشیائی را که در کتاب وسنت
تحریم ومنع آن مفقود است بلکه قول مجتهدی هم در تحریم بلکه کراهت آن بخیر وجود یا وجود
اندراج در مسند وبات شریعت ونبودن هیچگونه مزاحمت گاهی داخل حرام بین وگاهی
داخل مشتبهات میسازند واصل در اشیا حرمت می انگارند ومسئله متعلقه قبل بعثت
می شمارند وبرای اثبات مدعای خود بعض عبارات مبهمه مجمله از نافهمی نقل می کنند اگر
درین مقام بغایت اختصار باین بحث هم اشعار ه ومضایقه ندارد بر اهل تحقیق مخفی نیست
که بعد بعثت آنحضرت صلعم بدلائل کتاب وسنت اصل حلت واباحت است اما قبل بعثت فرق
پس هم را آنهم بمذهب جمهور حنفیه وشافعیه مختار اباحت است واگر کسی ادرین تحقیق شبهه
نماید محققین رد قولش پرداخته اند علامه شامی در رد المحتار حاشیه در مختار در اعتراض
بر قول در مختار در جواب از طرف صاحب هدایه فرموده الاول ان ما مر عن الهدایة

ليس مبنيا على ان الاصل الاباحة لان الخلاف المذكور فيه انما هو قبل ورود الشرع
وصاحب الهداية انما اثبت الاباحة بعد ورود الشرع بمقتضى الدليل يعني
ان مقتضى الدليل اباحتها لكن تثبت العصمة بعارض وقد صرح بذلك في اصول
البزدوي حيث قال بعد ورود الشرع الاموال على الاباحة بالاجماع ما لم يظهر
دليل الحرمة لان الله تعالى اباحها بقوله خلق لكم ما في الارض جميعا الخ بيست
الرابع ان نسبة الاباحة الى المعتزلة مخالف لما في كتب الاصول ففي تحرير ابن الهمام
المختار الاباحة عند جمهور الحنفية والشافعية آه وفي شرح اصول البزدوي
للعلامة الاكمل قال اكثر اصحابنا واكثر اصحاب الشافعي ان الاشياء التي يجوز ان
يرد الشرع باباحتها وحرمتها قبل وروده على الاباحة وهي الاصل فيها حتى ابيح
لمن لم يبلغه الشرع ان ياكل ما شاء والبه اشار محمد وهو قول الجبائي واصحاب
الظاهر وقال بعض اصحابنا وبعض اصحاب الشافعي ومعتزلة بغداد انها على الحظر
وقالت الاشعرية وعامة اهل الحديث انها على الوقف حتى ان من لم يبلغه الشرع
يتوقف ولا يتناول شيئا فان تناول لم يوصف فعله بحل ولا حرمة وقال ابو القاسم
البغدادي تفسيره لا يستحق ثوابا ولا عقابا والبه مال الشيخ ابو منصور الخ قوله بل
وهم انكه في مجالس الابرار انه روي عن المعرور بن سويد ان عمر صلى في طريق مكة
ثم رأى الناس يذهبون مذهبا الخ اقول اولا كه تبرك بمواضع متبركه بودن خصوصا
خصوصا مساجد ومشاهد وآبار وآثار آنحضرت صلى الله تعالى عليه وسلم از جمهور صحابه وتابعين
وديگر ائمه دين از سلف تا خلف ثابت صحيح ست پس يك دو قول را كه موهم خلاف آن باشند
پيش آوردن وآنرا دليل قاطع براى تضليل ائمه دين از جمهور بن محل مولد دانستن دليلى ست قاطع
بر سفاهت صاحب ساله امام بخاري در صحيح خود آورده حدثنا محمد بن ابي بكر المقدمي قال
نا فضيل بن سليمان قال نا موسى بن عقبة قال رأيت سالم بن عبد الله يتحرى اماكن
من الطريق فيصلي فيها ويحدث ان اباه كان يصلي فيها وانه رأى النبي صلى الله عليه وسلم
يصلي في تلك الامكنة الحديث علامه عيني در شرح صحيح بخاري آورده الوجه الثاني في

بیان وجه تتبع عبدالله ابن عمر رض المواضع التی صلی فیها رسول الله صلی الله علیه وسلم
وهو انه کان یستحب التتبع لآثار النبی صلی الله علیه وسلم والتبرک بها ولم یزل الناس
یتبرکون بمواضع الصالحین الخ در صحیح مسلم مروی ست که گفت حضرت ابن مالک رض اصابنی
فی بصری شیٔ فبعثت الی النبی صلی الله علیه وسلم انی احب ان تأتینی وتصلی لی فی منزلی
فاتخذه مصلی وفی روایة فخط لی خطا امام نووی در شرح آورده ای اعلم لی علی موضع لاتخذه
مسجدا ای موضعا اجعل صلوتی فیه متبرکا بآثارک وفی هذا الحدیث انواع من العلم
ففیه التبرک بآثار الصالحین الخ شعرانی مستند صاحب رساله وامثالش در کشف الغمه آورده
وکانت الصحابة رضی الله عنهم یتتبعون آثار رسول الله صلی الله علیه وسلم فکل
مکان صلی فیه یصلون فیه حتی کان ابن عمر رض لم یزل یتعاهد شجرة ما لیسقی فقیل له فی ذلک
فقال رأیته صلی الله علیه وسلم نزل تحتها مرة فانا اتعاهدها حتی لا تیبس الخ در جذب
القلوب آورده و از انجمله آنست که زیارت مساجد نبویه و تتبع آثار محمدیه که در اثنای طریق واقعند
و در بیان مساجد ماثوره مذکور شدند لازم وقت دانا الخ شاه ولی الله دهلوی در همعات در بحث
طهارت نوشته اند حقیقت طهارت منحصر نیست در غسل و وضو بلکه بسیار چیزها در حکم وضو و غسل
هستند چنانکه صدقه و ادای فرشتگان و بزرگان بالخیر یاد کردن و در مواضع متبرکه و مساجد معظمه
و مشاهد سلف صالح معتکف شدن الخ در تفسیر عزیزی فرموده و برکت در کلام و انفاس
و افعال و در مکانات ایشان و هم صحبتان و اولاد و نسل ایشان و زیارت کنندگان ایشان پیچ
در پیچ ظاهر میگردد الخ و هم دران ست سیوم آنکه بعض مواضع متبرکه مورد نعمت و رحمت الهی
گشته اند یا بعض خاندانهای قدیم اهل صلاح و تقوی خاصیتی پیدا کرده اند که در آنها احداث
توبه نمودن و طاعات بجا آوردن موجب سرعت قبول و ثمرات نیک می باشد الخ بالجمله استحسان
تبرک بمواضع متبرکه و ادای عبادات بنیت حصول برکت از سلف و خلف ثابت ست و تا بنا
مواضع نقشبندیه دیگر آثار صحیحه همین اثر منقول از مجالس دلالت میدارد بر استحسان تبرک بمشاهد و مساجد
آنحضرت صلی الله علیه وسلم از صحابه و تابعین که دران لفظ رأی الناس یذهبون بوجود و نبود
از زمان وقت تا صحابه و تابعین چگونه عمل آنحضرات کرام را موجب ضلالت اعتقاد کرده شود

وبنا بر قیاس بران حکم مولدیم همان قرار داده آید کسیکه بسیر و مطالعه کتب حدیث و فقه مشرف است معنای
این لفظ نیک میداند درینجا یکدو مثال مذکور میکنیم علامه عینی در شرح صحیح بخاری شریف در باب صدقة
الفطر آورده قال ابو داود عن ابی سعید الخدری رض قال کنا نخرج اذ کان فینا رسول الله
صلی الله علیه وسلم زکوة الفطر عن کل صغیر وکبیر حر او مملوک صاعا من طعام او صاعا
من اقط او صاعا من شعیر او صاعا من تمر او صاعا من زبیب فلم نزل نخرجه حتی قدم
معاویة حاجا او معتمرا فکلم الناس علی المنبر فکان فیما کلم الناس ان قال انی اری مدین
من بر الشام صاعا من تمر فاخذ الناس بذلک قال ابو سعید فاما انا فلا ازال اخرجه
ابدا ما عشت قال النووی هذا الحدیث معتمد ابی حنیفة ثم قال انه فعل صحابی وهو معاویة
رضی الله تعالی عنه وقد خالفه ابو سعید وغیره من الصحابة ممن هو اطول صحبة
واعلم بحال النبی صلی الله علیه وسلم وقد قلنا ان قوله فعل صحابی لا یقال به لانه وافقه
غیره من الصحابة الجم الغفیر بدلیل قوله فی الحدیث فاخذ الناس به ولفظ الناس للعموم
فکان اجماعا فلا یضر خلاف ابی سعید لذلک الخ و در تحفه هم تصریح
فتوی در تحریم آورده واخرج عن علی رضی الله تعالی عنه انه لما صلی فی المصلی انکر
الناس علیه فقال ستعلمون فلعلمنا انه کان منکرا عندنا انا لیس
الناس خذ ذلک الا الصحابة والتابعین پس امری که از صحابه و تابعین
مروی باشد بحکم خلاف کدامی روایت در مسائل فرعیه آنرا ضلالت قرار دادن
ضلالت برانما است نماندن محض ضلالت است و ثالثا این امر اصلا بدعت سیئه نیست زیرا که
معروف که مثبت اهتمام حضرت امیر المؤمنین فاروق رضی الله تعالی عنه بزیارت آنحضرت و مساجد
ومشاهد آنحضرت هستند در جذب القلوب آورده که روزی امیر المؤمنین عمر رضی الله تعالی عنه
بزیارت مسجد قبا آمد فرمود سوگند بخدا پیغمبر خدا را دیدم که با اصحاب خود سنگ برای بنای این مسجد
می کشید والله اگر این مسجد در طرفی از اطراف عالم می بود جگرهای شتران که در طلب او می زدیم
پس شاخهای خرما طلبید و جاروبی بربست و تنظیف خس و خاشاک نمود الخ ونیز در جذب القلوب
آورده که چون امیر المؤمنین عمر رضی فتح شام کرد اهل بیت مقدس مصالحه نمود و کعب احبار آمد

وبشرف اسلام مشرف شد عمر بن الخطاب ضرا باسلام او غایت فرح و سرور دست داد و در وقت
رجوع بادی گفت یا کعب خواهی که با ما بمدینه آئی و زیارت سید انبیا کنی صلی اللہ علیہ وسلم گفت
نعم یا امیر المومنین انا افعل ذلك بعد از قدوم بمدینه مطهره اول کاری که عمر رض کرد سلام پیغمبر بود
صلی اللہ تعالی علیہ وسلم الخ و در آبعا بر تقدیر سلامت از معارضه هم ازین اثر بطلان فضیلت
و استحباب و تطوعیت تبرک بآثار و مشاهد نبویه علی صاحبها الصلوة والسلام و ضلالت معتقدان
که مزعوم اسماعیلیه است ثابت نیست که بعض ائمه کرام در ابتداء شیوع اسلام بر اهتمام و التزام
بسیاری از ابواب خیر و مستحبات و تطوعات برای علام و تمیز احکام انکار فرموده اند با وجودیکه
جمهور محققین ائمه دین قائل و معتقد استحسان و فضیلت بلکه مداومت همان امور خیر بوده اند پس
غرض تعلیم امت است که کسی آنرا از عبادات مفروضه و واجبه نه انگارد چنانکه لفظ فلا یعتقدها
درین اثر هم دلالت بران وارد علامه عینی در شرح صحیح بخاری بعد ذکر استمرار ناس از عهد
صحابه و تابعین بر تبرک بمواضع صالحین فرموده قالوا اما ما روی عن عمر رض انه کره ذلك
فلانه خشی ان یلتزم الناس الصلوة فی تلك المواضع فیشکل ذلك علی من یاتی
بعدهم و یری ذلك واجبا وکذا ینبغی للعالم اذا رای الناس یلتزمون النوافل التزاما
شدیدا ان یترخص فیها فی بعض المدات و یترکها لیعلم بذلك انها غیر واجبة الخ
در غنیة الطالبین آورده قد ورد عن بعض الصحابة انکار صلوة الضحی فمن ذلك
ما روی ابن المبارك من اصحابنا باسناده عن ابن عمر رض انه قال ما صلیت منذ
اسلمت الا ان اطوف بالبیت وانها البدعة ونعمت البدعة وانها لمن احسن
ما احدثه الناس وکان ابن مسعود رض یقول فی صلوة الضحی یا عباد الله لا تحملوا الناس
علی ما لم یحملهم الله فلئن کنتم لا بد فاعلیها فصلوها فی بیوتکم وکل هذا لا یدل
علی رد ما قدمنا ذکره من الفضائل الواردة فی فعلها انما ارادوا ذلك لئلا
یشتبه بصلوة الفرض فیعتقد الناس وجوبها ولیس کل الناس سواء فی نشاط
العبادة فطلبوا التسهیل علیهم الی آخره **قوله** وکذلك لما بلغه ان الناس
یاتنا ولون الشجرة التی بویع تحتها الخ **اقول** از کتب معتمده بروایات معتمده ظاهر

که شجره که بیعت تحت آن شده بود مشتبه گردید ودو کس را هم از حاضرین بیعت اتفاق اجتماع بران
نیفتاده در صحیح بخاری شریف آورده عن نافع قال قال ابن عمر رض رجعنا من العام المقبل
فما اجتمع منا اثنان علی الشجرة التی بایعنا تحتها کانت رحمة من الله الی آخره در حاشیه
نسخه مطبوعه دهلی از کرمانی آورده فما اجتمع منا ای ما وافق منا رجلان علی الشجرة
انها هی التی وقعت المبایعة تحتها بل خفی علینا مکانها هم در ان حاشیه هست
کانت رحمة من الله ای کان اخفاءها علینا رحمة من الله لئلا یعظمها الناس
تعظیما ممنوعا شرعا کذا قاله النووی وغیره ونیز در صحیح بخاری از سعید بن المسیب آورده
حدثنی انه کان فیمن بایع رسول الله صلی الله علیه وسلم تحت الشجرة قال فلما
خرجنا من العام المقبل نسیناها فلم نقدر علیها الخ ودر روایت دیگر آمده رجعنا
الیها العام المقبل فعمیت علینا الحدیث پس تحول بعض علماء کرام که قائل قطع همان
شجره معینه اند چون بر شهادت صحابه کرام که در صحیح بخاری شریف موجود است راجح گردد
ودر روایات صحیح بخاری قابل اعتماد نباشد اما آنچه در بعض روایات ذکر امر قطع شجره نسبت
حضرت امیر المومنین مروی است پس محققین تحقیق فرموده اند که شجره دیگر بود که بعض کسان
باوجود غائب گردانیده شدن شجره بیعت آنرا از غلطی همان شجره بیعت فهمیده بودند
پس برای رفع شیوع کذب وافترا امر بقطع گردیده در رساله مکاتیب شاه عبد العزیز صاحب
دهلوی که جمع نموده مولوی حاجی رفیع الدین خان صاحب مرادابادی علیهما الرحمة است
مرقوم اقول الذی یظهر من مجموع الروایات فی امر الشجرة ان الشجرة عمیت علی الناس بعد وقوع
البیعة لحکمة مخفیة والعجل انه تعالی لما علق الرضا بالبیعة تحت الشجرة کان
مظنة ان یسبق الی ذهن العوام ان لتلک الشجرة دخلا فی تعلیق الرضا فرفع الله تعالی
تلک الشجرة عن ابصارهم والقوم کانوا حدیثی عهد بالجاهلیة وعبادة الانصاب
حتی قالوا یوما للرسول صلی الله علیه وسلم اجعل لنا ذات انواط کما کانت لهم فاحتمل
ذکرها ثم لما علم بعض الناس موضعها بالقیاس والحدس وکانت تلک الشجرة
فی الحقیقة غیرها امر امیر المومنین بقطعها الا لان التبرک بآثار الصالحین

مذموم غیر محمود بل لان الجعل والغش فی التبرکات امر مذموم الی قوله فالامر بالقطع انما کان لاجل ان عمر رض کان یعلم ان الشجرة عمیت عن الابصار وان هذه الشجرة لیست تلک الشجرة التی من شانها ان یتبرک بها وقول جابر رض لو کنت ابصر الیوم لاریتکم مکان الشجرة لایدل الا علی انه کان یضبط مکان الشجرة وهو لایدل علی بقاء الشجرة بل یدل علی دفع معرفة الشجرة الخ وثانیا اگر بر خلاف شهادت صحابه کرام قول بعض علماء تسلیم کرده شود و محمول بر سهو نکرده آید و گفته شود که آن شجره مخصوصه غائب و مخفی نگردیده شده بود و همان شجره را قطع کردند تاهم تبرک و توسل بآثار و مساجد متبرکة آنحضرت صلی الله علیه وسلم که ماثور از صحابه کرام و سلف عظام ست چگونه صرف باین دلیل حکم ممانعت آن و الزام ضلالت بر فاعل آن که مرعوم و بابه ست نموده آید که اگر بنا بر ضرورت دفع وهم بدا غلطت آن در قبولیت و رضوان بیعت بجهت قرب دخول اعراب عوام در اسلام و نیز بجهت عدم تمیز احکام انکار بر التزام صلوة تحت آن نموده آید یا آنرا قطع نموده شود بالا تزام ثبیت که حضرت ابن مسعود و غیره انکار بر صلوة ضحی میفرمودند معهذا انکار شان و چنان اطلاق بر حمت بران که بنابر مصلحت تمیز احکام بود مستلزم حرمت صلوة ضحی و ضلالت ملتزم و مداوم آن نگردیده قوله قیل لابن مسعود ان قوما اجتمعوا فی المسجد یهللون و یصلون علی النبی صلی الله علیه وسلم و یرفعون اصواتهم فی المسجد فی اتیهم فقال ما رأینا ذلک علی عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم فما ظنک بالذین عقدوا مجالس مع اللغط النبی الخ اقول اولا انکار حضرت ابن مسعود رض بر رافعین اصوات در مسجد به تهلیل و صلوة انکار فر مودند نبود ابر رفع اصوات در عهد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بیان نمود مقصود از آن رفع تشویش بر اهل صلیان بود بهما علیه با دران چه بهود و چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم از رفع اصوات در مسجد منع فرموده اند و در عهد صحابه کرام در مسجد شریف بکمال آهستگی و اسرار متکلم بوده اند پس اگر کسی بالتجاء حسب اجتهاد خود رفع اصوات تهلیل و تصلیه را هم نموده شود تخالف سنت قرار داده گی مستلزم آن نیست که هر عمل مولد که ابهیه و بر استحسان آن فرموده اند و معهود بودن اجزای آن از سنت ثابت نموده اند گو جمع آن چند عبادات ثابته در جلسه واحده بخصوصها ماثور نباشد الا هیچگونه

مخالفت ہیچ سنت ندارد خواه مخواه برای تضلیل اکابر دین تہمت مخالفت سید المرسلین صلی اللہ علیہ وسلم
بنا ده آید منشاء این قیاس مع الفارق جہالت از معنی لفظ مخالفت سنت وثانیا رفع صوت بالذکر
در مساجد مسئلہ ایست فقہیہ فرعیہ کہ بعض فقہا باستدلال احادیث ممانعت رفع اصوات مکروه
می پندارند ودیگران جواب ازان استدلال داده بجہت دیگر دلائل جائز می پندارند وانکار
حضرت ابن مسعود رضی اللہ عنہ را مانند انکار بعض صحابہ کرام بر صلوٰۃ ضحی واطلاق بدعت بران بغرض
مصلحت تعلیم وتمییز احکام می آرند پس قطع نظر ازانکہ قیاس عمل مولد بران درست نبود در خصوص
این مسئلہ ہم کہ استدلال بآن نموده مطلب اسماعیلیہ کہ تضلیل وتکفیر آبای امت محمدیہ والزام تہمت
مخالفت شریعت بر آنحضرات است حاصل نمی شود در اشباه ونظائر در احکام مسجد جائیکہ نوشتہ ورفع الصوت
بالذکر الا للمتفقہۃ الخ علامہ حموی متعلق این قول فرموده قد اضطرب کلام البزازی فی ہذه
المسئلۃ فقال فی فتاوی القاضی الجہر بالذکر حرام وقد صح عن ابن مسعود انہ سمع قوما
اجتمعوا فی مسجد الی قولہ ثم قال فان قلت المذکور فی الفتاوی ان الجہر بالذکر ولو فی المسجد
لا یمنع احترازا عن الدخول تحت قولہ تعالی ومن اظلم ممن منع مساجد اللہ ان یذکر
فیہا اسمہ وصنیع ابن مسعود ینافی قولکم قلت الاخراج من المسجد ان نسب الیہ
بطریق الحقیقۃ یجوز ان یکون لاعتقادہم العبادۃ وتعلیم الناس بانہ بدعۃ والفعل
الجائز یکون غیر جائز لغرض یلحقہ فکذا غیر الجائز یجوز ان یجوز لغرض کما لو ترک صلی اللہ
علیہ وسلم الافضل تعلیما للجواز وما روی فی الصحیح انہ علیہ الصلوٰۃ والسلام قال
لرافعی اصواتہم بالتکبیر اربعوا علی انفسکم انکم لا تدعون اصم ولا غائبا انکم تدعون
سمیعا قریبا انہ معکم الحدیث یحتمل انہ لم یکن للرفع مصلحۃ فقد روی انہ کان
فی غزوۃ وعدم رفع الصوت یخفی بلاد العدو خدعۃ واما رفع الصوت بالذکر
فجائز کما فی الاذان والخطبۃ والحج والاختلاف فی عدد تکبیر التشریق لا یدل علی
ان الجہر بدعۃ لان الخلاف بناء علی کونہ سنۃ زائدۃ علی اصل الفعل کما اختلفوا
فی ان سنۃ الاربع من الظہر بتسلیمۃ ام بتسلیمتین وذلک لا یدل علی انہا لو ادیت
بتسلیمتین یکون بدعۃ او حراما وفی تفسیر الثعالبی لا یجب الامتناع عن الجہر الا اذا

فیدل علی کراهته وقد ذکر الشیخ عبد الوهاب الشعرانی ما نصه اجمع العلماء
سلفا وخلفا علی استحباب ذکر الله جماعة فی المساجد وغیرها من غیر نکیر الا ان
یشوش جهرهم بالذکر علی نائم او مصل او قار کما هو مقرر فی کتب الفقه الخ **قوله** اذ لو کان
وصف العبادة فی الفعل المبتدع یقتضی کونه بدعة حسنة لما وجد فی العبادات
ما هو بدعة مکروهة الخ **اقول** ایراد این نقل درین بحث خلاف عقل ست ایدون که
تقسیم بدعت بسوی حسنه وسیئه نموده اند و استحسان عمل مولد فرموده اند نگفته اند که مجرد وصف
عبادت برای حسن کفایت میکند بلکه تصریح نموده اند که هر امریکه دران تغییر ومزاحمت کدامی واجب
وسنت باشد آن بدعت سیئه حرام ومکروه می باشد آری امریکه هیچگونه مزاحم ومغیر واجب
وسنت نباشد ودر عبادات عامه ومندوبات مطلقه شارع مندرج باشد گو هیئت کذائیه خاصه
از آنحضرت صلی الله علیه وسلم ماثور نباشد لا بد که بر استحسان آن فرموده باشند چه امر را باعتبار
اصل عام سنت و باعتبار خصوص هیئت بدعت حسنه فرموده اند و بر حصول ثواب در بدعت حسنه
اتفاق نقل نموده اند **قوله** علیل یازدهم علما نوشته اند که اتباع امر غیر صحیح روا نیست الخ **اقول**
اولا که علمای محققین نوشته اند که اصل در هر مسئله صحت است پس کسیکه در خصوص عملی که فسادش
منصوص نیست قائل صحت گردد همان سنت تمسک باصل که در اثبات آن حاجت دلیل دیگر ندارد
البته کسیکه دعوی خلاف آن دارد محتاج دلیل اقوی است برای ابطال خصوص آن عمل ملا
علی قاری علیه الرحمه در رساله صحت اقتدا بالمخالف فرموده ومن المعلوم ان الاصل فی کل
مسئلة هو الصحة من غیر الکراهة اما القول بالفساد او الکراهة فیحتاج الی حجة
من الکتاب او السنة او اجماع الامة الخ و شکی نیست که علم حرمت و بطلان مجلس ذکر مولد شریف
و ضلالت مجوزین خصوص این عمل تا حال حاصل نیست زیرا که عدم ثبوت حرمت خصوص این عمل
و ضلالت مجوزین آن از نصوص کتاب و سنت مثل دیگر منهیات مخصوصه محتاج بیان نیست اما عدم
ثبوت تحریم و ممانعت از قبیل اجماع پس ازان جهت که اجماعا ولو شرط قیاس سنت و همچنان سنت عدم ثبوت
از اجماع چه در تحریم و ممانعت آن قول مجتهد واحد هم منقول نشده تا باتفاق اهل اجتهاد چه رسد پس
محقق شد که این عمل حرام و ممنوع نیست و ادعای تحریم آن صرف از هوای نفس است ولی صاحب مدارک

بذیل آیۂ کریمہ قل لا اجد فیما اوحی الی الآیہ می نویسد وفیہ تنبیہ علی ان التحریم انما یثبت
بوحی اللہ وشرعہ لا بھوی النفس الخ اگر گوئی کہ در صورت نزاع منازعان احتیاط در قول بکراہت است
گوییم اینہم مخالف تحقیق محققین ست علامہ شامی در رد المحتار از علامہ نابلسی آوردہ ولیس الاحتیاط
فی الافتراء علی اللہ تعالی باثبات الحرمۃ او الکراھۃ الذین لا بد لھما من دلیل بل فی
الاباحۃ التی ھی الاصل الخ واگر صاحب رسالہ برای اثبات تحریم این عمل وتضلیل مجوزین آن بعض
احادیث کہ بطور عموم واطلاق در ذم بدعت وارد اند تشبث نماید پس اولاً بتصریح اکابر مراد از عموم
ہر امری ست کہ مزاحم سنت باشد وجواب تفصیل شبہۂ اطلاق بدعت سابقاً گذشتہ ولاحقاً ہم می آید
خلاصہ اش آنکہ بدعت بدان معنی کہ عموماً مذموم ست بر عمل مولد صادق نیست وبدان معنی کہ
اطلاق این لفظ می توان نمود آن معنی مراد شارع از عموم وکلیت در ذم بدعت نیست وثانیاً برین تقدیر
ادعای اینکہ جمیع ثبوتش از کتاب وسنت محتاج بیان نیست محض ہذیان ست چہ این عمل کہ فردی از افراد
تکریم نبی کریم ست ومزاحمت با سنتی معہودہ شارع ندارد واستحباب توقیر وتکریم کہ از امور غیر مقصود
التحدید مطلقاً وبالتعیین ست برای ثبوت افراد خاصہ کفایت میکند چنانچہ سند این معنی کہ چیزیکہ در آن
مقصود شارع مطلق ثنا وتعظیم باشد زیادت بر قدر ماثور در آن جائز ست سابقاً از ہدایہ وغیرہ
مرقوم گردیدہ وقطع نظر از آنہم استحباب امداد وادای شکر نعمت بعبادات کہ از مضمون حدیث صحیح
بشہادت ایمہ دین ثابت ہست پس این قاعدہ ہست ثابتہ از سنت کہ برای ثبوت افراد مندرجہ
تحت آن ہمین قدر کفایت میکند پس در ثبوت وتحقق چیزی از عبادات ثابتہ مثل ذکر شریف
ودعوت اخوان وشکر نعمت ہیچ شکی باقی نیست قولہ دلیل وازینہم فقہا نوشتہ اند کل مباح ادی
الی اعتقاد الواجب والسنۃ فہو مکروہ الخ اقول اگر ادعای مکروہیت ذکر امر مباح ست پس
امور یکہ قربت اند مثل ذکر شمائل وارہاصات ومعجزات آنجناب ودعوت احباب واعطاء صدقات
وشکر نعمت وفرحت بذکر آنحضرت کی مندرج درین قول توانند شد کہ ہمہ این امور ثابت از سنت اند
وثانیاً ہمان فقہا اینہم نوشتہ اند کہ استعمال مکروہ بچند معنی می آید مکروہ تحریمی ومکروہ تنزیہی خلاف
اولی ونیز تصریح می نمایند کہ نفی ثبوت دلیل خاص ممانعت حکم مکروہ تحریمی صرف بوجہ عدم ثبوت
از سنت بلکہ از ترک ہر سنت ہم لازم نمی گردد ودر رد المختار نوشتہ وکرہ التحریم تنزیہا لنزولہ

الجلسة المسنونة شامی در حاشیه آورده علة لکونه مکروها تنزیها اذ لیس فیه نهی لیکون
مکروها تحریما انتهی در فتح القدیر در بحث تنفل قبل مغرب بعد ترجیح عدم سنیت نوشته ثم الثابت
بعد هذا نفی المندوبیة اما ثبوت الکراهة فلا الا ان یدل دلیل آخر الخ در احیاء العلوم آورده
اما لبس السواد فلیس بمکروه لکنه لیس بمحبوب اذ احب الثیاب الی الله البیض الخ در مواهب
گفته فان المکروه ما ثبت فیه نهی وهذا لم یثبت فیه ولعلهم ارادوا بالکراهة خلاف الاولی
پس در امر مباح هم صرف بدلیل مکروه نوشتن با وجود عدم ثبوت نهی خاص حکم کراهت تحریمی لازم
نخواهد بود چه جای آنکه مزعوم اسماعیلیه یعنی تضلیل و تفسیق فاعل و مجوز آن ره نماید و قول بعض فقها
بکراهت صوم ایام بیض دلیل تام و حجت عام نیست برای اثبات تضلیل مجوزین عمل مولد و فاتحه عاملین
آن از علمای کرام و ائمه اسلام چه محققین فضیلت مداومت امور خیر و مندوبات را عموما مسلم
داشته اند صرف بر اعتقاد وجوب و لزوم انکار نموده اند امام عینی در شرح صحیح بخاری ذیل
باب احب الدین الی الله ادومه فرموده الثالث فیه فضیلة الدوام علی العمل والحث
علی العمل الذی یدوم ویؤثر القلیل الدائم علی الکثیر المنقطع اضعافا کثیرة الخ در
عمدة القاری است وقد ذم الله تعالی من التزم فعل البر ثم قطعه بقوله ورهبانیة
ابتدعوها ما کتبناها علیهم الا ابتغاء رضوان الله فما رعوها حق رعایتها
الا تری ان عبد الله ابن عمر ندم علی مراجعة النبی علیه السلام بالتخفیف
عنه لما ضعف ومع ذلک لم یقطع الذی التزمه الخ **قوله** دلیل سیزدهم حدیث
شریف است ما احدث قوم بدعة الا رفع مثلها من السنة الخ **اقول** سیاق
مطالعه شروح حدیث از ائمه اهل سنت گروهیست نیک میداند که مراد در احادیث شریفه قوم
بر امری است که مخالف و مزاحم و مغیر کدامی سنت محدوده مخصوصه باشد در مرقاة بذیل حدیث
ما احدث قوم بدعة الخ نوشته ای مزاحمة لسنة الخ و بذیل ما ابتدع قوم بدعة هم
قید مزاحمة افزوده است اگر صاحب رساله را طاقت رجوع بشروح ائمه دین نباشد یا بران
اعتماد نشود یا باید تا برای تسلی او عبارت مظاهر حق که مولفه اکابر طائفه است درینجا
منقول میگردد در شرح حدیث اول نوشته نهین نکالی کسی قوم نی بدعت یعنی جو بدعت

که مزاحم سنت کی ہو الخ و بذیل حدیث دوم گفته نهین نکالی کسی قوم نی بدعت ہیچ دین
اپنی کی یعنی بدعت سیئه که مزاحم سنت کی ہو الخ پس امریکه مزاحم سنت نباشد و منافی سنت
عمومات مندوبات شرعیه باشد هیچ امر را حکم احادیث مذکوره شامل نیست گو بعض چیزها بر آن
اطلاق بدعت کرده آید مانند ذکر خلفاء کرام و عمین مکرمین در خطبه جمعه و عیدین و در خصت
قنفذی برای تکریم کعبه شریفه وقت وداع والتزام و اہتمام جماعت تراویح و مداومت بر صلاة
ضحی و اذان ثالث جمعه وامثال ذلک از همین قبیل است عمل مولد که قطع نظر از ثبوت سنت
اجزای آن از سنت هیئت کذائیه که عبارت از جمع چند عبادات متفرقه در عبادت واحد است
هیچگونه مزاحم و مخالف کدام سنت نیست و داخل عمومات مندوبات و مندرج اطلاق
مجالس اذکار است و از مستحسنات ائمه دین است پس احتمال اندراج آن تحت احادیث مذکوره در وصف
معنی مراد از ان احادیث بران ثابت گفته هیچ حکم آن لازم گردانند ثبت العرش ثم النقش
اما خواه مخواه بر همگی عاقدین مجلس مذکوره و اصحاب محفل ترک فرض و واجب لازم گردانیدن
قطع نظر از آنکه کذب بی سند صریح اثبات مدعا مقصود می کنند کلام در شان اجله علمای ارباب
اسلام مثل صاحب حصن حصین و امام قسطلانی و حافظ سیوطی و ملا علی قاری وغیرهم است که بدین
حضرات تهمت بدمذهبی و ضلالت نهادن و خود را مقتدین قرار دادن با وجودیکه خود هم ایشان این عمل را
استحسان میکنند کمال حماقت و ضلالت است قوله دلیل چهارم آنکه این فعل در صدر اول
واقع نشده الخ اقول جواب این مغالطه سابقاً بطور تفصیل مرقوم گردیده و مستلزم نبودن
ترک آنحضرت صلی الله علیه وسلم و عدم فعل آنجناب و همچنان عدم فعل اصحاب سنت کراهیت را از
تحقیق مستندین صاحب رساله بثبوت رسیده که اعاده موجب تطویل است اما این قدر در اینجا و منتفی
که ادعای عام عدم وقوع علی الاطلاق در صدر اول و قرون سابقه بی احاطه علمی بجزئیات جمیع
افعال جمیع اکابر صدر اول و قرون سابقه محل کلام است و چگونه محل کلام نباشد که اجله صحابه
کرام ملازمین خیر الانام در بسیاری از مسائل با وجود کمال اطلاع بحال با کمال آنحضرت صلی الله
علیه وسلم بنا بر احتیاط اند و عدم وقوع فعل در سنت احتراز می نمودند و صرف بر علم علما
خود اقتصار می فرمودند از انجمله آنکه در صحیح بخاری وغیره مروی است که سوال حضرت ابو بکر رضی

استفسار نمود که آیا آنحضرت صلی الله علیه وسلم نماز چاشت میخواندند یا نه حضرت وی بر لفظ لا اخاله اکتفا فرمودند آخر احتیاط وی رضی الله تعالی عنه مقرون بصواب بود که ثبوت همان فعل از علم شهادت دیگران می نمود **قوله** دلیل پانزدهم آنکه زمان امر سیال غیر قار است الخ **اقول** ائمه دین و محققین شرع مبین بدلیل مضامین آیات کلام رب العالمین و احادیث حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وسلم فضیلت و شرف ازمنهٔ لاحقه که نظیر ازمنهٔ سابقه اند بجهت انجه دران ازمان از نعم الٰهیه ظاهر گردیده ثابت فرموده اند و نزول نعمت را در یکی از ان سبب تخصیص و تشریف نظائر آن قرار داده اند و این امر منافی به سیال و غیر قار بودن زمان ندارد امام فخر الدین رازی علیه الرحمه در تفسیر کبیر ذیل آیه کریمه شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن هدیً للناس و بینٰت من الهدیٰ والفرقان الآیه آورده اما قوله انزل فیه القران اعلم ان الله سبحانه لما خص هذا الشهر بهذه العبادة بین العلة لهذا التخصیص و ذلك هو ان الله سبحانه خصه باعظم آیات الربوبیة و هو انه انزل فیه القرآن فلا یبعد ایضاً تخصیصه بنوع عظیم من آیات العبودیة **الی قوله** ثبت ان بین الصوم و بین نزول القرآن مناسبة عظیمة فلما کان هذا الشهر مختصا بنزول القرآن وجب ان یکون مختصا بالصوم انتهی صاحب رساله بیان نماید که حصول نعمت نزول قرآن را در یکی رمضان باعث تخصیص و تشریف مطلق ماه رمضان قرار دادن چرا مناسبت آن گردیدن مخالف عقل و موافق وهم است یا معامله برعکس است **قال رسول الله** صلی الله علیه وسلم فی جواب من سال عن صوم الاثنین فیه ولدت الحدیث ملا علی قاری علیه الرحمه در مرقاة آورده فیه ان الزمان یتشرف بما یقع فیه وکذا المکان پس ازینها فهمی و جهالت خود در میدان تجهیل و تضلیل اکابر اسلام تاختن و بمدعای حدیث رسول مقبول نرسیدن و علم طعن و ملام برافراختن سفاهت و ضلالت است و بس امام احمد در مسند امیر المؤمنین ابوبکر رضی الله عنه آورده عن عائشة رض قالت ان ابابکر لما حضرته الوفاة قال ای یوم هذا قالوا یوم الاثنین قال فان مت من لیلتی فلا تنتظروا بی الغد فان احب الایام و اللیالی الی اقربها من رسول الله صلی الله علیه وسلم در مشکوة فرموده کان نکاحه صلی الله علیه وسلم بعائشه فی شوال و ابتناؤه بها فی شوال و کانت تحب ان یدخل النساء من اهلها فی شوال علی انه ...

وتقول هل کان فی رسالته عنده اخطی منی و قد تکلف وابتلی بی فی سؤال الخ طحطاوی فرموده و فی
منهاج الحلیمی و شعب الایمان للبیهقی ان الدعاء مستجاب یوم الاربعاء بعد الزوال قبل وقت العصر
لانه صلی الله علیه وسلم استجیب له علی الاحزاب فی ذلک الیوم وکان جابر یتحری ذلک فی مهماته
وذکر انه ما بدئ شیء یوم الاربعاء الا تم فینبغی البدایة بنحو التدریس فیه الخ اما آنچه گفته بود که ولادت
باسعادت حضرت نبوی در روزی شده بود الخ پس این اعتراض سست و صحیح بر ارشاد حضرت سید المرسلین که
در حدیث صحیح ست فیه ولدت الحدیث صاحب رساله بیان نماید که آن اثنین که ولادت باسعادت
در آن شده بود دیگر ایام اثنین را مناسبتی ست بانه و قول تحفه او الخارج از بحث ست که یکسی چیزی سپینه
است بعض چیزی دیگر ست و اعتقاد بقاء شرف و برکت در تمام ازمان قول ثمنت چیزی دیگر ست و آنچه بیان
عید گردانیدن امری ست خارج از بحث و ثانیا بر تقدیر تسلیم اینکه قول تحفه موافق بدعات صاحب رساله
معارض ست آنچه در تفسیر عزیزی جابجا [illegible] ما الا [illegible] قول [illegible] ثمنت [illegible] بیان [illegible]
از [illegible] خصوصیات وقت صبح [illegible] آنکه این [illegible] ست که کلام حق [illegible] حضرت
موسی [illegible] شده بود چهارم آنکه [illegible] فرعون [illegible] بعد [illegible] حضرت [illegible] علیه السلام
ایمان آورده اند پس این وقت و [illegible] حق [illegible] ست که [illegible] قرآن واقع
و در خصوصیات شب قدر گفته این شب [illegible] چند شرف [illegible] آنکه نزول قرآن مجید
درین شب واقع ست و این شرفی ست که نهایت ندارد چهارم آنکه [illegible] فرشتگان نیز درین شب ست الخ
و ثالثا استحسان التزام مجلس شریف و اعراس که از خویش از جد صاحب تحفه و الد مرشد صاحب تحفه و خود
صاحب تحفه و برادران و تلامذه راشدین ایشان [illegible] چنان ست که بر کسی مخفی نتواند شد اینک انتباه الاذکیاء
العارفین فیوض الحرمین و رسایل و فتاوی صاحب تحفه مثل رساله [illegible] و رسایل مولوی رفیع الدین
و رسائل مولوی رشید الدین خان صاحب و مفتی صدر الدین خان صاحب استاد صاحب رساله [illegible] معروف
و مشهور اند فما هو جوابک صاحب الرسالة عن جانب صاحب التحفة و اسلافه و اخلافه فهو
جوابنا عن سائر الائمة السابقین طرفه اینست که مولوی رفیع الدین صاحب رساله خود این [illegible]
صاحب رساله را تصریح مردود ساخته اند چنانچه در رساله مسائل فرموده زنان اگر چه سبیل غیر قابل
اما آنچه بآن تقدیر کرده میشود زنان را از شنیدن روزه [illegible] و مسائل اینها را شرعا [illegible] فاسد [illegible]

چون یک دوره تمام میشود باز از سر شروع میشود و بهمین حساب رمضان شهر صوم و ذیحجه شهر حج و همچنین
شهور دیگر یاد میدوره حکم اتحاد بالنظیر اداده میشود چنانکه در حدیث است که یهود عرض کردند در حضور
جناب نبوت که حق تعالی نجات حضرت موسی علیه السلام و غرق فرعون درین روز کرده است برای شکر او
روزه میگیریم پس جناب نبوت صلی الله علیه و سلم فرمود انا احق من تبع موسی فصام یوم عاشورا و امر الناس
بصیامه و نیز حضرت نبی صلی الله علیه و سلم بلال را وصیت کردند بصوم روزه دوشنبه فرمودند فیه ولدت
وفیه انزل فیه علی وفیه اموت الی آخره قوله وجوب صوم یوم عاشورا بفرضیت صوم رمضان
والقول لیس بسبب قول سرور عالم صلی الله علیه و سلم که اگر سال آینده زنده باشم روزه نهم با آن
ضم کنم تا ملت ما از ملت موسی علیه السلام مختلف باشد منسوخ شد و استحباب صوم عاشورا بانضمام
صوم دیگر اگرچه باقی است الی آخره اقول هرگاه که بجا آوردن آنحضرت صلی الله علیه و سلم صوم
عاشورا بموافقت یهود بوجه احیای سنت موسی علیه السلام اعتراف نمود و سوء ظن صاحب رساله
از ائمه اسلام باطل گردید گو وجوب صوم عاشورا بفرضیت صوم رمضان منسوخ شده چه اگر نظر برا
باهم نیا زمنه لاحقه و سابقه هیچ علاقه و مناسبت نیست و بعد گذشتن صدها سال از یوم حصول نعمت نجات
حضرت موسی علیه السلام بعد شده آنجناب آن روز برای شکر نعمت باز اعاده شکران نعمت و احیای
آن سنت بموافقت حضرت موسی علیه السلام چه معنی داشت که حصول نعمت نجات حضرت موسی
علیه السلام و صوم آنجناب در روزی شده بود که از عاشورای عهد حضرت خاتم رسالت صلی الله
علیه و سلم فاصله صدها سال داشت و احکام ماضی جداست و احکام حال و استقبال جدا و اعاده
معدوم محال الی آخر المغالطه تا آنچه گفته که در مولد ابتداع صاحب ملت محمدی مفقود است الخ اقول این ش
سخن بین مردود است تا آنکه بقول علامه ابن حاج هم از مضمون حدیث شریف شرف
وعظمت ایام ولادت و استحباب اعاده شکر آن نعمت بتصریح موجود است قوله دلیل ثانی نزد هم جماعتی
از اهل علم بعید است الی قوله احمد بن محمد مصری در کتاب خود اتفاق علمای هر چهار مذهب منع
آن نقل کرده الخ اقول الحق تعصب شما نیست [illegible] بدعت را کوری می سازد و سبب تشنیع
[illegible] در چاه ضلالت می اندازد [illegible] استناد بکتاب مجهول مصری مجهول الحال موجب تشنیع
[illegible] مشهور بین شرع محمدی [illegible] سنت [illegible] السنة [illegible] آنحضرت باشد [illegible] تعجب آنکه

سابقا حکم جهالت شیخ عمر بن محمد ملا بآن زور و شور نموده که هیچکی مشائخ و صوفیه و علماء کرام او را نمی شناسد

و در هیچ کتاب از و استناد مروی نیست الخ باوجودیکه در سیر شامی که کتابی ست معروف و مشهور و صاحب رساله

و کبرای طائفه هم از و سند می آرند صراحة استناد و شهادت صلاحیت و شهرت شیخ مذکور ست و اینجا

که استناد بمصری می نماید هرگز مجهول نیست مصنف مصنف بخیال نمی آرد و قطع نظر از همه این و آن و بحث

و کلام که دران بیان ست بطلان و کذب قول مصری از تامة مسائل اسحاقیه عیان ست بلکه صاحب تفهیم تکفیر

اقوال جانب استحسان و تجویز اعتراف میکند و آنرا مسلم میدارد گو بمقتضای آنکه دروغگو را حافظه نباشد در اینجا

بر خلاف دیگر مقامات کثرت را سبب تسبیح می پندارد بالجمله اگر درین مقام فقره کفی الله المؤمنین القتال

که صاحب رساله برای اشعار تکفیر امة امت محمدیه بکمال بی باکی نوشته بر نویسیم باکی ندارد اما احقر هیچمدان تطویل را

که خارج از تحقیق مبحث ست بی فائده می پندارد **قوله** قال ابن الحاج الخ **اقول** قول ابن حاج را بحذف

انچه وسواس صاحب رساله را از بیخ و بن بر میکند حجت گردانیدن و بنا تضلیل اکابر دین بران

نهادن بر علم و دیانت خود خط کشیدن و در ضلالت و اضلال کشادن ست ابن حاج مذکور در خلال

همان قول منقول مسطور بعد از انکه ترک نمودن آنحضرت صلی الله علیه وسلم عمل را برحمت خود بخوف فرضیت

و سزاوار بودن شهر مولد بزیادت عبادت باوجود عدم زیادت حضرت بیان نموده می فرماید

لکن اشار علیه الصلوة والسلام الی فضیلة هذا الشهر العظیم بقوله للسائل الذی سأله

عن صوم یوم الاثنین ذلك یوم ولدت فیه فتشریف هذا الیوم متضمن لتشریف هذا

الشهر الذی ولد فیه فینبغی ان یحترم حق الاحترام و یفضل بما فضل الله به الاشهر

الفاضلة وفضیلة الامکنة والازمنة بما خصها الله من العبادات التی تفعل فیها

لما قد علم ان الامکنة والازمنة لا تشرف لذاتها وانما یحصل لها التشریف بما خصت

به من المعانی فانظر الی ما خص الله به هذا الشهر الشریف فی یوم الاثنین الا تری ان

صوم هذا الیوم فیه فضل عظیم لانه صلی الله علیه وسلم ولد فیه فعلی هذا ینبغی

انه اذا دخل هذا الشهر الشریف الکریم ان یکرم و یعظم و یحترم بالاحترام اللائق به اتباعا له

صلی الله علیه وسلم فی کونه یخص الاوقات الفاضلة بزیادة فعل البر فیها وکثرة الخیرات الخ

ازین عبارت خرافت شعاری از خرافات صاحب رساله دیگر اسماعیلیه ظاهر گردید و حالا از صاحب رساله

استفتا می‌بود که صاحب رساله بیان ابن حاج را مردود می انگارد و یا مسلم میدارد و قایل قول مذکور را
از اصحاب جهل و ضلالت می شمارد یا از ارباب علم و دیانت می پندارد بر تقدیر اول حجت ابن حاج
آوردن مغالطه محض ست و بر تقدیر ثانی حکم به تضلیل مجوزین عمل مولد سفسطه بحت ست فافهم ولا تکن
من المتعصبین اولی العناد فان التعصب والعناد اصل الشقاق والفساد و نیز حافظ سیوطی
که مستند طائفه ست جرح و تنقیح تقریر ابن حاج فرموده چنانکه از سیرت شامی ظاهر ست لیکن بدون
عبارت مجرد حلبی نقل به رفع آن جرح از دیگر ائمه مشهورین کار ارباب دیانت نیست مگر خاصه
لازمه وهابیه که مدار مذهب‌شان بر امثال همین امور ست و نیز محققین بر کتاب مدخل ابن الحاج
کلام نموده اند و بس ست برای اسکات مخالفین آنچه شاه عبد العزیز صاحب بستان المحدثین
فرموده ابن مرزوق حفید در شرح مختصر خلیل به تقریبی آورده که ان ابن ابی حمزة و تلمیذه ابن
الحاج لا یعتمد علیهما فی نقل المذهب و غرض او ازین کلام اعتراض ست بر صاحب
مختصر خلیل زیرا که اعتماد او در نقل مذهب بیشتر بر مدخل ابن الحاج ست انتهی و سیوطی در شرح
ابن ماجه در حال مدخل نوشته ان فیه مواضع لا یسلم له انکارها و فی عزمی ان شاء الله
تعالی ان اختصره واهذبه واجرده الی آخره **قوله** قال الشیخ تاج الدین الی آخره
اقول اولا قول فاکهانی که به عدم علم ایشان مبنی ست چنانکه علامه مذکور از انصاف تصریح
بدان فرموده کی بر اقوال دیگر محققین ترجیح میدارد که صاحب رساله بنا بر تضلیل ائمه دین از آن
حجت می آرد و ثانیا قول مذکور با وجود یکه بی دلیل محض ست مستندین صاحب رساله مثل حافظ
سیوطی و علامه ابن حجر رد آن نموده اند که در انسان العیون مذکور و در تفصیلی سیوطی بر فاکهانی
سبل الهدی والرشاد مسطور و هرگاه که حال قول فاکهانی که از مشهورین ست و قولش در
کتب مشهوره برای رد مذکور ست چنین ست پس چه جای ذکر ذخیرة السالکین و تحفة القضاة
[illegible] الیقین [illegible] اثبات اعتماد این کتب از حواله کتب مشهوره و ثانیا تصحیح
نقول مذکوره و ثالثا بیان وجه ترجیح اقوال کتب مسطوره بر تحقیقات محققین مشهورین مستندین
صاحب رساله ضروری ست و الا [illegible] حکم به تفسیق و تضلیل دیگر ائمه دین که مجوزین
[illegible] انصاف [illegible] **قوله** [illegible] الثانی الخ **اقول**

این چه جرأت و بی باکی و چه مغالطه و چالاکی ست اگر صاحب رساله را حظی از عقل و انصاف می بود
کلام شیخ را که از بحث نزاع خارج ست برای اثبات تفضیل امیه و بن پیش نمی نمود عبارتیکه مرتبط
با اول باشد اقتصار ذکر آخر آن نمودن که صراحة منع خاص از مولد محوث عنه دران مسطور نیست هیچ
مفید نیست همان شیخ در مکتوب صد و هفتم از جلد ثالث مکاتیب خود نوشته اند دیگر آنچه در باب مولد
خوانی اندراج یافته بود در نفس قرآن خواندن بصوت حسن و در قصائد نعت و مناقب خواندن
چه مضائقه ست ممنوع تحریف و تغییر حروف قرآن ست و التزام رعایات مقامات نغمه الخ **قوله**
در تحفه اثنا عشریه ست الخ **اقول** جوابش به تفصیل بالا گذشته **قوله** مولوی عبد الحی در بعض
مکاتیب خود بسید احمد بریلوی پیر خود نوشته اند الخ **اقول** ذکر هیچکس در مقابله ائمه محققین خصوصاً
اساتذه و شیوخ خودش در دین بکار ارباب حیا نیست **قوله** بعض شافعیه مثل ابو الخیر سخاوی
و ابو شامه ظهیر الدین جعفر و شیخ نصیر الدین که این عمل را بدعت حسنه گفته اند مدفوع ست بعدم
تقسیم بدعت بسوی حسنه و سیئه اول قسمت بدعت باستحسان و اسارت ثابت کنند بعد ازین
عمل را بدعت حسنه گویند **اقول** ثبوت استحسان بدعات حسنه از صحابه کرام و دیگر ائمه عظام رحمهم الله
حنفیه و شافعیه و غیرهم از ما سبق بوضوح رسیده و موجب اثبات عدم علم خودشان بدلیل اقتصار
محققین از مستندین صاحب رساله نقل گردیده بلکه صاحب تنبیه السفیه بنقل اجماع فرق اسلامیه
بران پرداخته که قولش شیوه خبیثه و وسوسه روافض و اسماعیلیه و بابیه را از بیخ و بن قطع ساخته
و ثانیا تلفظ بلفظ بعض شافعیه مخصوص برای تغلیط عوام ست چه استحسان این عمل بتصریح محققین شافعیه
و حنفیه و غیرهم تا اسناد صاحب رساله بنقول مشهوره معتمده ثابت و معلوم و اسماء چندی
از علمای کرام محققین اعلام در ما سبق هم مرقوم **قوله** استناد باشخاص مقلدین مجتهد دیگر معتبر نیست
خاصه مقلدان مذهب حنفی را که قائل بافضلیت بودن امام خود اند و اگر عاملین عمل مولد درین مسئله
غیر مدلل اقتدا بشافعیه کنند مالکان جائز دارند باید که در امور دیگر معمول شوافع که مدلل اند
بدلائل بسیار همچو تامین بالجهر و رفع الیدین و ترجیع فی الشهادتین و غیرها من العبادات نیز
اقتدا بآنحضرات نمایند الخ **اقول** اولا که درین مسئله اقتدا بشافعیه چه ضرور ست چنانکه علمای
شافعیه قائل جواز این عمل اند همچنان محققین عظام از علمای حنفیه که حاوی فروع و اصول اند

مذهب خود و محقق و مدقق طریق خود اند تصریح باستحسان این عمل فرموده اند و استناد محققین شافعیه
برای تائید کلام چیزی دیگر است و تقلید مذهب شان امری دیگر است و ثانیاً در امری که از مجتهد مذهب خود
منقول نباشد اما مخالف باصول مذهب نداشته باشد اگر بعلماء محققین مذاهب دیگر مذاهب حقه اهل سنت که
آنحضرات هم از ائمه دین متین و ارکان شرع مبین اند استناد نموده آید بلکه اقتدا جائز داشته شود مستلزم
آن نیست که اموریکه صریح مخالف ارشاد و اجتهاد مجتهد مذهب یا مخالف اصول مذهب خود باشند
و از تحقیق مجتهدین مذهب خود نسخ آن امور یا عدم حجیت آنها بروایات معتمده صحابه کرام بثبوت رسیده باشد
و ریا چو امر بهم ترک اتباع مجتهد مذهب خود و تقلید مذاهب دیگر لازم گردانیده شود این بحکم صاحب رساله
الزام ما لا یلزم و قیاس مع الفارق است **قوله** حیف است که در عمل بدعت اقتدای غیر داوارند
و در عمل سنت محض غیر نپذیرند الخ **اقول** منشاء این طعن قبیح جهل صریح است محل نزاع که تجویز استحسان
عمل مولد است و استاد صاحب رساله و اساتذه و اساتذه اساتذه شان و هلم قائل آن اند هیچگونه از نصوص
احادیث و تصریح مجتهدین ممانعت و یا عدم حجیت آن ثابت نیست و اموریکه آنها را سنت قرار داده
این طاعن می نماید اجله مجتهدین بسیاری از آن امور مخصوصه خود ممانعت و منسوخیت آن از احادیث
شریفه خاصه مستنبط نموده و بسیاری از آن عدم حجیت سنیت آن بدیگر آثار صحابه کرام ثابت
فرموده اند پس این طعن عدم پذیرائی سنت که برای اظهار تضلیل ائمه دین بلفظ حیف آورده جواب
این حیف که سکت بالغه صاحب رساله باشد بجز از سیف چیست **قوله** بانیان بدعات و محدثات الخ
اقول در حق قائلین استحسان عمل مکرم و عاقدین مجلس عز که معظم باین طعن فاسد و ناصواب پرداختن
شده او لی الالباب کلی بر آفتاب انداختن است چون امام جزری صاحب حصن حصین و امام قسطلانی
و ملا علی قاری و محدث دهلوی شیخ عبدالحق و شیخ عبدالوهاب متقی و غیرهم از محبان و محبوبان بارگاه صاحب لولاک
و وارثان درگاه پیغمبر پاک و پیشوایان دین و قدوه شرع مبین نزد کافه اهل دیانت و ایقان زیاده
از آفتاب روشن و عیان است اگر کسی از کور باطنی خود این ائمه هدی را از اهل ضلالت انگارد و یا از مبغضان
و مبغوضان جناب خاتم رسالت شمارد فی الحقیقت روی خود سیاه می سازد و خود را در خارستان
ضلالت می اندازد و سه گرنه بیند بروز شپره چشم چشمه آفتاب را چه گناه **قوله** فصل دوم در پاسخ
شبهات مجوزین عمل مولد الخ **اقول** تقریر علمای اهل سنت را لکمال تزویر خود بحذف بعض مقدمات

وقلت بعض و عدم فهم مراد در بعض بلفظ شنیعه تعبیر می نمایند بنام جواب هر چه در سخنش می آید
می سرایند و از غایت بی شرمی حقوق حضرات مستندین خود یاد نمی آرند و آنچه [illegible] از اقوال [illegible]
باک نمی آرند که بعضی حضرات جا بجا برای نام استناد می سازند طرفه آنکه به شاگردی شیخ العالمین [illegible]
می نمایند و بر کلام اوشان نظر نمی مانند که سهام طعن و ملام جواب شبهات همه بر کلام اوشان متوجه می گردد
از انجا که همه جوابات از قبیل خرافات است همه تقریر [illegible] خرافات [illegible] الطلبه در پی [illegible]
مقصود صرف دفع ادعای [illegible] جهله و اظهار لغویت دعاوی شعله سنت به بسط تقاریر جلیله [illegible]
در استحسان عمل مولد عیان و مستبین است حاجتی ندیده متوجه بیان فسادات اجوبه صاحب رساله گردیده
قوله تحقیق بدعت در مقدمه گذشت الخ **اقول** از ما سبق ثابت گردیده که آنچه در مقدمه بنام تحقیق
آورده مخالف تحقیق محققین بلکه مخالف اتفاق است پس همه الش محض کاسد و بنا الفاسد علی الفاسد
ثبت العرش ثم انقش **قوله** اگر وجود آن فعل از حضرت مقدس نبوی واقع شود و بهان سنت گردد
و اگر آن فعل با وجود مقتضی و عدم مانع موجود نیاید ترک آن فعل از سنن هدی بود الخ **اقول** واجب بود
که اولا یعنی مانع و مقتضی دریافت می شود و من بعد قدم در رد و ابطال اقوال ائمه اعلام می فرمود
از شهادت صحابه کرام واضح که آنحضرت صلی الله علیه و سلم بسیاری از امور خیر را با وجود یکه محبوب طبع
مبارک می بود صرف شفقة علی الامة هم بکار استقام جمیع ایشان ترک می فرمود و پس در اکثر [illegible]
[illegible] است اعتراض بران حضرات بدین خرافات محض بی سر و پا است بالجمله ترک آنحضرت را [illegible]
تحریم و ممانعت لازم نیست البته در صورتیکه کدامی قرینه خاصه حسب فهم مجتهدین بر کف و اجتناب [illegible]
کدامی فعل دلالت کند آنوقت البته ترک آنحضرت ثابت بمعنی دلیل ممانعت می تواند شد **قوله** [illegible]
مثل اذان عیدین و نماز نفل بعید گاه الخ **اقول** لا ذکر رسول الله صلی الله علیه و سلم [illegible]
مرغوب شارع است و مقید بهیئتی و تخصیص تقیدی نیست بر خصوص تقریر سنت اذان برای عیدین که [illegible]
فرائض است قیاس نمودن جواز ان حکم صلاة النفل استنباط کردن قیاس مع الفارق است که در تعیین [illegible]
برای صلاة مخصوصه البته خصوصیت قول و فعل آنحضرت صلی الله علیه و سلم ضرور است و امر یکه از قول
و فعل آنحضرت صلی الله علیه و سلم ثابت نباشد اعتبار آن مخصوص بطلب سنیت برای کدامی نماز [illegible]
نمود و علما تصریح فرموده اند که اگر در عیدین هم بجای اذان کدامی کرد بگیرند بطور سنیت بلکه بلحاظ [illegible]

خلق گفته شود البته حسن ست که مندرج ست در عمومات شارع ملا علی قاری علیه الرحمه در مرقاة از باب
العیدین در فصل ثالث در شرح لا اذان ولا اقامة ولا نداء گفته فینبغی ان یفسر النداء بالاذان
لانه یستحب ان ینادی لها الصلوة جامعة بالاتفاق وعن ابن الزبیر رض انه اذن
لهما وقال ابن المسیب اول من اذن لصلوة العیدین معاویة رضی الله تعالی عنه الخ وثانیا
در خصوص اذان عید هم که از مجتهدات بعض صحابه کرام بوده اطلاق ضلالت بطوریکه داخل عقائد
نجدیه ست محل کلام ست و حال البطلان قیاس تنفل قبل عید و صحیح بودن اطلاق ضلالت
بر فاعل مع مجوز و مستحسن آن و تعارض روایت منقوله صاحب ساله بروایت ممانعت نفرمودن
حضرت امیر المومنین کرم الله وجهه ازان که دیگر مفسرین و فقها نقل فرموده اند از ما سبق ظاهر ست
قطع نظر ازانهمه میگوییم که همان حضرت امیر کرم الله وجهه قایل تجویز و استحسان جهر تکبیر در عید فطر
بوده اند باوجودیکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم در عید فطر ترک آن فرموده اند و صرف در عید اضحی
جهر نموده اند بلکه بعض فقها را در ثبوت جهر از آنحضرت علیه الصلوة والسلام در عید اضحی هم کلام ست
در غنیة المستملی در بحث اختلاف حضرت امام اعظم و صاحبین وی رضی الله تعالی عنهم در جهر تکبیر
فطر و عدم آن بعد ذکر دلائل طرفین و اجوبه آن فرموده والذی ینبغی ان یکون الخلاف
فی استحباب الجهر وعدمه لا فی کراهته وعدمها فعندهما یستحب الجهر وعنده
الاخفاء افضل لان الجهر قد نقل عن کثیر من السلف کابن عمر رض وعلی رض وابی امامة
الباهلی رض الخ حالا صاحب ساله را باید از خرافات خود توبه نماید که از قول فاسدش حکم
ضلالت صحابه کرام لازم می آید معاذ الله من ذلک لفساد قوله و تخریج ابن حجر تنفل
آن بصوم عاشورا قیاس مع الفارق ست الی قوله درینجا احیای سنت موسوی ست
تشبیه این استنباط غفلت مناط بقیاس محض بی اصل و بی اساس ست الخ اقول مدعای این طعن
و ملام بر کلام ائمه اعلام خود [illegible] درالی ست باید دریافت که غایت تکاپوی هم
مبطلین شرف ایام ولادت با سعادت و منکرین استحباب اعاده شکر نعمت همین ست که ایام
لا تتقید بازمان سابقه موافقتی پیدا نیست و برای ادای شکر نعمت بعد مرور زمان اصلی
در شرح [illegible] نیست امام حافظ ابو الفضل ابن حجر بجهت دفع این وهم اصلی برای استحباب

اعادهٔ شکر نعمت و ادای آن بعد مرور زمان در نظیر آن یوم از شرع شریف ذکر فرموده حالا خرافات
صاحب رساله باید دید که چقدر سرگردان گردید و یک لفظ هم نفهمید و با وجود آن الفاظ تشنیع
ائمه دین مستندان مقتدایان خود که سنت جاهلان سنت بر زبانش رسید اما حیف که مضمون
این شعر از کسی شنیده یا ناطح الجبل الراسی لتصدعه ارحم علی الراس لا ترحم علی الجبل
از مشروعیت ازواد صوم عاشورا و مشروعیت ضم تاسع مع العاشر و بودن علتش موافقت جناب
موسی علیه السلام مصرح بامام عسقلانی نرسیده پس همه تطویل لاطائل صاحب رساله عبث
گردیده حضرت موسی علیه السلام که برای شکر نعمت پروردگار عبادت او تعالی ادا نمودند و جناب
حضرت خاتم رسالت بعد مرور دهور از وفات حضرت موسی علیه السلام در نظیر آن یوم اعادهٔ شکر
نعمت بعبادت بقصد موافقت حضرت موسی علیه السلام فرمودند اصلی اصیل برای استحباب اعادهٔ
شکر نعمت بعد زمان طویل در نظیر آن زمان بثبوت رسیده و قول مبطلین و منکرین مردود گردیده
دانا نیک میداند که اعتراض فاسد مبطلین معاذ الله بر حدیث جناب خاتم رسالت هم وارد می شود تعالی شانه
که آن عاشورا را که حضرت موسی علیه السلام دران نعمت نجات یافتند و ادای شکر آن نعمت دران
عاشورا نمودند صدها سال قبل گذشته پس این عاشورا را با آن عاشورا چه مناسبت و این شکر را
که بعد مرور دهور از ظهور نعمت بوده به شکر موسی علیه السلام چه موافقت الی غیر ذلک من الخرافات
والوساوس عصمنا الله تعالی من تلک الاوهام والهواجس و اما این احتمال اینکه صاحب رساله قدم
بر جهت فهمی انداز و متنبه گردیده از ثبوت بودن صوم آنحضرت صلی الله علیه وسلم بقصد
ادای شکر نعمت و اعادهٔ آن و موافقت جناب موسی علیه السلام نیز انکار سازد چنانکه چندی
از سفهای ان تفوه می نمایند گوییم این احتمال مخالف روایات کثیره و از احادیث صحیحه و تحقیقات
ائمه دین از شراح حدیث است علامه عینی در شرح صحیح بخاری آورده قال الامام الطحاوی بعد ان
روی الحدیث ففی هذا الحدیث ان رسول الله صلی الله علیه وسلم انما صامه شکرا لله
عز و جل فی اظهاره موسی علیه السلام علی فرعون فذلک علی الاختیار لا علی الفرض ثم فیه
بحث لانه لقائل ان یقول لا نسلم ان ذلک علی الاختیار دون الفرض لانه علیه السلام
امر بصومه والامر المجرد عن القرائن یدل علی الوجوب و کونه صلی الله علیه وسلم صامه

شکراً لله لا ینافی کونه للوجوب کما فی سجدة ص فان اصلها للشکر مع انها واجبة الخ

این ست حال جواب تخریج حافظ ابن حجر که صاحب رساله بکمال جانفشانی باظهار تبحر خود و اشعار بغفلت

علامه ممدوح دران پرداخته و بی باکانه کلمات طعن و تشنیع تحریر ساخته و همبرین قیاس حال و تخریج

حافظ سیوطی باید فهمید که صاحب رساله باوجود تطویل کلام باصل مرام نرسید **قوله** تخفیف عذاب

ابولهب بر تقدیر صحت فعل حضرت الهی ست بنده را اقتدا با فعال حق جل و علا و قیاس شدن

بران شرعی نیست الخ **اقول** بر تقدیر تسلیم صحت روایت تخفیف عذاب ابن مقال فاسد چه ازان

روایت که ظهور اثر نعمت بابرکت در هر یوم الاثنین و پسندیدگی حق تعالی اظهار فرحت ولادت را

ظاهرست و این همه برای رد قول منکرین و اثبات برکت ایام ولادت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وسلم و بقای آن

برکت بنظائر یوم ولادت اصلی بثبوت رسید و جواب صاحب رساله کی متوجه گردیده کجا ثبوت بقای ثمرت ولادت در نظائر ایام

ولادت و برکت و رحمت و جوان نعمت کجا اقتدا بنده با فعال خاصه الهیه **قوله** ادعای تواترش الخ

اقول این جواب متوجه نیست که استدلال به تواترش علمای اعلام و اعاظم دین و اکابر مسلمین جم غفیر

از اعاظم عرب و عجم بوده پس گو معنی اصطلاحی اصولی اجماع بران صادق نیاید اما انکار ثبوت تواتر

از جم غفیر و جماعت کثیر علمای اعلام و قضاة و مفتیان اسلام و اعاظم دین و اکابر مسلمین بنحو ان نموده

مگر آنکه صاحب رساله و طائفه او آئمه حضرات کرام را جهال و ضلال گویند و بحسب ظاهر تصریح این کلمه

از صاحب رساله مستبعد ست که خود هم آنحضرات را داخل فقها و محدثین میدارد و سند می آرد و نیز

بر تقدیر تسلیم اختلاف هم حکم ضلالت و مسئله فرعیه باطل خواهد بود و ثانیاً صاحب رساله بنام

جواب تطویل می سازد و در کتب مستندین محض بیش نظری انداز و محققین مستندین صاحب رساله که در مسائل

مختاره خود با دلیل تعارث حسن آن ثابت می نمایند و ما خود و مفتی به همین آن قرار میدهند کجا اجماع

کافه امت از صدر اول و غیرهم ثابت نموده اند و کی برین شرط عمل فرموده اند در در مختار در بحث تکبیر بعد نماز

عید آورده و لا بأس به عقب العید لان المسلمین توارثوه فوجب اتباعهم وعلیه البلخیون

ولا یمنع العامة من التکبیر فی الاسواق فی الایام العشر وبه ناخذ بحر و مجتبی و غیره وهم

در بحر و بیان حجت آورده و فی القنیة و ذکر الخلفاء الراشدین والعمین بدعة لکن جری التوارث

و ذکر العمین الخ **قوله** باید که اهل اجماع کسانی باشند که مجتهد بوند الخ **اقول** این قول هم متوجه نیست

اگرچه اجتهاد شرط اجماع اصطلاحی اهل اصول است اما در مسائل فرعیه اتفاق محققین هم با وجود
عدم اعصار برای حجیت مثل اجماع مصطلح کفایت میکند در مسلم در بحث اجتهاد فی المذاهب آورده
علی ان اتفاق العلماء المحققین علی عدم الاعصار حجة کالاجماع الخ قوله نیست آن بزرگواران
که باستحسان و استحباب این عمل قائل اند بخیر است و در تورع و طهارت این کرام شک نیست
لیکن این قول مردود است باینکه کلام عباد و زهاد فی اجتهاد و استنباط شرعی هرگز صالح عمل
نیست الخ اقول چنانکه در تورع و طهارت این کرام شکی نیست در بودن این حضرات از ائمه
اعلام و محققین دین اسلام و ارکان شرع مبین حضرت سید الانام صلی الله تعالی علیه وسلم هم
هیچگونه شکی نیست و گو اجتهاد مطلق استقلالی ایشان را حاصل نیست اما تبحر علوم دینیه و جامعیت
اصول و فروع مذاهب خود دارند بلکه تحقیق و تدقیق بر طبق اصول مجتهدین حاصل بالیقین است
پس استحسان این ائمه کرام که موافق بکتاب و سنت و مندرج در عمومات سنن و آیات شریعت غیر
مزاحم و مخالف بکدامی سنت است البته صالح عمل است و نسبت ضلالت و تهمت معارضه
کتاب و سنت بران ائمه امت محض بیجا و مهمل است قوله ومن ثم قال فی مجالس الابرار
ومن لیس من اهل الاجتهاد من الزهاد والعباد فهو فی حکم العوام لا یعتد بکلامه
انتهی اقول استناد بکلام مجالس الابرار همان مثل است که جمله لا تقربوا الصلوة را پیش نظر دارند
و کریمه وانتم سکاری را پس پشت انداخته کان لم یکن انگاشته این قدر خیال نکرده که صاحب
مجالس درین قول استثنا هم نموده و متصل همین قول نوشته الا ان یکون موافقا للاصول والکتاب
المعتبرة الخ پس این عمل که اولیاء کرام التزام و اهتمام آن فرموده اند موافق کتب معتبره مشهوره ائمه
اعلام است که حاوی فروع و اصول محقق معقول و منقول بوده اند قوله استدلال باین حدیث درین
محل بی محل است الخ اقول حال کمال حضرات نجدیه قابل تماشا است امری که برای اثبات
مدعیات خود بجوشش و خروش دلیل میگردانند همان را بوقت ذکر مخالف تعلیل میگردانند
بر اهل دانش مخفی مباد که وهابیه دهلی و قنوج در رساله تفهیم المسائل که بکمال جد و جهد برای حفظ آبروی
مقتدایان خود در سال امسال بتالیف آن پرداخته اند در مسئله استمداد با وجود اقرار اختلاف
صرف لفظ بسیاری از فقها را که در یک کلام محدث دهلوی واقع گردیده مستند خود فهمیده و از قبیل

تصریحات وی علیه الرحمه که در همان مقام و در کتاب الجهاد از کتاب جامع البرکات و جذب القلوب
و تکمیل الایمان و غیرها بهای ارقام منکرین بتفصیل تمام نوشته اند چشم پوشیده چه قدر بلند آهنگی ساخته اند
حیث قالوا اتباع عامه فقها و جماعت ایشان واجب است زیراکه امام احمد در مسند خود از معاذ بن
جبل رضی الله عنه آورده قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الشیطان ذئب الانسان کذئب
الغنم یاخذ الشاذة والقاصیة والناحیة وایاکم والشعاب وعلیکم بالجماعة والعامة و
ابن ماجه در سنن خود از انس رضی الله عنه آورده قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اتبعوا السواد
الاعظم فانه من شذ شذ فی النار و ابوداؤد از ابوذر رضی الله عنه روایت میکند قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم من فارق الجماعة شبرا فقد خلع ربقة الاسلام من عنقه
شیخ عبدالحق در ترجمه مشکوة بذیل حدیث اول می نویسد اشارت است بآنکه معتبر اتباع
اکثر و جمهور است چه اتفاق کل در همه احکام واقع بلکه ممکن نیست و در شرح حدیث ثانی حسین بن
عبدالله طیبی ناقلا عن المفردات می نویسد والسواد یعبر به عن الجماعة الکثیرة الی ان
قال پس از این مذکور صاف و واضح شد که اتباع کثیر و جماعت لازم است الی آخره افسوس که صاحب
رساله بر مسائل فارسیه موافقه مقتدایان مذهب خود هم نرسیده بی فائده در پی تجهیل و تحقیر
بلکه تضلیل و تکفیر ائمه اهل حق گردیده اما آنچه نوشته از حمقا جهالت کیش و سفها ضلالت اندیش
فریب میخورند و میدانند که اینقدر انبوه کثیر از علما چگونه بر راه باطل و ناصواب سلوک خواهند کرد
الی قوله حدیث اتبعوا السواد الاعظم از اهل کتابت خود شنیده توثیق عقیده خویش می کنند
الی آخره جواب این امر همین بس است که اهل علم مذهب صاحب رساله هم بحواله شروح ائمه دین از احادیث
حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وسلم لازم بودن اتباع کثیر و عامه علما و جمهور محققین ثابت کرده اند
فما هو جوابکم فهو جوابنا قوله نمیدانند که ارباب حق از قدیم اندک بوده اند و خواهند بود کما
فی التنزیل الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات وقلیل ما هم الخ اقول برای ابطال استدلال
برای اتباع سواد اعظم ذکر آیات کریمه فی فهم مطالب آنها پرداختن و این امر که ارباب حق اندک بوده اند
و خواهند بود از آن ثابت ساختن و خود را از ارباب حق قرار دادن و ائمه مشهورین و محققین و بزرگان
کرام اصول این مسئله را ... باشند در زمره اهل ضلالت نهادن اتباع روافض است که این سوسه

پیش نموده و اہل حق ابطال مردود آن فرموده اند در تحفۂ اثنا عشریه در فصل ثانی از باب مکاید گفته
کید یازدہم آنکه گویند مذہب اثنا عشریه حق است و مذہب اہلسنت باطل زیرا که اثنا عشریه در اکثر
اوقات و اکثر بلدان قلیل و ذلیل مانده اند و اہلسنت کثیر و عزیز و خدا تعالی در حق اہل حق می فرماید
وقلیل ما ہم و نیز فرماید و قلیل من عبادی الشکور و درین تقریر تحریف کلام الله است و تغلیط
مدلول آن زیرا که حق تعالی در حق اصحاب الیمین این است فرموده است ثلة من الاولین و ثلة من الآخرین
و جائیکه بقلت وصف کرده است کما قال و لا تجد اکثرهم شاکرین و فی الواقع شکر صرف نعمه
جمیع ما انعم الله علیه الی ما خلق لاجله است و این بسیار عزیز الوجود در اینجا بیان حقیت و بطلان
مذاہب نیست بیان قلت شاکرین و کثرت غیر ایشان است و همچنین در آیۂ تقلیل ما ہم بیان آنست که
عامل بجمیع اعمال صالحه کیاب است الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات و قلیل ما ہم در این آیت
ذکر شده پس حقیقۃ غیر حقیقت است و اگر قلت و ذلت موجب حقیت شود باید که نواصب و خوارج
و زیدیه و اسمعیلیه و ناؤسیه احق و اولی بحق باشند از اثنا عشریه که بسیار قلیل اند بلکه حق تعالی
در کتاب عزیز خود جابجا غلبه و تسلط در شان اہل حق وعده فرماید و لقد سبقت کلمتنا
لعبادنا المرسلین انهم لهم المنصورون و ان جندنا لهم الغالبون و جای دیگر میفرماید
ولقد کتبنا فی الزبور من بعد الذکر ان الارض یرثها عبادی الصالحون و جای دیگر
وعد الله الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین
من قبلهم و لیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی لهم الی غیر ذلک من الآیات و در احادیث جابجا
باتباع سواد اعظم امت و موافقت با جماعت تاکید فرموده اند الی آخره انتهی قوله اگر مفهوم مثبتا
این لفظ مراد باشد کفار نسبت بمسلمانان سواد اعظم اند اتباع ایشان واجب است و اگر مقید
بامت نبی ما است مرحومه نیز اصحاب ملل باطله نسبت باہل حق سواد اعظم اند چه در حدیث
وارد است ستفترق امتی الحدیث و پیدا است که ہفتاد و دو ملت نسبت به یک سواد اعظم است
پیروی آنها نماید الخ **اقول** قطع نظر ازانکه علمای محققین از فقها و محدثین بنابر حکم اتباع جمهور
علمای دین و اکثر ایشان است لا لأن این ارشاد حضرت سید المرسلین صلی الله تعالی علیه وسلم فرموده اند
صاحب رساله هیچقدر فهم که کبرا او هم استناد بدان نموده اند پس بر صاحب رساله است فرق بین

تعارض و جواب این تناقض اما احقر را که مرام بیان مطلب است نه قصد مجادله و شغب پس مختصر میگویم
که اینجا احتمال اول جز ارشاد آنحضرت بامت اذا اختلف الناس فعلیکم بالسواد الاعظم محض
الحاد هست اما آنچه بر احتمال ثانی لازم گردانیده و آنچه در دلش آمده بی باکانه بقلم رسانیده جوابش آنکه
در مسلم و شرح آن موجود هست **اقول** کثرة الفرق لا یستلزم کثرة الاشخاص بل یجوز ان یکون
اشخاص الفرقة الواحدة اکثر من اشخاص سائر الفرق فوحدة الفرقة الناجیة لا یوجب
کون الحق مع الاقل الخ پس اصحاب فرق باطله را نسبت باهل حق سواد اعظم قرار دادن باطل است
و در انجاح الحاجه حاشیه ابن ماجه که در دهلی مطبوع گردیده است و معتمد این طائفه است نقل نموده
فهذا الحديث معيار عظيم لاهل السنة والجماعة شكر الله سعيهم فانهم هم السواد
الاعظم وذلك لا يحتاج الى برهان فانك لو نظرت الى اهل الاهواء باجمعهم لا يبلغ
عددهم عشر اهل السنة والجماعة اما اختلاف المجتهدين فيما بينهم وكذلك اختلاف
الصوفية الكرام والمحدثين العظام والقراء الاعلام فمع اختلافهم لا يضلل احدهم
الاخر الى قوله كذا في بحر المذاهب انتهى **قوله** چه قسم ثابت شد که متبعین افضل و سواد اعظم اند
نسبت مانعین عمل مولد الخ **اقول** اولا که افضلیت و اعظمیت و اکثریت مجوزین بر عامه امصار
علی مر الاعصار از کتب معتمده علماء دین ثابت است و اگر کسی را شک و شبهه افتاده است محققین
قولش مردود ساخته اند اگر صاحب رساله را رجوع بآن کتب کبیره و صغیره مثل سیر شامی مورد داری
و ما ثبت بالسنة وغیرها دشوار باشد تا برساله استاد خود رجوع نماید و مختصر آن در ما سبق
درین رساله هم منقول است و ثانیا کبرای طائفه هم ازان انکار نمودن نتوانستند از همینجاست
که در تفهیم المسائل بمقتضای آنکه دروغگو را حافظه نباشد لاچار گردیده و از تناقض و تهافت
کلام هم نیندیشیده درین مسئله نوشته که مارا نظر بقوت دلیل است نه برکثرت اقوال **قوله** سکوت
صدر اول درین باب اشخاص آن عهد را با مانعین یکذات کرده است الخ **اقول** اولا هرگاه
سکوت شارع در بیان احکام مستلزم منع مسکوت عنه نیست تا دیگران چه رسد و ثانیا
میگوییم که بدلیل استحسان اجله صدر اول السیادی نامور غیر را باوجود اطلاق محدثات و بدعت
دانسته از عهدهم شیوه تعمیم صدها آنکه مقتضی گنجایش آنست که محبت شود استحسان بدعت حسنه

صدر اول صدر اول را با مجوزین درین باب یکذات گفته آید **قوله** پس متعین شد که نیست مراد از سواد اعظم

مگر جماعت اصحاب یا جماعت علماء راسخین الخ **اقول** بعد از انکه صاحب رساله سرگردانیها در تعیین مراد

نموده قرار باین قول کرد حالا اگر چیزی انصاف دارد و اینقدر هم بگو بخیال آرد که بودن امام ابن حجر مکی

و قسطلانی و سخاوی و عسقلانی و صاحب مجمع البحار و ملا علی قاری و غیرهم در اعصار خودها از

علماء راسخین دین متین و حامیان شرع مبین و بهترین مردم بودن ایشان چون آفتاب روشن است پس امریکه

این حضرات محققین و امثال ایشان از علماء کبار علی ممر الاعصار قرنا فقرنا در کتب مشهوره معتمده مستحسن

آن فرمایند و حسن آن از مضامین احادیث شریفه استنباط نمایند و اگر شاذ و نادری بخلاف آن رفته

قولش در کتب مشهوره معتمده مردود فرمایند در ثبوت آن از سواد اعظم چه ارتیاب است اگر گوئی که ایشان

مجتهد مطلق نبوده اند و منصب اجتهاد استقلالی نداشتند گوییم بحث نیست بلکه در جامعیت اصول و فروع مذهب

مجتهدین و ملکه راسخه در تحقیق احکام دین متین داشتند اگر بالفرض استحسان جمهور اینحضرات عصرا بعد عصر

حسن این امر نباشد لااقل حکم ضلالت بر مجوزین آن چگونه جائز خواهد بود **قوله** و همین قیاس است حال

از حدیث من سن فی الاسلام سنة حسنة الحدیث که سن بمعنی احیی است نه بمعنی ابدع و احدث الخ **اقول**

شراح حدیث از محققین تصریح فرموده اند که سن بمعنی مطلق ترویج و اتی بطریقه است که شامل است احیاء

طریقه سابقه و ایجاد طریقه مبتدعه را و مفهوم سن منافی ابدع نیست علامه شامی در رد المحتار آورده وقال

العلماء هذه الاحادیث من قواعد الاسلام وهو ان کل من ابتدع شیئا من الشر کان علیه

مثل وزر من اقتدی به فی ذلک وکل من ابتدع شیئا من الخیر کان له مثل اجر کل من یعمل به الی

یوم القیمة وتمامه فی اخر عمدة المرید و همچنان است در شرح صحیح مسلم للامام نووی و مجمع البحار و غیرها

طرفه آنکه اینجا از بودن سن بمعنی ابدع انکار دارد و خود در رساله قول الحق نام می نگارد در حدیث شریف است

من سن سنة سیئة فله وزرها و وزر من عمل بها یعنی هرکه طریقه بد ایجاد کند بروی گناه است الخ

قوله استدلال به تعامل بلاد چه عرب چه عجم محض بیجا و ناصواب است الخ **اقول** بسیاری از ائمه دین و علماء

راسخین تصریح فرموده اند که البته تعامل و اعتیاد مسلمین در بلاد خودها اگرچه بعد عصر صدر اول باشد داخل استحسان

و استحباب است چنانچه شاه [illegible] شریف [illegible] است در [illegible]

فیما لم ینه عنه وصار معتادا بعد عصرهم حسن [illegible]

آنجناب وجه فرموده واینهمه اگرچه بدعت است واز صحابه وتابعین نقل نکرده اند ولیکن نه هر چه بدعت
بود مطلقا بد باشد بسیاری بدعت نیکو باشد پس بدعتی که مذموم است آن بود
که مخالف سنتی بود اما حسن خلق ودل مردم شاد کردن در شرع محمود است وهر قومی را عادتی است وبا ایشان
مخالفت در اخلاق ایشان بدخوئی بود ورسول صلی الله علیه وسلم فرموده خالقوا الناس باخلاقهم
وچون این قوم باین موافقت شاد شوند موافقت ایشان سنت بود الخ وصاحب رساله مکیه بحواله فتاوی
حمادیه وغیره با حجیت نمودن تعامل خاص شرط بودن اتفاق جمیع بیان نموده وبانه حکم آنرا اهمال قرار
داده قطع نظر ازانکه این وجه [illegible] اولا مبنی بر تقدیر تسلیمش از حجیت تعامل اناس ساقط است وثانیا علماء
مذکورین که اعتبار اتفاق وبودنش از صدر اول شرط میکنند مراد این است که تعامل صلاحیت تقیید
اطلاق وقتی داشته باشد که از صدر اول بالاتفاق استمرار داشته باشد پس اگر در عصری [illegible] که آن
بلده عرف خاص [illegible] تحریم آن از شرع ثابت باشد مروج گردد البته این تعامل وعرف موجب صحت تقیید
اطلاق نمی تواند شد واگر حمل الاطلاق بر اعتبار هر عرف خاص وتعامل بعد صدر اول مراد داشته شود
مخالف تحقیقات محققین است علامه شامی در حاشیه در مختار در شرح قول [illegible] که از اشباه نقل نموده
المذهب عدم اعتبار العرف الخاص لکن افتی کثیرون باعتباره وعلیه فیفتی بجواز النزول
عن الوظائف بمال الخ انتهی ونیز قال فی المستصفی التعامل العام ای الشائع المستفیض
والعرف المشترک لا یصح الرجوع الیه مع التردد فی محل آخر منه ولا یصلح مقیدا لانه
لما کان مشترکا کان متعارضا ان یری وفی الاشباه عن البزازیة وکذا ای تفسد
الاجارة لو دفع الی الحائک غزلا لینسجه بالثلث ومشایخ بلخ وخوارزم افتوا
بجواز اجارة الحائک للعرف وبه افتی ابو علی النسفی ایضا والفتوی علی جواب الکتاب
لانه منصوص علیه فیلزم ابطال النص فافاد ان عدم اعتباره بمعنی انه اذا وجد
النص بخلافه لا یصلح ناسخا للنص ولا مقیدا والا فقد اعتبروه فی مواضع کثیرة
وافاد ما مر ایضا ان العرف العام یصلح مقیدا الی آخره **قوله** بدعت کجا وحسن بدعت کجا الخ
اقول بدان [illegible] قسمات [illegible] بدعتهای شریفه اجله صدر اول ودیگر ائمه دین
[illegible] فرموده اند بدان معنی لفظ بدعت [illegible] ما قال [illegible] ندارد

و بمعنی که بدعت منافاتی بحسن دارد بر مستحسنات جمهور ائمه دین عموماً و بر این محل خصوصاً صدق ندارد
قوله اما تعامل حرمین الخ **اقول** قطع نظر از انکه عرف مسلمین و تعامل بلاد اسلام را ائمه دین و فقهاء
محققین عموماً معتبر انگاشته اند تعامل حرمین شریفین زادهما الله تعالی شرفاً خصوصاً موجب حسن
و مندوبیت و مخالفت آن را مستلزم قبح و کراهت نگاشته اند و مراد از تعامل و استحسان علماء و ائمه حرمین
طیبین و اعیان آن بلدین شریفین داشته اند در هدایه در بیان تراویح فرموده والمستحب الجلوس بین
الترویحتین مقدار الترویحة وکذا بین الخامسة والوتر لعادة اهل الحرمین الخ اما آنچه صاحب
رساله بعض عبارات متضمنه مبتلا بودن بعض ساکنین حرمین بقلت علم و افعال سیئه محرفه غیر مشروعه
پیش نموده کلام را بی فائده محض طول داده بجز آنکه از غیظ و غضب دل خود بدگوئی کسانیکه در کتب
شرح شریف بلفظ لسان و غض بصر از ذکر مساوی آنها امر فرموده اند و بر آن حسن ادب آنها ارشاد
نموده اند بمیان بیان می نهد فائده دیگر نمی دهد البته این شک و شبهه نیست که در حرمین طیبین محرمات
شرعیه بعمل آیند و آن افعال لیاقت اتباع ندارند اما این از کجا که تعامل ائمه محققین حرمین طیبین
و علماء راسخین آن بلدین مکرمین قابل استناد نباشد و برای تضلیل و تکفیر آن محبان شارع اعتقاد
غلبه و رواج شرک و کفر و ضلالت در اهالی آن اماکن مقدسه بر خلاف مضامین احادیث شریفه نموده
شود **قوله** پاره ایست از حدیثی که موقوف است بر ابن مسعود **الی قوله** در حکم موقوف نوشته
هو لیس بحجة علی الاصح الخ **اقول** اولاً که فقهاء کرام و محدثین عظام حدیث ما رآه المسلمون
حسناً را مرفوعاً هم از آنحضرت صلی الله علیه وسلم روایت نموده اند و بدان جابجا در کتب مشهوره
معتمده برای استحسان مستحسنات ائمه امت و تعامل عرف و عادت استدلال فرموده اند پس کلام
صاحب رساله با وجودیکه دعوی پختگی خود دارد محض خیال خام است و بی اساس سندی از مستندین
و از کتب مشهوره نشان میدهم شاه ولی الله صاحب دهلوی در همعات گفته اند مشائخ ذوقیه
که مناسبتی بهر دو جانب دارد و کالبرزخ است کما لا یخفی استنباط کرده اند قال النبی صلی الله
علیه وسلم ما رآه المسلمون حسناً فهو عند الله حسن رواه محمد فی الموطا تعلیقاً الی آخره
و در برجندی شرح مختصر وقایه فرموده فان العرف ایضاً حجة بالنص فقد قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم ما رآه المسلمون حسناً فهو عند الله حسن الخ و ثانیاً اگر حجیت موقوف

بود نقل بر حضرت ابن مسعود رضا ایراد لیس بحجۃ صحیح خواہد بود تا بسیاری از احتجاجات کبرای طائفہ ہم
روی بطلان خواہد نمود این از کجا کہ احتجاج بموقوف برای خود صحیح و برای دیگران قبیح ست **قوله**
پس مراد از مومنین مجتہدین باشند کہ در صفت اسلام کامل اند صرفا للمطلق الی الکمال الخ **اقول**
اینقدر کہ مراد از جنس مومنین علماء کاملین اند نہ عوام و جاہلین از مومنین راست و درست بی قال
و قیل ست اما تخصیص و حصر بمجتہد و آنہم بمجتہد مستقل و آنہم در قرون ثلثہ یا در قرن صحابہ پس البتہ
بجہت مخالفت استدلال فقہاء محققین و مزاحمت شرح محدثین معتمدین نامقبول ست و ہم فی نفسہ
بی دلیل بلا علی قاری علیہ الرحمہ در مرقاۃ فرمودہ و المراد بالمسلمین زبدتھم و عمدتھم وھم العلماء
بالکتاب والسنۃ الابعاد عن الحرام والشبھۃ الخ و سند عبارت ملفوظ سراج الہدایت بر تقدیر
صحت نقل ہم مفید مدعایش نیست بلکہ او است کہ دران عبارت ہمین قدر مرقوم از لفظ مومنان
در لفظ حدیث خلفاء راشدین و ائمہ مذہب دین مراد اند نہ عوام انتہی پس اگر جماعت ائمہ دین با ثبات
شرف ایام ولادت باسعادت و استحباب ادای شکر آن نعمت بانواع عبادت حکم فرمودہ صاحب
رسالہ صرف بودن این امر از مستحسنات عوام ثابت می نمود صاحب رسالہ را گنجایش ذکر آن بود حالانکہ
اکابر ائمہ دین از علماء محققین مذاہب حقہ اہلسنت و محققان شرع مبین و راسخین دین متین کہ در علوم
دینیہ حدیث و اصول و فقہ و لواحق آنہا تبحر عظیم داشتہ اند و عامہ لاحقین و تمام این طائفہ
ہم سلسلہ تلامذہ و مستفادین ایشان از حضرات دارند این عمل را از مستحسنات پندداشتہ اند **قوله** اذا شد
کہ الف لام برای استغراق حقیقی باشد یعنی ہر چیزیکہ نزدیک جمیع مسلمانان خوب ست نزد خداوند کار
نیز خوب ست الی آخرہ **اقول** بر تقدیر الف لام استغراق اثبات اجماع و اتفاق مردم قاطبۃ برای
[illegible] این چہ ضرور ست چہ بودن الف لام استغراق مفید مفاد کل افرادی مذہب منصور ست و تحقیق
این امر از کتب مشہورہ عربیت و اصول و منطق مثل مطول و اطول و سلم و شروح آن و غیرہا ظاہر ست
من شاء فلیرجع الیہا پس بتقدیر استغراق بموجب تدقیق این راہ باب تحقیق این معنی خواہد شد کہ
[illegible] صاحب رسالہ فرماید کہ تقدیر استغراق صاحب رسالہ
چہ مفید کار ست **قوله** قواعد شرعی و دلائل مذہب حنفی کہ مفید ضلالت این عمل اند اینکہ در فصل
[illegible] شدہ اند الی آخرہ **اقول** [illegible] کہ [illegible] لا طائل [illegible] سیاہ

گردانیده بود و بطلان همه تطویلش چو روز روشن بود و نمود از الفاظ اجمالی و ابهام مطالب توان نشود و
آوردن عبارات خارج از مقام محض بیکار و بی سود اما بقدریکه از طرف خود افزوده همه مخدوش و مردود
و با اینهمه شرائط صحت قیاسات و استنباط از قواعد همه مفقود که از جواب فصل اول اینهمه آشکار و اعاده
آن درینمقام متضمن تطویل و تکرار **قوله** پیش شما برای استحسان جواز این عمل کدام دلیل ست الخ **اقول**
لو فرضنا که دلیلی دیگر نزد علمای محققین تا استناد مستند صاحب رساله برای جواز این عمل مبنی بوجوه بیان
یک دلیل که دلیلی بر حرمت آن قائم نیست برای جواز کفایت می نمود کاش مدعیان ضلالت و ممانعت
این عمل قدری از انصاف سازند و سر در گریبان اندازند که محتاج دلیل کیست و معنی دلیل چیست ولو سلمنا
که قواعد آورده شان تمام باشند پس این استنباطی و قیاسی و اجتهادی بیش نیست و به نگاه علمای محققین
از مثبتین جواز این عمل این لیاقت نزد صاحب رساله نیست پس مبطلین که باین مرتبه واصل نیند بالجمله
لغویت بیان پریشان صاحب رساله ظاهر و عیان ست **قوله** از انکار یک امر که مستحسن عند البعض
باشد نه جمیع هرگز انکار جمیع مستحسنات فقها لازم نمی آید معلوم نیست که منشاء انتزاع این استلزام چیست
الی آخره **اقول** منشاء استلزام اینکه اموریکه بنام دلائل تطویل لاطائل پیش می آرند و آنرا قواعد شرعی
می پندارند در جمیع مستحسنات اجرای آن اجلی ست مثلا همین صاحب رساله که ترک آنحضرت صلی الله
تعالی علیه وآله وسلم را دلیل ثبوت ضلالت و لزوم ممانعت انگاشته و زیادت بر قدر مسنون را موجب
تجویز نسخ کتاب و سنت پنداشته اگر این دلیل مستلزم ضلالت این عمل ست البته ضلالت جمیع مستحسنات
فقهای کرام از آن لازم ست بلکه گمراهی طائفه اسماعیلیه التزام آنست که بهمین جهت امور منقوله از
صحابه کرام و مستحسنات ائمه عظام را داخل بدعت ضلالت مصطلحه می شمارند و قیاس این انکار بر انکار صاحبین
که از قسم انکار مجتهدین فیما بینهم ست نه توان نمود که اول برای طرفین در هر دو جانب دلائل شرعیه موجود
و ثانیا حکم تضلیل و تکفیر بلکه تفسیق و تحقیر هم در آنجا مفقود بر خلاف انکار وهابیه که نوبت به تباین ملت
رسانیده اند و امور یکه تا به خورد کراهت آنهم بدلائل قویه ثابت باتفاق محققین نیست با وجود اقرار
اختلاف هم علیه شرک و مستلزم خروج از اصل ایمان و خلل آن گردانیده اند **قوله** و در انکار استحسان علما و مشائخ
هرگز رفع امان از شرعیات نیست الخ **اقول** درینمقام همینقدر بس ست که بر تقدیر صحت بیان احتمال
ضلالت و فسق اکابر سلسله صاحب رساله که در سند کتب شرعیه حدیث و تفسیر و فقه داخل اند ظاهر

واشکار است پس بر روایات فساق ضالین چگونه اش اعتماد و اعتبار است و این امر مفضی لزوم ضلالت
وفسق علماء دین هم همین مستلوان صاحب رساله و اکابر سندش را از علماء متاخرین بلوث باین تهمت
می آلاید بلکه به تقلید صحت مذهبش در عدالت صدر اول هم که بسیاری از امور نا آمده بر قدر مسنون
و ماثور را با وجود ترک آنحضرت صلی الله علیه وسلم و اقرار عدم سنیت و اطلاق محدث و بدعت داخل
مستحبات و مندوبات ساخته اند خللی عظیم می اندازد **قوله** منامات معتمد علیها نیستند **الی قوله** ابلیس
تلبیس دشمن قوی است **الی قوله** و همچنین هر چه از کشف و الهام معلوم شود ضرور نیست که صحیح باشد
الی آخره **اقول** ذکر الهام و منام صلحاء کرام و اولیاء عظام برای استیناس است نه بطور حجت قطعیه
و هر چند ضرور نیست که هر چه از کشف و الهام و واقعات و منام صلحاء کرام و اولیاء عظام معلوم شود
علی الاطلاق حجت باشد اما بموجب قول مستندین صاحب رساله و مستندین مستدل مثل آنچه از آن
مخالفت بحکم حضرت شارع نداشته باشد قبول باید کرد قاضی ثناء الله در سیف المسلول در بیان
الهام فرموده که آنچه بدان بدست آید آنرا بر میزان شرع باید سنجید پس اگر شرع آنرا قبول کند آنرا حق
باید دانست و قبول باید کرد و آنچه شرع آنرا رد کند آنرا خطا و باطل باید دانست و رد باید کرد و آنچه
شرع از آن ساکت باشد آنرا نیز قبول باید کرد و قسطلانی در مواهب آورده و کذلک یقال فی کلامه
علیه السلام فی النوم انه یعرض علی سنته فما وافقها فهو حق وما خالفها فالخلل
فی سمع الرائی الخ در این مقام روایات چند از مستندین صاحب رساله آوردن ضرور است تا واضح گردد
که ایشان هم ذکر منامات نموده اند و احتجاج و عمل بدان هم فرموده اند شاه ولی الله دهلوی در
قرة العینین فی تفضیل الشیخین آورده نوع جلیل اشاره فرمودن آنحضرت صلی الله علیه وسلم در مقام
منام که استسقاء از عمر طلب کنند از حدیث مالک الدار قال اصاب الناس قحط فی زمن عمر فجاء رجل
الی قبر النبی صلی الله علیه وسلم فقال یا رسول الله استسق لامتک فانهم قد هلکوا فقال
فاتاه رسول الله صلی الله علیه وسلم فی المنام فقال ائت عمر فمره ان یستسقی للناس فانهم
سیسقون وقل له علیک الکیس الکیس فاتی الرجل عمر فاخبره قال فبکی عمر وقال یا رب ما آلو الا
ما عجزت عنه رواه ابو عمرو فی الاستیعاب انتهی و نیز شاه صاحب موصوف در انتباه فرموده
اخبرنی سیدی الوالد انه اراد فی ابتداء طلبه ان یلتزم دوام الصیام ثم تردد فی ذلک

لاختلاف العلماء فیه فتوجه الی النبی صلی الله علیه وسلم فرآه فی النوم کانه اعطاه رغیفا
قال فقال ابو بکر الهدایا مشترکة ففقد منه الیه فاخذ منه کسرة ثم قال عمر رض الهدایا مشترکة
ففقد منه فاخذ منه کسرة ثم قال علی رض الهدایا مشترکة ففقد منه الیه فاخذ منه کسرة ثم قال
عثمان رض الهدایا مشترکة فقلت ان قسمتم الرغیف فای شئ یبقی لهذا الفقیر فامسک الی آخره
ونیز مروی است سالته صلی الله علیه وسلم سوالا روحانیا عن سر تفضیل الشیخین علی علی
رضی الله تعالی عنهم مع انه اشرف نسبا واقضاهم حکما واشجعهم جنانا والصوفیة عن آخرهم
ینتسبون الیه فافاض علی قلبی منه صلی الله علیه وسلم ان له صلی الله علیه وسلم
وجهین وجها ظاهرا ووجها باطنا فالوجه الظاهر الی اقامة العدل فی الناس وارشادهم
الی ظاهر الشریعة وهما بمنزلة الجوارح له فی ذلک والوجه الباطن الی مراتب الفناء والبقاء
وعلومه المرویة کلها انما تتبع من الوجه الظاهر الخ وامثال این حکایات در تالیفات شاه صاحب
بیش از بیش است بخوف تطویل برهمین قدر اکتفا می رود بالاتر از همه اینکه طحطاوی که مستند طائفه است
نوشته ورد فی بعض الآثار النهی عن قص الاظفار یوم الاربعاء فانه یورث البرص وعن
ابن الحاج صاحب المدخل انه هم بقص اظفاره یوم الاربعاء فتذکر ذلک فترک ثم رأی
ان قص الاظفار سنة حاضرة ولم یصح عنده النهی فقصها فلحقه ای اصابه البرص فرأی النبی
صلی الله علیه وسلم فی النوم فقال الم تسمع نهیی عن ذلک فقال یا رسول الله لم یصح عندی
ذلک فقال یکفیک ان تسمع ثم مسح صلی الله علیه وسلم بدنه فزال البرص قال ابن الحاج
فجددت مع الله توبة انی لا اخالف ما سمعت عن رسول الله صلی الله علیه وسلم ابدا الخ
قوله مراد از حب کہ مامور بہ است عشق **الی قوله** آنکہ مولویان را دعاے محبت با جناب رسالت و این عمل را
اظہار مودت قرار دادہ اند کذب صریح و بہتان عظیم است الخ **اقول** قطع نظر از حال باکمال اینها یقین
کسانیکہ از لاحقین مجوزین عمل مولود فاعلان آن بودہ اند مثل شیخ عبد الرحیم دہلوی و شیخ عبد الحق و شیخ
عبد الوہاب و شیخ ابن حجر مکی کہ صاحب رسالہ در ہمین جواب باو شان استناد نمودہ و دیگر علماء اعلام
و اولیاء کرام بودن ایشان از مقبولان درگاہ جناب محبوب رب العالمین و محبوبان بارگاہ حضرت
سید المرسلین صلی اللہ علیہ وسلم مثل آفتاب نیم روز بر تمام عالم جلوہ افروز است و طعن صاحب دفعہ

محبوب الفت حقیقیه بامنتسبان مطلوب در ذوات بابرکات آنحضرت بوجه اکمل موجود بوده است
پس اگر کسی موجودیان محبان محبوبان بارگاه نبوی را دشمن رسول قرار دهد و یاد رشان آنحضرات کلمه شنیعه گروه
ضلالت پژوه در معرض بیان نهد و مصداق اولئک هم شر البریه گرداند و اظهار صدق محبت
و اعلان خلوص مودت را سطوت تسویلات ابلیس گوید و عیوب آنحضرات خواه مخواه جوید و در شانش
هرچه گفته آید کمتر اما بخدای منتقم حوالش بهتر **قوله** بدعت را محبت دانستن و به حسن آن تفوه نمودن
دهان بانک خون حسنین را دم الاخوین نامیدن الی آخره **اقول** اولا استحسان امور خیری که در سند و بابت
شریعت شایع اند و مزاحم و مخالف سنت نیستند با وجود اطلاق بدعت و محدث از عهد صحابه کرام
تا اینها و صاحب رساله را اقوال علماء اعلام ثابت و واضح است بلکه عدم انکار از حسن بدعات حسنه
باتفاق جمله فرق اسلامیه از نقل صاحب تنبیه المسلمین لائح است پس بجهت اطلاق حسن بر عمل مولد
بلکه در حکم مبغوضیت پرداختن و وجود محبت را بجهت تلفظ لفظ بدعت حسنه خارج از دائره امکان
ساختن صدها ائمه امت را از قدم تا صدر اول از زمره مبغضان و مبغوضان درگاه نبوی قرار دادن
و در نیز انجور رافض کشادن است وثانیا قطع نظر از همه این و آن بر تقدیر صحت مذهب بابیه اسماعیلیه
حضرت امیر المومنین سیدنا حسن رضی الله تعالی عنه و امام المسلمین حضرت سیدنا حسین رضی الله تعالی عنه
کی از تهمت ضلالت نجات خواهند یافت که صاحب رساله باظهار غایت در محبت بی ضرورت و حاجت
این کلمه شنیعه بی ادبی بر زبان آورده این تار و پود ابلهانه برباقت باید دید که با وجودیکه آنحضرت صلی الله
علیه وسلم در حیثیت طواف بیت الله شریف که عبادت مخصوصه مثل صلوة است بر استلام رکن یمانی و
رکن اسود اقتصار فرموده اند و استلام رکن عراقی و شامی ترک نموده اند معهذا محققین در شروح صحاح
احادیث مثل عینی شرح صحیح بخاری و غیره روایت می فرمایند که مذهب حضرت امام حسن و امام حسین رضی الله تعالی
عنهما و سلام الله علی جدهما و علیهما استحباب جواز استلام رکن عراقی و شامی بوده است حالا در خرافات
صاحب رساله که بنام دلائل و قواعد بار بار بر زبان می آرد باید اندیشید که اکثر همان دلائل درین مقام جاری
توان گردید و از تصور احکام ضلالت التیام طائفه لیام که در هر مقام بر مستحسنات ائمه عظام از آن راه بام لازم
میگردانند بر ایمان خود باید لرزید اما چون کار بجهال سفاهت شعار است اعراض از بیانش و شتابان تا چار بغیر از
توبه و استغفار قدری از خرافاتش در اینجا بیاد میدهم و شمه خون خوار یکباره اشتراری نمیم پس حسب اقوالش بلفظ آن

گفت که باری تعالی از عبادات و اعتقادات آنچه برای عباد خود کافی دانست مشروع نموده و دین کامل کرده
و نعمت خود بر عباد خود بر زبان رسول خود ختم کرده پس برین تقدیر اگر استلام رکن عراقی و شامی از اسود و یمانی
یا عبادات و نوافل دیگر عمل میبود البته حق تعالی آنرا مشروع میفرمود و چون شارع ازان بحث نکرد معلوم شد
که احداث آن زیادت بر نص است و زیادت بر نص نسخ است الی آخر الخرافات و نیز می توان گفت که این فعل از
حضرت شارع ماثور نیست لا قولاً و لا فعلاً و کفی بهذا منعا الخ و نیز می توان گفت که اتباع همچنانکه در
فعل باید در ترک نیز شاید پس عملی که فی نفسه مستحسن باشد اما فعلش ازان سرور ماثور نباشد ترک آن در حقیقت
عین اتباع است و فعل آن موجب اخذه خدا و نیز می توان گفت که آنحضرت صلی الله علیه و سلم این فعل را
ترک فرموده و بعمل نیاورده اند پس درینجا چند احتمال است یا کعبه معظمه باین کیفیت آن در زمان نبوت
اقتران موجود نبود یا محبت کعبه شریفه علی وجه الکمال نبود یا علم بمشروعیت آن حاصل نبود یا احتیاج
باین عبادات نبود یا مانع یافته شد یا در اتیان آن تقاعد رفت یا مکروه و نامشروع پنداشتند
الی آخر الخرافات با جمله ازین چند دلائل که اسماعیلیه حکم ضلالت بر امیه و بنی لازم میکنند ازیشان هیچی نیست
که درین باده هم بحث است عمل بمتروک آنحضرت و زیادت بر سنت و بدعت کذائیه طواف الزام
تهمت ضلالت و تجویز نسخ شریعت آنحضرت بر ریحانتین رسول الثقلین صلی الله تعالی علیه و علیهما
و سلم نموده خون هر دو سرداران جوانان اهل جنان را دم الاخوین نامند **قوله** در جای دیگر ازین
کتاب یعنی اخبار الاخیار در حالات شیخ احمد مجد شیبانی نوشته که کوزهای نو را شربت پر کردی و بر سر خود
نهادی و بر در خانه سادات رفتی و یتیمان و فقیران ایشان را خورانیدی و اگر شخصی را با سیدی دعوی
و خصومت شرعی بودی منت و شفاعت چنان کردی که سخن سید بالا آمدی و گفتی با سادات سخن
شریعت نباید کرد با ایشان سخن بمروت باید کرد انتهی **اقول** حال دیانت آنحضرات دیدنی است
که عبارتی از کتابی ذکر میکنند و برای تغلیط عوام آنچه مخالف هوای خود می باشد از اول و درمیان و آخرش
تحریف و حذف میکنند عبارت محدث دهلوی از حال شیخ احمد شیبانی نقل نموده و در آخر آن انتهی هم نوشته
حالانکه عبارتش چنین است و وی بغایت محبت خاندان نبوت علیه التحیت موصوف بود بر طریقه شیعه خود
گویند که در عشره عاشورا و دوازده روز از اول ربیع الاول جامه نو و پاک نشستی و بر بستر نه نشستی و در تمامی
این ایام جز بر خاک نخفتی و در مقابر سادات [illegible]

خاتم رسالت صلی الله علیه وسلم و ارواح خاندان مطهر توسیع طعام میکرد و چون روز عاشورا شدی
کوزه‌های خوان شربت پر کردی و بر سر خود نهادی و بدر خانه سادات رفتی و یتیمان و فقیران
ایشان را بخورانیدی و در آن ایام چندان گریستی که گویا آن واقعه در حضور او شده است و چون آواز ناله
و فریاد نساء و دختران که در ایام عاشورا متعارف این دیار است بگوش او رسیدی و حالت کردی و خون
از چشم باریدی و احوال صحابه و سایر مشایخ رضوان الله علیهم اجمعین آنچه با ایشان رسیده بود حتی الامکان
ترک نادی و سرود را بسیار دوست داشتی و طالب آن بودی و در رقص و تواجد نکردی و مجلس نیز نکردی
و در عموم احوال جامه جنس و کم که بغایت سفید نباشد پوشیدی و اغلب اوقات کلاه فقط بر سر او بودی
و جز در وقت نماز دستار بر سر کمتر نهادی از جهت غلبه حرارت ایامی گویند که یک دستار بزرگ اعلی
و یک پیراهن نفیس مهیا داشتی و برای نماز جمعه و اعیاد پوشیدی و اگر یکی از ابنای دنیا آمدی نیز پوشیدی
و شیرمال در مجلس نشستی و ما قال الله و قال الرسول به هیبت و عظمت تمام گفتی چنانچه زهره ملوک آب شدی
و مریدان خود فرمودی که اهل دین را با اهل دنیا خوار نباید نمود که اینها مردم ظاهر بینند و فقیران را و بعضی
مجانین که در آن دیار بودند بسیار دوست داشتی و در راهی که سوار میرفت چون مجاذیب را بدیدی اکثر اوقات
فرود آمدی و دست بسته ایستادی و هرچه ایشان فرمودندی آن کردی و اگر کسی پیش او ذکر غایبی کردی
یا سخن لایعنی کردی گفتی بابو خاموش باش و اگر کسی نام او به تعظیم گرفتی چنانچه رسم مریدان باشد چشم
پرآب کردی و گفتی احمد مشوی زیانکار و همچنین نقلست که خواجه حسین را قدس سره نیز خوش نیامدی که
کسی تعظیم او کردی و گفتی بلا حسین را نگو را نگ کمینه کسی را گویند که کمترین کسان باشد رحمة الله علیهم و اگر
کسی پیش او آمده گفتی که من حضرت رسالت را صلی الله علیه وسلم در خواب دیده ام با دب نشستی
و تمام قصه را باز بشنودی و دست و پای او را ببوسیدی و دامان و آستین او را بر روی خود فرو مالیدی
بر جایی که آن شخص میگفت که در فلان جا دیده ام آنجا رفتی و بوسه دادی و گرد آن جای را بر روی
و موی خود مالیده و اگر سنگ بودی آن سنگ را شستی و آن آب بخوردی و بر تن و بر جامه چون گلاب
پاشیدی و اگر شخص [illegible] خصومت شرعی بودی [illegible] شفاعت چنان کردی که سخن [illegible]
[illegible] شریعت نباید کرد با ایشان سخن [illegible] آخره حالا از [illegible]
[illegible]

وتحریف چشم پوشیدن واصل خیانت است یا نه دیگر آنکه قطع نظر ازانکه در اخبار الاخیار مناقب حضرت شیخ احمد جیلانی
ذکر فرموده است صاحب رساله خود او را حصر استناد خود بعلماء ومشائخ معتمدین امت نموده است بریں تقدیر
تشنیعات وتعریضات او در حق مجوزین وعاملین مولد بهمه بر او شوند که حال مستندین ومعتمدین او این
چنان است فافهم ولا تکلم **قوله** نفس قیام برای تعظیم مطابق بیان شرعی علی الاطلاق مکروه است الخ
اقول این ادعای است مخالف تحقیق ائمه محققین وتصریح جمهور علماء دین اگر تحقیقات آنحضرات را درینجا
بالاستیعاب قصد نموده آید کتابی ضخیم گردد ولهذا نظر باختصار چیزی از علماء مشهورین معتمدین صاحب رساله
وامثالش ذکر میکنم در در مختار گفته وفی الوهبانیة یجوز بل یندب القیام تعظیما للقادم کما یجوز القیام
ولو للقاری بین یدی العالم الخ شامی در حاشیه نوشته ای لکان ممن یستحق التعظیم وقال فی الغنیة
قیام الجالس فی المسجد لمن دخل علیه تعظیما وقیام قاری القرآن لمن یجیئ تعظیما لا یکره اذا
کان ممن یستحق التعظیم وفی مشکل الآثار القیام لغیره لیس بمکروه بعینه انما المکروه محبة
القیام لمن قام له الخ در شرح منیه گفته لا یکره قیام القاری للقادم تعظیما اذا کان مستحقا للتعظیم الخ
وهمچنان است در قاضیخان وعالمگیری وغیره ودر لمعات بعد ذکر اقوال گفته والصحیح ان احترام اهل الفضل
من اهل العلم والصلاح والشرف بالقیام جائز الخ واگر بریں همه تسلی نیاید تا به بیند که قطب اسمعیلیه
در مظاهر حق نوشته وقت تلاوت کی تعظیم کسیکی نکری مگر عالم باعمل اور استاد ووالدین کی یہی قیام
وتعظیم جائز ہی الخ **قوله** فقال لا تقوموا کما یقوم الاعاجم الخ **اقول** اولا ارباب تحقیق در بیان
احادیث شریفه تطبیق فرموده تصریح نموده اند که ازین احادیث نهی عام علی الاطلاق از قیام اکرام
ثابت نمی تواند شد واگر صاحب رساله را بران اعتماد نیاید تا به بیند که شاه ولی الله دهلوی در حجة
البالغه بعد ذکر دو احادیث مختلفه نوشته وعندی لا اختلاف فیهما فی الحقیقة فان المعانی
التی یدور علیها الامر والنهی مختلفة فان العجم کان من امرهم ان یقوم الخدم بین ایدی
ساداتهم وهو من افراطهم فی التعظیم حتی کاد یجاوز الشرک فنهی عنه والی هذا
وقعت الاشارة فی قوله علیه الصلوة والسلام کما یقوم الاعاجم الخ وثانیا عامه طائفه
که تحسین وتصحیح ائمه فن را باور [illegible] کلام کسی معتبر نمی دارند پس احتجاج باین حدیث جائز وصحیح [illegible]
بر حاشیه نسخه [illegible] مطبوعه دهلی که باهتمام [illegible] طبع گردیده [illegible]

آوردہ قال الطبرانی هذا الحدیث ضعیف مضطرب السند فیه من لا یعرف **قوله** عن
انس لم یکن شخص احب الیهم من رسول الله صلی الله علیه وسلم وکانوا اذا راوہ لم یقوموا
لما یعلمون من کراهته الخ **اقول** اولاً کہ درین روایت نفی قیام مقید بوقت رویت است پس مثبت
ادعاء اطلاق نیست دوم این قضیہ مهمله است و مهمله در قوت جزئیہ پس ادعاء کلیت و عموم از ان
کی ثابت خواهد بود از همین است کہ حجۃ الاسلام مستند صاحب رسالہ گفتہ بل کان الصحابة
لا یقومون لرسول الله صلی الله علیه وسلم فی بعض الاحوال کما رواہ انس رض ولکن اذا
لم یثبت فیه نهی عام فلا نزی به باسا فی البلاد التی جرت به العادة فیها باکرام
الداخل بالقیام الی اخرہ اما لفظ کراهت پس در لمعات گفتہ وما جاء فی حدیث انس رض من
کراهته صلی الله علیه وسلم قیام الصحابة له فانما هی من جهة الاتحاد الموجب لرفع
التکلف لا للنهی عنه الی آخرہ **قوله** من گفتم کہ احادیث جواز قیام خود ثابت نیست الخ **اقول**
کسیکہ مطالعہ کتب ائمہ دین نمودہ است کذب این قول بروی اظهر من الشمس بودہ است درینجا عبارات
چند باید شنید قاضی عیاض علیه الرحمہ در شفا آوردہ وعن عمرو بن السائب ان رسول الله
صلی الله علیه وسلم کان جالسا یوما فاقبل ابوہ من الرضاعة فوضع له بعض ثوبه
فقعد علیه ثم اقبلت امه فوضع لها ثوبه من جانبه الآخر فجلست علیه ثم اقبل
اخوہ من الرضاعة فقام رسول الله صلی الله علیه وسلم فاجلسه بین یدیه
الحدیث علامہ خفاجی در شرح گفتہ وفیه دلیل علی انه یجوز القیام تعظیما لمن یستحق التعظیم
خلافا لمن قال انه مکروہ الخ و نیز علامہ خفاجی در شرح شفا فرمودہ وکان صلی الله علیه
وسلم یکرم من یدخل علیه بالقیام ویلاطفه الخ امام نووی در اذکار بعد بیان استحباب
قیام برای اکرام نوشتہ وعلی هذا الذی اخترناہ استمر السلف والخلف وقد جمعت فی ذلك
جزءا وذکرت فیه الاحادیث والآثار واقوال السلف وافعالهم الدالة علی ما ذکرته الخ
حالا میگوییم کہ ائمہ محققین مستندین صاحب رسالہ تصریح فرمودہ اند کہ احادیث در نهی صریح
قیام ثابت و صحیح نیست در لمعات فرمودہ قال الشیخ محی الدین النووی القیام للقادم من
اهل الفضل مستحب وقد جاءت فیه احادیث ولم یصح فی النهی عنه شئ صریح الی آخرہ **قوله**

در عہد حیات وحضور آن علیہ السلام از اصحاب قیام برای تعظیم ثابت نیست الخ **اقول** این ادعا صحیح نیست اینکہ محققین قیام در عہد حیات وحضور آن سرور علیہ السلام ثابت فرمودہ اند علامہ خفاجی در شرح شفا فرمودہ اما القیام للعلماء والصلحاء فمستحب وکان النبی صلی اللہ علیہ وسلم اذا جاء قام لہ الصحابۃ الخ وحق ہمین ست کہ قیام در عہد زمان نبوت اقتران بود اما تکلف واعتیاد بدان مروج نبود در لمعات گفتہ والحق ان القیام عند الدخول کان فی اتفاق فی زمنہ صلی اللہ علیہ وسلم والکراہۃ انما کانت للتکلف ولم یکن معتادا الی آخرہ **قولہ** تعظیم کسی بے مشاہدہ او دیوانگی محض ست الخ **اقول** ائمہ دین تصریح فرمودہ اند کہ تعظیم آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم وقت حکایت ذکر شریف مانند تعظیم آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ہست در حالت حضور پس قول شما ابطال تعظیم جناب رسول کریم صلی اللہ علیہ وسلم مشاہدہ را شرط تعظیم قرار دادن وتعظیم بے مشاہدہ را دیوانگی گفتن تمام سنادن الحاد محض ست امام ابو الفضل قاضی عیاض علیہ الرحمہ در شفا فرمودہ واعلم ان حرمتہ صلی اللہ علیہ وسلم بعد موتہ وتوقیرہ وتعظیمہ لازم کما کان حال حیاتہ وذلک عند ذکرہ وذکر حدیثہ الی آخرہ ونیز در شفا فرمودہ قال مطرف کان اذا اتی الناس مالکا خرجت الیہم الجاریۃ فتقول لہم یقول لکم الشیخ تریدون الحدیث او المسائل فان قالوا المسائل خرج الیہم فی ساعتہ وان قالوا الحدیث دخل مغتسلہ فاغتسل وتطیب ولبس ثیابا جددا ولبس ساجہ وتعمم ووضع علی راسہ رداءہ وتلقی لہ منصۃ فیخرج المنصۃ ویجلس علیہا وعلیہ الخشوع ولا یزال یبخر بالعود حتی یفرغ من حدیث رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الی آخرہ علامہ خفاجی در شرح فرمودہ فجعل مجلس حدیثہ کمجلسہ حیا الی آخرہ ونیز در شفا آوردہ ولما کثر علی مالک الناس قیل لو جعلت مستملیا یسمعہم فقال قال اللہ تعالی یا ایہا الذین آمنوا لا ترفعوا اصواتکم الایۃ وحرمتہ حیا ومیتا سواء الخ علامہ خفاجی در شرح فرمودہ فقاس منع رفع الصوت فی مجلس قراءۃ الحدیث علی منعہ فی مجلسہ حال حیاتہ الخ ونیز در شفا آوردہ قال ابو ابراہیم التجیبی واجب علی کل مومن متی ذکرہ صلی اللہ علیہ وسلم او ذکر عندہ ان یخضع ویخشع ویسکن من حرکتہ ویاخذ فی ہیبتہ واجلالہ لما کان یاخذ بہ نفسہ لو کان بین یدیہ صلی اللہ علیہ وسلم الخ علامہ خفاجی در شرح گفتہ فیفرض ذلک ویلاحظہ ویتمثلہ فکانہ عندہ الخ

بالجملہ تعظیم آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم را بخیال و تصور حاضری خود در حضور وقت حکایت ذکر شریف
در مجلس میلاد بی مشاہدہ دیوانگی گفتن و مشاہدہ را شرط تعظیم گردانیدن ضلالت است **قولہ** از خصائص
حضرت رسول و جناب بتول است الی **قولہ** اظہار محبت نمودن بود الخ **اقول** او ہای چیزی تخصیص بلا نقل
از ائمہ دین و بی اقامت دلیل قابل ذکر نیست و مراد نبودن اجلال در قیام جناب سیدہ محل کلام است و در
مظاہر حق بذیل این قیام آوردہ اور اسمین یہ تاویل کرنی کہ وہ قیام محبت و اقبال کا تہا نہ قیام تعظیم
و اجلال بیہ خالی تعسف سی نہین اور طیبی نے بہی محی السنہ سے نقل کیا ہی کہ اجماع کیا ہی جمہور علما نی ساتہہ
اس حدیث کی اوپر اکرام اہل فضل کی یعنی علما و صلحا کی اور امام محی الدین نووی نے کہا کہ یہ قیام اہل فضل کے
لیے بیچ وقت آنی کی مستحب ہی اور حدیثین اس باب مین وارد ہوئی ہین اور بیچ نہی اسکی کی صریحا کچہہ صحیح
نہین ہوا الخ **قولہ** مقصود آنحضرت اعانت سعد بود در نزول حمار بسبب مجروح بودن الخ **اقول** اگرچہ
بعض علما حمل حدیث برین احتمال بعید نمودہ اند اما مخالف جماہیر محققین و مخالف ظاہر احادیث است کہ
برین تقدیر حکم بیک دو کس کفایت میفرمود کہ از انزال سعد حالانکہ خطاب عام بلفظ جمع فرمودند قوموا الی
سیدکم ازینجاست کہ اجلہ محققین از فقہا و محدثین احتجاج باین حدیث برای استحباب و مشروعیت قیام
اکرام برای اہل فضل فرمودہ اند مانند امام نووی و امام بخاری و امام مسلم وغیرہم پس نزاع یک دو کس از علما
دران قابل التفات نیست علامہ خفاجی در شرح شفا فرمودہ و حمل حدیث سعد علی انہ کان مریضا
و نحو ذلک فامرہم صلی اللہ علیہ وسلم بالقیام لیعینوہ فی النزول عن دابتہ خلاف الظاہر
الی آخرہ و در حاشیہ صحیح بخاری باہتمام مولوی احمد علی در دہلی مطبوع شدہ بذیل حدیث مذکور آوردہ فیہ
استحباب القیام للسادات کذا فی الکرمانی قال فی الجمع احتج بہ الجماہیر لاکرام اہل الفضل
بالقیام اذا اقبلوا واما القیام المنہی عنہ فانما ہو فیمن یقومون علیہ وہو جالس طول جلوسہ
انتہی ملتقطا الخ و در حاشیہ نسخہ سنن ابو داؤد کہ باہتمام مولوی نوازش علی اسماعیلی مطبوع شدہ از
فتح الودود آوردہ قولہ قوموا الی سیدکم احتج بہ المصنف والبخاری ومسلم علی مشروعیۃ القیام
قال مسلم لا اعلم فی قیام الرجل للرجل حدیثا اصح من ہذا ونازعہ فیہ طائفۃ منہم ابن الحاج
الی آخرہ **قولہ** طرفہ تر آنست جماعتی از مجوزین عمل مولد منع قائل اند الی **قولہ** این مقابلہ جنگی ست کہ کفی اللہ
المومنین القتال الخ **اقول** این ہمانا سفاہت ست کہ از غیظ و غضب مغلوب شیطان گردیدہ بایں

بضلالت وتکفیر اکابر دین که مجوزین این عمل اند اشعار می نماید و از خدا تعالی خوف شان نمی آید و قطع نظر
از ان میگوییم که منع قیام از ائمه و علماء مشهورین به نقل صحیح باثبات نرسانیده ناحق روی کاغذ
سیاه گردانیده اما آنچه نوشته که در کتاب باران رحمت که ابن حجر مکی در فتاوی و شیخ نور الدین
در حاشیه مواهب بدعت ولا اصل نوشته اند پس اول تصحیح نقل ضرورست و ثانیا بر تقدیر صحت نقل
از قول ابن حجر مکی و شیخ نور الدین و همچنان از قول صاحب سیرت شامی حکم ضلالت مجوزین آن کجا
لازم ست آیا نمی داند که آخر جمهور ائمه دین بلکه خود حضرات مذکورین هم قائل تقسیم بدعت بوده اند
و بسیاری از امور را با وجود اطلاق بدعت بر آن صحابه کرام جائز و مستحسن فرموده اند و همچنان اطلاق لفظ
لا اصل حسب قول علماء با ایقان کی مستلزم ضلالت و خروج از اصل ایمان ست پس استدلال مستدل ما
بآن محض باطل خوانده کفی الله المؤمنین القتال درین مقام از حلیه علم دین عاطل ست از همچا
که شیخ الاسلام برهان الدین حلبی در انسان العیون فی سیرة الامین المامون بقول صاحب سیرت شامیه را
تفسیر به بدعت حسنه مستحبه فرموده اند و تقسیم آنرا ثابت نموده اند درین مقام برای تفهیم مرام مثالی دیگر
از کلام علماء کرام باید شنید در مجمع البحار فرموده قد کتبت فی شان الصلوة علی النبی صلی الله
علیه وسلم عند الطیب لشیخنا الشیخ علی المتقی قدس سره هل له اصل فکتب الجواب ان الشیخ
ابن حجر او غیره بما نصه سئل نفع الله به بما صورته جرت عادة الناس اذا اعطوا طیبا
او ریاحین و غیرها او شموه ان یصلوا علی النبی صلی الله علیه وسلم فهل لذلک اصل
و ما حکمه فاجاب بقوله اما الصلوة عند ذلک و نحوه فلا اصل لها و مع ذلک
فلا کراهة فی ذلک عندنا الخ ملخصا **قوله** اگر نفس قیام را از بعض کتب معتبره فقه ثابت
خواهند کرد برین قیام خاص حجت از کجا خواهند آورد الی آخره **اقول** ظاهرا قوت و ضعف
و اعتماد و بی اعتمادی کتب فقه و حدیث و السنة بهوا نفس خود میدانند ورنه مستندات خود را
[illegible] جائی در ضعیفه داخل کردن و بنائی آن بر موافقت و مخالفت غرض [illegible]
جائز نبوده و هرگاه که در ماسبق از محققین مشروعیت و ندب این فعل اکرام ثابت گردیده پس برای
بجا آوردن آن بقصد اعلان تکریم آنحضرت صلی الله علیه وسلم چه حاجت بحجت دیگرست هیچ مسلمانی
[illegible] تکریم آنحضرت صلی الله علیه وسلم را با مور جائزه [illegible] [illegible]

محققین کراهت خصوص قیام برای اکرام داخل وقت قدوم تسلیم هم کرده آید تا هم بر تحریم و منع این کرم
خاص حجت از کجا خواهند آورد **قوله** فهم شما که عالم بر خلاف خیر البشر فتوی نداده **الی قوله** دشمنان
دین همیشه باکتساب فنون و تحصیل علم کمال پیدا کرده **الی قوله** استیصال دین نمایند **قوله** لو کان فی العلم
من دون التقی شرف لکان اشرف خلق الله ابلیس الخ **اقول** این تطویل کلام درین مقام
تلبیس هیچ است و مغالطه تا بهیا سلمنا که اهل علم دیندار و دنیادار و اتقیا و اشرار هر دو قسم باشند اما جماعت
بسیار از مجوزین عمل مولد خصوصا و تقسیمین معنی بدعت بسوی حسنه و سیئه عموما که معروف و مشهور
و استناد باقوال ایشان در کتب دینیه مذکور و مسطور است بودن ایشان از علمای راسخین و ائمه شرع مبین که
دین متین و متصف باتباع شریعت و معرض از دنیا و راغب آخرت ثابت است باخبار متواتره
و یقینی است کالشمس فی الهاجره و خود صاحب رساله و مقتدایانش با آنحضرات استفادی آرند
و در شیوخ دین خود می شمارند اگر حالا اسماعیلیه بجهت استحسان مجلس شریف و دیگر مستحسنات ایشان
ضلالت و بی دینی لازم کنند و سلف را بر طریقه ایشان گمراهی قرار دهند و آنحضرات را از دشمنان
و مخالفان دین رسول کریم و متبعان ابلیس رجیم شمارند و سلسله دین خود را هم بر زنند و هیچ صاحب رساله
این الفاظ تشنیع بر زبان آرند اگر درین سواد تیره هستند این حرکات شنیعه را اطلاق تسامح نمودند
اما برای روز محشر چه جواب آرند **قوله** متعلق بالدرایت سیر اند که موخران مقدم همیشه اکمل می باشند الخ
اقول اگر مراد ازین کلیت است دعوی بداهت عقل باطل است والا قطع نظر از آنکه مثبت مرام نیست
در خصوص این ماده صادق هم نیست که صاحب رساله و کافه اسماعیلیه حاشا که در کمال بحصه صدم
و هزارم هم از آنحضرات رسیده باشند چه جای آنکه اکمل گردیده باشند **قوله** فضیلت تقدم زمانی قدر
بار نیست و آن مستلزم عدم اعتبار متاخرین شود ایشان از پایه و سند نیست **الی قوله** فیض صحیح القدر
از باری مدد فرماید دیگران هم بکنند آنچه مسیحا میکرد الخ **اقول** ازین قول خود بر پای خود تیشه می زند چه
بسیاری از دعاوی خود را میکند اما مخالف از موافق و ضار را از نافع نمی شناسد چنانچه از سیر اباء
مناقشات ابن اسماعیلی و سائر اسماعیلیه ظاهر است **قوله** پس سعادت نداند تا آنکه سیرت که در
صفات عالم دیندار درباید و قول و فعل او منطبق باید الخ **اقول** پس نهایت شقاوت است که
با وجود موجود بودن صدها علمای دیندار در اکثر بلاد که مجوزین عمل مولد اند بر تقلید ایشان

ایشان اطلاق ضلالت و بدعتی نموده آید باری چه میگوید در حق شاه ولی الله دهلوی جد امجد و منتهی
السند و مقتدای خود و استاد و والد و مرشد شان شاه عبد الرحیم صاحب و شیوخ سند دین شاه ولی الله محدث
مثل صاحب حصن حصین و حافظ سخاوی و ابن حجر عسقلانی و جلال سیوطی و غیرهم این حضرات را موصوف
بصفات عالم دیندار میدانند یا از متصفین بصفات اهل دنیا و از اشرار **قوله** خاتمه دانستنی است
که نام سنی ست الخ **اقول** اگر سنی در اصطلاح جدید صاحب رساله همان را گویند که کسب ظلم بر یاوه ها
اتباع سنت عقائد فاسده ایجاد ساخته و باتباع و موافقت اهل اهوای فاسده سابقه پرداخته در حق
ائمه اهلسنت از صحابه کرام و دیگر علمای اعلام در فروع احکام فی نفس مرام حکم تحقیق و تجهیل و تحقیر بلکه
تفسیق و تضلیل و تکفیر لازم نماید تا البته این ادعا مثل فرقه اسماعیلیه حق شاید در نفس فی الحقیقت این
ادعا همان مثل است که اهل اعتزال خود را خالق افعال خود دانند اما معهذا خود را موحد و اهل توحید نامند
و بر اهلسنت بسبب اثبات صفات شرک لازم گردانند اما کلمات صاحب رساله متضمن [illegible] طعن بر ائمه کرام
و مدح و منقبت خود بار بار برای اظهار تبحر خویش در میان می نهد غیر از طول کلام خارج از مرام فائده
نمی دهد و جواب جمله خرافات از ما سبق آشکار پس حاجت اعاده و تکرار نیست **قوله** صاحب بهجت
که در [illegible] تحریر جواب این کتاب شوند [illegible] سه امر را پیش نهاد خاطر مبارک نمایند
اول آنکه آنچه درینجا ایراد یافته است مؤید است بنصوص [illegible] کتاب و سنت و آثار اصحاب و علما و مشایخ [illegible]
است پس در حقیقت تردید و تنقیص متوجه بکمال این حضرات باشد نه مولف که ناقل و مبلغ است پس الخ
اقول یک چشم بصیرت بنور انصاف مکحل است [illegible] صاحب رساله برای مغالطه و [illegible]
کذب [illegible] اند چه در بیان مراد آیات [illegible] بر خلاف جمهور مفسرین [illegible]
محققین جا بجا قدم انداخته و در بعض مقامات گویا که بر تحقیق [illegible] و همچنان در آثار اصحاب
و علما و مشایخ خرافات خود خلط نموده [illegible] هیچ دعوی اینکه آنچه ایراد
یافته است مؤید است بنصوص الخ قوله مبلغ و ناقل است این ادعا کذب باطل است **قوله** دوم آنکه
برای [illegible] حجت و برهان این رساله احتجاج باقوال و روایات اهل حق نماید [illegible] علما و مشایخ
فرمایند الخ **اقول** هرچند [illegible] را قراری نیست [illegible] موافقت [illegible]
[illegible] دیگر [illegible] مخالفت [illegible] اهل ضلالت می نماید [illegible] برای تکمیل الزام احتجاج

بهمان بالیق نوشته . . . این آنچه مستند به صاحب رساله اند التزام کرده ام و اگر یکی جا از دیگر علمای دین
آورده‌ام آنهم بعد از آن بوده که در دیگر رسائل این طائفه و کبرای شان استناد و ذکر آنها دیدم و نیز استناد
بدان کتب کرده ام که وجود و اعتبار آنها در عامه امصار نزد علماء بدرجه کثرت و شهرت است نه از
رسائل مجهوله و غیر معتمده مانند رساله عصری و نور الیقین و باران رحمت وغیرها مایه افتخار صاحب رساله
که تا هنوز وجود آنها در اختفاء و استتار است فضلا عن الشهرة والاعتبار **قوله** چنان کنند که جواب
بعض مقدمات رساله نویسند و از پاسخ دیگر مطالب قطع نظر نمایند و الا این جواب ناقص شمرده شود
و قابل رد و طرح باشد الخ **اقول** اولا این کلامی است عجب خارج از قانون عقل و ادب ثانیا این
آرزوی صاحب رساله هم حق تعالی بر دست بنده ضعیف بظهور رسانید که از جمیع مستدلات
و اقوال صاحب رساله که متعلق بحث و مقام و مدار اصل مرام بوده اند اجوبه شافیه داده بطلان همه
خرافات ظاهر گردانید **قوله** سیوم آنکه پیش از تحریر پاسخ همگی رساله را از بدایت تا نهایت لفظا بلفظ
مطالعه فرمایند الخ **اقول** برین ایمای صاحب رساله هم عمل نمودم و بعد مطالعه تمام بتائید حضرت
رب کریم و دعا توفیق خیر طلب داشته و حمیت نفس و حمایت کسی در خیال نگذاشته لب بجواب کشودم
و هر مطلب را مستند به تحقیقات ائمه دین نمودم اگر صاحب رساله نفسانیت و اعتساف بگذارد و بر راه
تحقیق حق و انصاف آید امید قوی است که بعد مطالعه جواب از تضلیل مجوزین مولد و عاملین آن باز آید
و از خرافات خود توبه نماید **قوله** چهارم آنکه هنگام مخاطبت و مناظره بسب و شتم پیش نیایند بلکه سررشته
پاس و لحاظ و ادب و حفظ مراتب مخاطب از دست نگذارند الخ **اقول** اگر صاحب رساله را حفظ مرتبت خود
محبوب بود و از ائمه دین این شیمه کریمه ارباب شرافت و کرامت چرا از دست داده بهچو اسافل در پی تحقیر و تجهیل
اکابر دین چرا افتاده و در سب و شتم و تفسیق و تضلیل چرا کشاد و اگر فرضاً شبهه در کلام اکابر دین بخاطر شریف
خلیده بود چرا بطور طلبه حق از اساتذه خویش و دیگر علمای حق اندیش طلب تحقیق حق ننمود و از طرف
خود کف لسان در شان ائمه دین نه ساختن ولی باگانه علم طعن و تجهیل و تفسیق افراختن و از دیگران حفظ
مرتبت خود طلب نمودن برای تعظیم و تکریم خویش و طائفه خویش فرمودن نهایت عجیب است نهایت
غریب است و من هیچ بیش بدشنام میال الاصابت اما معهذا وقت مطالعه این جواب خواهند دید که حقر العبید
هرگز مثل صاحب رساله ملتزم طعن و تشنیع نگردیده اگر جایی یک دو حرف بدگوییت باشد از صاحب رساله

واحقر معذور ست کلوخ انداز را پاداش سنگ ست ؎ و این مصرعه هم [illegible] آشنائی بد شما اینهم آورده شد
معروف و مشهور **قوله** یحیم انکم یا قوم ان کان کبر علیکم مقامی و تذکیری بآیات الله فعلی الله توکلت
فاجمعوا امرکم و شرکاءکم الخ **اقول** این آیات کریمه که در قول جناب حضرت نوح علی نبینا و علیه الصلوة
والسلام در مقابله کفار منکرین توحید و نبوت وارد گردیده ایراد آن درین مقام چه مناسبت دارد مگر اینکه
حسب عقیده طائفه اسماعیلیه درینجا هم اشعار ست باینکه علمای اعلام و اولیای کرام را که قائل تخصیصات
عمل مولد اند گویا شیوخ دین این طائفه باشند از اهل ضلالت می شمارد و خارج از مسلمین می انگارد و پس بطلان
این خیال از ماسبق روشن و فساد جمله او باشش در ما تقدم مبین و هاانا اختم الکلام واسئل الله تعالی
حسن الاختتام لی و لجمیع اهل الاسلام ربنا اغفر لنا و لاخواننا الذین سبقونا بالایمان و لاتجعل
فی قلوبنا غلا للذین امنوا ربنا انک رؤف رحیم و صلی الله تعالی علی نبیه الکریم و حبیبه الرحیم
سیدنا و مولانا محمد صاحب الخلق العظیم و علی اله و اصحابه اولی القدر الفخیم و الفیض العمیم فقط
اتباع صاحب رساله براه افتخار و برای مزید اعتبار شش عبارات متضمن شهادت حسن جودت و سیرت
مولف و رعنوان شباب و متانت تالیف و بکار بردن معجزه عیسوی درین باب چون جوهر تیغ [illegible] از مشرق
طلوع نمودن آن کتاب الی غیر ذلک من المطالب التی تتحجب اولی الالباب در [illegible] گردانیده اند [illegible]
بخیال نیاورند که این کسان چه لیاقت دارند که بشهادت آنها نوبت بتفضیل آنهم [illegible]
و قطع نظر از آن حال این کسان و امثال ایشان معلوم اما مجمله آنها حال [illegible] و کس که [illegible]
درینجا مرقوم اول که شهادت نزیل ٹونک ثبت نموده و بلفظ تاج الفقهاء و المحدثین ستوده حال خیالات
ایشان در رساله صیانة الاناس باید دید و بقدر قلیل از خرافات ایشان مطلع شاید گردید اینقدر
بس ست که نزیل ٹونک بقاعده للاکثر حکم الکل بر بنای حسابیات و مسائل فقهیات که بیشتر [illegible]
مسائل موافق اهلسنت و در اقل موافق اهل هوا و بدعت باشد داخل اهلسنت پنداشته رساله
از رجوم الشیاطین بثبت نمودن آن بطرف شاه عبدالعزیز صاحب [illegible] نموده که مذهب اهلسنت و جماعت
نهایت تنگ و باریک تر از موی ست هر که ادنی مخالفتی باسنت نماید از دائره این مذهب بیرون [illegible]
صاحب رساله و برادر بزرگوارش در معنی سواد اعظم که نهایت تطویل [illegible]
ازین لفظ مخالف حدیث و السواد جماعت نموده اند نزیل ٹونک در صیانة الاناس حسن [illegible]

مذہب سواد اعظم قرار داده و ہمچنان عدم قابلیت کفر عفو را معتقد مذہب سواد اعظم قرار داده صاحب رسالہ
غور فرمایند کہ اطلاق سواد اعظم در اینجا حسب تحقیق او خبر از علم و تحقیق نزیل ٹونک میدہد شہادت دیگر آنکہ
شیخ عباس پسر شیخ احمد عرب شروانی نویسانیده اند و شیخ صاحب موصوف شروانی براه مہربانی تا لیفش را
فائق بر شبراولین قرار داده بتصریح و کنایہ تشنیع را از حد گذرانیده نوبت بالزام شرک و کفر ایشان مجوزین
این عمل شریف رسانیده اند ہر چند از شیخ صاحب موصوف بنا بر غلو مذہب تشیع و تعصب شیعہ رفض
الزام ضلالت بایمہ است و اکابر اہلسنت غیر غریب اما از کسی کہ خود را خواه مخواه سنی گوید افتخار استشہاد شیخ
دالاتبار نہایت عجیب طرفہ آنکہ از رسالہ کشف الالتباس عما وسوس بہ الخناس جال شیخ ابو الفضل عباس
بابدید و بغدادی حضرات اسماعیلیہ بابیہ خندید و عبارۃ الکشف ہکذا اور جناب ابو الفضل کہ مصداق
پڑھی نہ لکھی نام محمد فاضل ہیں اونکی کیا تعریف کیجئے کہ بیش ناظم ناثر و بیش ناثر ناظم و بیش ہر دو ہیچ و بیش
ہیچ ہر دو تحریر کا یہ حال ہے کہ علم صرف و نحو جسپر فہم احادیث الیہ بہی ملتوی ہی اور ادراک مدلول نصوص
اوسیا منطوی ہی اوسکے علوم ناحق ہیں معدود فرماتے ہیں اور قضیہ کو برعکس ٹہیراتے ہیں اور صحت عبارت کا
یہ منوال ہی کہ ہر چند سالہا سال سے بلکہ ہو شیر سے آج تک مشق انشا نگاری اور نظام و نثاری
ہمابر جہاں سے [illegible] اصحاب [illegible] دور سے اصلاح منظوم و منثور لیجاتی ہیں اب تک بلطف تعالی سقدر
دستگاہ حاصل نہیں کہ [illegible] انشا ہی [illegible] اغلاط و زلات سے مبرا عاکلہ سکیں پہر جب فارسی فصیح کا
یہ حال [illegible] رفیع کا کیا حال ہوگا اور ایسا کیا [illegible] جوان مرد صاحب تمیز اور نکتہ معر تصانیف
[illegible] ہو اور کم [illegible] کلمات طیبات کتاب و سنت بصبار کو کیا سمجہے گا اور اوسکا
کیا [illegible] سائل [illegible] کیا جاتی [illegible] کا بیا و الی آخرہ ملخصا بالالتزام و آنکہ
[illegible] المحققین [illegible] العالم الذکی محمد صدر الدین خان بہادر [illegible] عبارت
[illegible] حافظہ اللہ [illegible] تحریر سا [illegible]
[illegible] ودرین مسئلہ فتوی نوشتہ اند [illegible]
[illegible] پیوستہ [illegible] محل طعن و تشنیع نموده اند از ذکر نام و سند [illegible]

حاصل [illegible] اثبات تا [illegible] امری دیگر نیست فقط

بسم اللہ الرحمن الرحیم

بسم الله الرحمن الرحیم

نام این رساله عین الیقین فی بحث مولد اکمل النبیین است

چون از تحریر جواب اصل رساله فارغ گردیدم تحریر جواب تعلیقات برادر عزیز گرامی که ملحق باخر است
مناسب دیدم **قوله** بعض مردم این زمان **الی قوله** چون کفار پیشین زمان حرف جمل را از ترکش کشیده اند
و بغلط حدیث ید الله علی الجماعة من شذ شذ فی النار و حدیث من فارق الجماعة بعیده
الخ **اقول** عادت جهال ست کلامی را در اثبات دعاوی خود بجوش و خروش می آرند و آنرا دلیل
قوی و شریف می انگارند اما چون خصم همان را حجت گرداند و مطلوب خود بروشن ترین وجه
ازان باثبات رساند بمقتضای آنکه دروغگویان را حافظه نمی باشد همان قول را از پایهٔ احتجاج
ساقط می سازند و سنگ بر شیشهٔ آبروی خود می اندازند و خصم را بمقتضای سنت جاهلان بشتم و دشنام
یاد می نمایند و زبان را به ناگفتنیهای لا یلیق مصداق این حال و شاهد این مقال ابطال احتجاج و استدلال
درین مقام ازین احادیث شریفه حضرت سید الانام صلی الله علیه و سلم است مخفی مباد که مجدد قنوج
و دهلی برای جواب تصحیح المسائل چه خاکها که بر سر خود نه بیختند و چه جوقها که نه ریختند. آخر تهافت شبهها
بسر منزل می بردند و دو چار شما از غایت طیش و غضب می خوردند پس از رساله ها یکی فکر شان پرده دار رسید کشید
در رسالهٔ تفهیم در دهلی بطبع رسیده در همان تفهیم در بیان عدم جواز استمداد از انبیا علیهم السلام و اولیا
کرام باوجود اقرار اختلاف نوشته اند اتباع عامه فقهاء و جماعت العلماء واجب است زیراکه امام احمد در مسند
خود از معاذ ابن جبل رض آورده قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الشیطان ذئب الانسان
کذئب الغنم یاخذ الشاذة والقاصیة والناحیة وایاکم والشعاب علیکم بالجماعة والعامة انتهی
و در سنن خود از انس رض می آرد قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اتبعوا السواد الاعظم
فانه من شذ شذ فی النار و ابو داود در سنن خود از ابو ذر رض روایت میکند قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم من فارق الجماعة شبرا فقد خلع ربقة الاسلام من عنقه
شیخ عبد الحق دهلوی در ترجمه مشکوة بذیل معنی حدیث اول می نویسد اشارت ست آنکه معتبر
اتباع اکثر و جمهور ست چه اتفاق کل در همه احکام واقع بلکه ممکن نیست و در شرح حدیث ثانی
حسین بن عبد الله طیبی ناقلا عن المفردات می نویسد السواد یعبر به عن الجماعة الکثیرة

الی ان قال پس ازین مذکور صاف واضح شد که اتباع کثیر و جماعت لازم ست الی آخره مقام حیرتست
که نجدیه بر تالیف تفهیم غلغلهٔ شادمانی از فرش تا عرش رسانیدند و در تشهیر آن قصوری نگردانیدند
با اینهمه بکلامهٔ خوشی آغاز نهادند و یاوه بافیدند و نفهمیدند یا فهمیدند و نه پسندیدند یا آنوقت پسندیدند
و اینوقت قابل منسوخیت آن گردیدند بهر صورت این ترانهٔ خارج از آهنگ که شنیدنی نه
طرف کبرای خود چه جواب اندیشیدند اگر درین مقام تشفیعات شان قلب نمایم بجاست و اگر آیه کفی الله
المومنین القتال در جوابش خوانم سزاست و اگر این شعر بیاد شوم هم زیباست ؎ حیرتی دارم
ز دانشمند مجلس باز پرس توبه فرمایان چرا خود توبه کمتر میکنند سهل است ساکنان قنوج و دهلی
که اعتراضات و گمانهٔ بکلامهٔ خوشی را متوجه استدلال و احتجاج تفهیم المسائل گردانیدند بجای ذکر مجوزین
مولد و قیام نام کبرای خویش بر کرسی نشانند پس هرچه جواب تا آنجانب تصور آرند تصدیق آن از پیشگاه
هم لازم شمارند صاف و صحیح گویند که احتجاج مولفین تفهیم مقبول و صحیح است و صواب یا مردود و قبیح
و خراب حالا متوجه بیان بکلامه باید گردید و جواب مفصل آن باید شنید **قوله** دوم آنکه معنا و
تحقیق الاجماع الخ **اقول** اگر از کلام بعض اعلام در شرح یک حدیث یک معنی فهمیده شوند مستلزم
آن نیست که معنی مختار دیگر شراح محققین که آنهم موید بدیگر دلائل و احادیث باشد باطل اعتقاد کرده آید
از نقل عبارت تفهیم که معنی حدیث ظاهر گردید برآنها وضع توضیح مرام و تکمیل الزام سخنی دیگر هم
باید شنید قطب اسماعیلیه در مظاهر حق در فائدهٔ حدیث اتبعوا السواد الاعظم فانه من شذ شذ
فی النار نوشته یعنی جو اعتقاد اور قول و فعل اکثر علما کا ہو اس کی پیروی کرو الی آخره **قوله**
و صراحةً معلوم میشود ازین حدیث دیگر که ابن ماجه مرفوعا از انس رض روایت کرده ان امتی لا تجتمع
علی ضلالة فاذا رأیتم اختلافا فعلیکم بالسواد الاعظم و تفریع لزوم سواد اعظم بر عدم
انعقاد اجماع امت بر ضلالت دلالت میکند بر اینکه مراد از سواد اعظم جماعت جمیع امت است الخ
اقول بعض از حدیث این صراحت ثابت نمودن که لزوم سواد اعظم را متفرع بر عدم انعقاد اجماع
امت بر ضلالت قرار دادن موجب حجابت لزوم سواد اعظم در حدیث شریف مفرع است
بر روایت اختلاف صاحب رساله که آنرا متفرع بر عدم انعقاد اجماع امت بر ضلالت قرار داده معنی لفظ
فاذا رأیتم اختلافا خیال نداده **قوله** این ابو ذر کسی است که در بعض مسائل با جماعت جمیع

صحابه طرف شد الی **قوله** پس حدیث مذکور قابل تمسک نماند چه در اصول حنفیه مقرر شده است که هرگاه حدیث
که صحابی راوی او مخالفت او کند از پایه اعتبار و احتجاج می افتد الخ **اقول** این واقعه خوارج و سائر
اهل ضلال که تمسک بجا بروایات شاذه و اقوال نادره برخلاف جمهور و مخالف مذهب مشهور نموده اند
اهلسنت و جماعت برای دفع اوهام جهال که در مقابله آنها تمسک و احتجاج بحدیث مذکوره فرموده اند
بمخالفت شان بوده حق و حدیث شریف صحیح بر ائمه امت را از پایه اعتبار انداختن کمال ضلالت است
در تحفه اثنا عشریه در جواب کید بیست و ششم فرموده اهلسنت در اصول خود قاعده قرار داده اند
که بسبب آن ازین غائله بفضل الهی ایمن اند بمقتضای اتبعوا السواد الاعظم و اتقی که مخالف
جمهور باشد ترک نمایند الخ اما آنچه صاحب رساله حواله اصول از نافهمی خود نموده قطع نظر از مباحث
طویله این مسئله بتقلید تخیال بنا کرده که این حکم علی الاطلاق کجاست از کتب مشهوره اصول
اعتبار شروط و قیود چند دران ظاهر است یکی آنکه مخالفت راوی یقینی حقیقی باشد دوم آنکه
این مخالفت بعد از روایت نموده باشد سوم آنکه در مرویش احتمالی دیگر نباشد چه اگر در مروی
احتمالات چند باشد و راوی بنا بر یک احتمال عمل نماید مستلزم آن نیست که عمل بر احتمال دیگر از
حدیث و احتجاج بدان مطلقا باطل گردد و آن حدیث علی الاطلاق از پایه اعتبار ساقط گردد در منار
آورده والمروی عنه اذا انکر الروایة او عمل بخلافه مما هو خلاف بیقین سقط العمل به
وان کان قبل الروایة او لم یعرف تاریخه لم یکن جرحا و تعیین الراوی بعض محتملاته لا یمنع
العمل به للتاویل الاخر الخ و چون در حدیث شریف احتمال است که مراد از این خطاب مقلدین باشند
نه مجتهدین پس اگر راوی این حدیث که از اجله مجتهدین بود بنا بر اجتهاد شان در کدامی مسئله برخلاف
اکثر باشد نتوان گفت که این حدیث بسبب مخالفت عمل راوی قابل تمسک نیست و همچو مخالفت هرگز
مستلزم آن نیست که احتجاج بدان بر غیر مجتهدین هم برای ترجیح اتباع اکثر درست نباشد و در همین مسئله
که قصص مخالفت حضرت ابوذر و حضرت ابن عباس جمهور صحابه را بتطویل تمام نقل نموده است حالا اگر کسی
قول جمهور صحابه را گذاشته بتقلید قول حضرت ابوذر رضی و حضرت ابن عباس درین اقوال نماید پس هرگز
او را راه درست نیست و نیز می توان گفت که چون در حدیث شریف احتمال لزوم اتباع اجماع و منع
از مخالفت بعد انعقاد اجماع و هم احتمال اتباع اکثر موجود است پس اگر راوی این حدیث بسبب

اجتهاد خویش بر احتمال اول حمل نموده در بعض امور بطور ندرت مخالفت اکثر کرده باشد لازم نیست
که حسب تحقیق دیگر محققین که بدلیل دیگر احادیث و دلائل مراد ازین حدیث اتباع اکثر داشته اند
حمل هدایت بر احتجاج ازان باطل باشد **قوله** ارشاد کردند که آن جماعه صحابه است الخ **اقول** بسبب روایات
متعدده که حدیث اتباع جماعت عامه و حدیث اتباع سواد اعظم ضرورت و وقوع اختلاف میان ایشان
نموده است و شروح محققین هم دیده است نیک میداند که مراد حصر و تخصیص صحابه کرام نیست و قطع نظر از
برادر صاحب رساله اقرار نموده باینکه مراد از سواد اعظم نیست مگر جماعت اصحاب یا جماعت علمای محققین
کما مر سابقا و جواب بحث قیام سابقا گذشته و قدری ما حقنا هم می آید **قوله** حق تعالی فرموده الا الذین آمنوا
و عملوا الصالحات و قلیل ما هم الی قوله مخالف این آیات است حجت نمی تواند شد الخ **اقول** از نافهمی خود
مطلب آیات کریمه و احادیث شریفه نفهمیدن و از وهم خود قائل بمخالفت یکی مر دیگری را گردیدن و برین
بنا حدیث شریف را از پایه حجیت ساقط ساختن و بر ائمه دین که احتجاج بآن نموده اند سهام ملام انداختن
شعبه ایست از تحریف و الحاد و مبنی بر الحاد و عناد صاحب تحفه اثنا عشریه در باب مکائد آورده که باز هم
گویند مذهب اثنا عشریه حق است و مذهب اهلسنت باطل زیرا که اثنا عشریه در اکثر اوقات و اکثر بلدان
قلیل و ذلیل مانده اند و اهلسنت کثیر و عزیز و خدا تعالی در حق اهل الحق فرماید و قلیل ما هم و نیز فرماید و قلیل
من عبادی الشکور و درین تقریر تحریف کلام است و تغلیط عوام لان زیرا که حق تعالی در حق اصحاب الیمین
این امت فرموده است ثلة من الاولین و ثلة من الآخرین و جائیکه بقلت وصف کرده است
کما قال و لا تجد اکثرهم شاکرین و فی الواقع شکر که صرف العبد جمیع ما انعم الله علیه الی ما خلق لاجله است
مرتبه ایست عزیز الوجود و اینجا بیان حقیت و بطلان مذاهب نیست بیان قلت شاکرین و کثرت غیر
شاکرین است و همچنین در آیه و قلیل ما هم بیان آنست که عامل بجمیع اعمال صالحه کمیاب الا الذین آمنوا
و عملوا الصالحات و قلیل ما هم درین آیت هم ذکر عقاید حقه و غیر حقه نیست و اگر قلت و ذلت موجب
حقیت شود باید که نواصب و خوارج و زیدیه و افطحیه و ناوسیه احق و اولی باشند از اثنا عشریه که
بسیار قلیل اند بلکه حق تعالی در کتاب عزیز خود جابجا ظهور و غلبه و تسلط در شان اهل الحق وعده میفرماید الی قوله
و در احادیث جابجا باتباع سواد اعظم است و موافقت جماعت تاکید فرموده اند الی آخره **قوله** اول
کسانیکه جماعت بر ایشان صادق است صحابه اند رضی الله عنهم و ایشان این قیام را جائز نمی دانستند الخ

اقول برای حکم لزوم ضلالت بر آئینه لعنت و تحریم تکریم آنحضرت افترای عظیم بر صحابه کرام می نماید چه
نسبت ناجائز دانستن این قیام بسوی صحابه کرام کذبی ست شنیع و اگر برای گلو خلاصی خود از جائز دانستن این
قیام جائز دانستن قیام وقت آمدن حضرت در مجالس اصحاب مراد داشته باشد پس اینهم افترای ست چه محدثین محققین
قیام اصحاب کرام وقت آمدن آنحضرت ثابت نموده اند علامه خفاجی در شرح شفا فرموده اما القیام
للعلماء والصلحاء فمستحب و کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا جاء قام له الصحابة الی آخره
و اگر ازین هم تنزل کند و مراد جائز ندانستن اصحاب قیام وقت رویت آنحضرت را مراد دارد و حدیث
حضرت انس رض پیش آرد پس اولا میگوییم که از ان حدیث غیر مسئله جائز ندانستن چگونه ثابت گردید اگر بلفظ
کراهیت آویزد پس از محققین باید شنید که لیکن هذه الکراهة للتواضع پس ازین هم ناجائز دانستن به ثبوت
نرسید و ثانیا آن عدم قیام وقت رویت بسبب کراهت چگونه مستلزم ضلالت مجوزین این قیام خواهد بود
که قید وقت رویت و نیز علت آن که کراهت آن بود درین مفقود بسا امور که در مواجهه شخصی در وقت
مشاهده و حضور او مکروه ست و در غیاب آن غیر مکروه از انجمله ست مدح کسی که پیش او مکروه ست نه آنکه
که آنحضرت صلی الله علیه وسلم اطلاق سیدنا بر ذات مبارک در مواجهه شریفه خود مکروه میداشتند با وجود آنکه
علما قائل استحباب آن هستند در مجمع البحار ذیل حدیث قیل انت سیدنا فقال السید هو الله
کانه کره ان یحمد فی وجهه و احب التواضع و در کتب سیر مانند شفا فصلی بر اسم مستقل ست برای
بیان کراهت آنحضرت بسیاری امور را بجهت محبت و شفقت **قوله** جماعت خود مخالفت جماعت جائز دا…
الی **قوله** ابن مسعود قرآن بدون معوذتین و دیگر مسائل اتفاقیه انکار می کرد انتهی **اقول** …
کلامی ست عریض و طویل اما احقر الطلبه آنهمه قال و قیل خارج از بحث گذاشته …
در اصل مبحث کلام میکنم و میگوییم که ماحصل استدلال مستدلین باین احادیث همین قدر ست که …
بعض علماء امت را از جمهور مجتهدین و اکثر محققین خلافی واقع شده بحکم احادیث شریفه متبع اکثر باید
گردید و قول نادر را هجر باید نمود اتباع مذهب محقق سواد اعظم صواب و بجاست و التزام اقوال
شاذه و روایات نادره خطا و ناسزاست پس آنچه صاحب رساله درین وجه و جوه بیان …
بعض روایات نادره و اقوال شاذه که از بعض علمای کرام صادر شده اند پیش می آرد و از نافهمی آن
نازد و این تطویل لاطائل به تقدیر صحت روایات آورده بر ابطال آن نمی سازد … اگر …

دعوی میکرد که کدامی مجتهد هیچ قول مخالف جمهور بظهور نرسیده البته در رد آن این تطویل فایده می‌بخشید
و چونکه مقصود وی همین قدر است که اتباع اقوال شاذه و نادره که مخالف مذهب محقق اکثر اگر کسی بنظر آید
گو آن مجتهد در آن خطا بجهت سهو و عدم علم حقیقت یا دیگر وجوه معذور باشد اما اتباع آن قول مجتهد
و ترک و طرد مذهب محقق جمهور نمی‌شاید و این مطلب از تحریر این جواب مرتفع نگردید و از صاحب رساله
می‌پرسیم که مثلا در همین قول از حضرت ابن مسعود رض مخالفت اتفاق در انکار قرآن بودن معوذتین برای الزام
نقل نموده اگر بفرض محال صحت و صدق این روایت را از حضرت وی رضی الله تعالی عنه تسلیم نمائیم
آیا اتباع این قول شاذ و نادر درست و صحیح است یا خطا و قبیح اگر قبیح می‌پندارد و همان قول بثبوت رسید که
تتبع قول شاذ و نادر نباید گردید و مذهب سواد اعظم را درست و معتبر باید فهمید و اگر اتباع آن قول
شاذ و نادر را درست می‌پندارد قولش کذب و زور است و در عقیده‌اش سراسر خطا و قصور در ینجا
برای روشن گردیدن از مستندین امثال صاحب رساله ضرور است شاه ولی الله دهلوی
در ازالة الخفا فرموده که بین قرائت والذکر والانثی شاذ است در نماز نباید خواند حال آنکه در حدیث ابن مسعود
و ابی وارد و صحیح شده و در وقت انتساخ مصاحف عثمانیه از اصل شیخین رض و ابن عباس رض و صحابه دیگر
مباحثه فرمودند هیچی بعض آیات و بعضی را یک جا قرائتی را یک نوشتند و همان نسخ در آفاق شایع شد
بهمین قاعده و تسلیم آنهم قول جماعت صحیح بود و نیز ابن عباس رض من باب خطاء المعذور الی ان قال یا در روا
غریبی بود در کتابی تدریجی بطریق تعجب آورده باشند که فلان چنین گفت و فلان چنین نوشت و در وقت
اشکال یک جانب اصابت بود و دیگر جانب خطاء المعذور چون پرده از روی کار برداشتند و حق
مثل فلق الصبح پیدا شد مجال اختلاف نماند پس کیا الحال یمینا و شمالا افتادن مذموم است او راهی باید
بنقل سانید الی آخره و مخفی مباد که امام اسمعیلیه هم در رساله ایضاح اقرار کرده است که اقتدا و صحابه
و تابعین در امری که از بعض ایشان بطریق ندرت صادر شده داخل بدعات حقیقیه است **قوله**
هیچکس با نکار نفس این مخالفت دم نزد و نگفت که مخالفت جماعت جائز نیست الخ **اقول** این مجرد
ادعا است و ثانیا بتقدیر تسلیمش خارج از اصل بحث اگر مجتهدی بر مجتهد دیگر بسبب اجتهاد خود از انکار
سکوت کند مستلزم آن نیست که نزد این مجتهد آن اجتهاد صحیح باشد یا اتباع و اقتدار آن نزد این مجتهد صواب
و درست گردد لهذا اوقات صحابه کرام امری را صحیح میفرمودند بدلیل از احادیث آنحضرت صلی الله

علیه وسلم استدلال می‌نمودند بنا بر اجتهاد مجتهد دیگر سکوت می‌ورزیدند اگرچه آنرا خطا می‌فهمیدند
در غنیة المستملی در بیان کراهت صلوة جنازه در مسجد جماعت بعد از آنکه این مطلب از حدیث
حضرت ابوهریره رض که در سنن ابو داؤد و ابن ماجه است اثبات کرده و از حدیث حضرت صدیقه رض
که در صحیح مسلم است جواب داده می‌نویسد و ما قیل انه کان عند ابی هریرة هذا الخبر لرواه
ولم یسکت مدفوع بان غایة ما فی سکوته مع علمه کونه مسوغ الاجتهاد والانکار
الذی لا یجوز السکوت علیه هو ما یکون معصیة وما ادی الیه رأی المجتهد لا یکون
معصیة فی حقه فلا یجب الانکار علیه بالجمله کسیکه از راه خطاء اجتهادی راه خلاف رفته گو
معذور است اما دیگران اتباع مذهب محقق جمهور ائمه دین ضرور است و دیده و دانسته اقوال شاذه
و نادره را اختیار ساختن و مذهب سواد اعظم را پس پشت انداختن البته بمخالفت احادیث شریفه
پرداختن است **قوله** مراد از جماعت اکثر اکثر اند پس آن دعوی یعنی جماعت را بمعنی اکثر گفتن
خلاف لغت و شرع و جماعت است الخ **اقول** بطلان این دعوی از ما سبق بتحقیق محققین و تصریح
اکابر این طائفه ظاهر گردید **قوله** اما شرع پس حدیث مرفوع است اثنان فما فوقهما جماعة الخ
اقول درین حدیث که اطلاق جماعت بر اثنین و ما فوق آن آمده مستلزم آن نیست که هر جا که در شرع
لفظ جماعت آید مراد از آن همین باشد تا که بر دین بنا بر ائمه محققین که ازین لفظ در بعض احادیث اکثر
علماء دین و جمهور محققین مراد گرفته اند نسبت مخالفت شرع شریف نهاده آید
و اگر نزد صاحب رساله معنی شرعی مراد از جماعت منحصر درهمین معنی است پس برین تقدیر مسائل اجماع
که حصول اجماع جمیع امت نشده بود و بطلان آن ربه بیمرد که اثنان و ما فوق آن معنی شرعی این لفظ
گردید حالا باید فهمید که مراد ازین حدیث شریف نزد بعض علماء کرام همان حالت مسافرت است
و نزد بعض مقصود حکم اقتدا در جماعت نماز است و نزد بعض محمول بر مواریث است نه آنکه بیان معنی
لفظ جماعت و محاوره آن مراد و مقصود ازین حدیث باشد در توضیح فرموده والحدیث
محمول علی المواریث او علی سنیة تقدم الامام فانه اذا کان المقتدی واحدا یقوم حذاء
الامام واذا کان اثنین فصاعدا یتقدم الامام او علی اجتماع الرفقة بعد قوة الاسلام
فانه لما کان الاسلام ضعیفا نهی النبی صلی الله علیه وسلم عن ان یسافر واحد او اثنان

لقوله علیه السلام الواحد شیطان والاثنان شیطانان والثلثة رکب فلما ظهر قوة الاسلام
رخص فی سفر اثنین الخ قوله اما قول جماعت پس محی السنه در شرح السنه گفته الجماعة عند اهل العلم
اهل الفقه الی آخره اقول این قول مخالف آن ائمه دین نیست چرا که مراد ایشان هم باتباع اکثر اتباع
اکثر و جمهور اهل علم و فقه بوده است نه اکثر جهال و عوام پس ایراد این عبارات برای ابطال آن استدلال وهم
باطل است و خیال خام قوله ثابت است که در آخر زمان اهل حق و ارباب تقوی کمتر خواهند بود و اهل باطل و
ارباب فسق اکثر الی قوله در صورت تعارض قابل حجت نخواهد ماند الخ اقول در احادیثیکه مثبت ترجیح
اتباع سواد اعظم اند و علمای دین بدان استدلال فرموده اند کجاست که در آخر زمان شیوع محرمات و اعمال
و عقاید باطله و ظهور فسق و کفر خواهد شد یا آنکه در ممنوعات منصوصه اتفاقیه امور فسقیه و کفریه هم در بهره
اتباع اکثر موجود بین آنوقت باید نمود تا که حکم بمعارضه نموده گفته شود که احادیث مذکوره قابل حجت نیستند
افسوس که صاحب رساله نه معانی احادیث می فهمد و نه معنی معارضه میداند و مرکب در میدان تجهیل و تضلیل
ایمه دین میدواند قوله شما چه قسم جمیع علمای روی زمین را باوجود انتشار ایشان در انگشت آورده اید
و معلوم گردید که مثبتان قیام اکثر اند از منکران الخ اقول امریکه از صدها سال متوارث میان ائمه اسلام
محبین حضرت خیر الانام در اکثر بلاد اسلام است و در اعصار متعدده جماعت علمای مشهورین عند المحققین
مشهور و مستند استحسان و جواز آن تحقیق فرموده و عمل بدان نموده باشند و مخالفین باوجود جهد و جهد تمام
در زمره منکرین بجز چند نام و آنهم باستناد رسائل غیر معتبره فهرست کردن نتوانستند کسانیکه کثرت علما
مشهورین مجوزین و قلت مبطلین و منکرین و آنهم از مجهولین می بینند بر ایشان بموجب اقرار کبرای صاحب رساله
از جا سعدین تفهیم و غیره البته اتباع علمای مثبتین که بنسبت منکرین مذکورین اکثر اند ضرور است و در انگشت نیاوردن
جمیع علمای روی زمین بعذر عدم احتمال این امر که شاید منکرین اکثر باشند و قول ایشان ظاهر نگردیده باشد کلی
نمی اندازد و ما نیز می گوییم که چون از رساله برادر خورد این بزرگ ظاهر است که علما تا چهار صد سال قائل بتفسیق عمل
استحسان بدعات حسنه بوده اند پس این اقرار شان ایشان را با مثبتین قیام یکجا است کرده و ما اثنا
که حاجت بشمار جمیع علمای گذشته بدین بنا استدلال بر احادیث باطل ... و طائفه اسماعیلیه
برای اثبات دعاوی خود باوجود ادعای اتباع و اتفاق زبان خود را بکذب صریح آلوده اند ...
رساله را واجب بود که اولاً ابتنای اعتبار ... خود می نمودند که صاحب رساله جواب اثبات دعوی اتفاق

واجماع از طرف طائفه خود چه اندیشیده مگر آنکه صاحب رساله را در این ابواب اتفاق واجماع جمیع علمای
مشارق ومغارب از متقدمین ومتاخرین از روی کمال علم ربل متیقن ومعلوم گردیده که صاحب رساله
درین باب برخلاف جمهور امت درین راه می پیمود حالا درین مقام اقوالی چند از کبرای طائفه نشان میدهم
وشمار کنانیدن جمیع علمای مشارق ومغارب ازینها می خواهم پس منجمله آن اینکه مولفین تفهیم المسائل
در مسئله انکار سماع اموات دعوی اجماع امت نموده اند ومنجمله آن اینکه نذیر ل ٹونک در سوسته الخناس گفته
توبه دور کن بالاتفاق ہیں ایک ندامت فعل ماضی پر دوسرے عزم عدم فکر اس پر استقبال میں الخ ومنجمله آن
اینکه در همان رساله در بیان داخل بودن وصف بعثت لتبلیغ ما اوحی الیه در معنی نبی گفته سب علمائے مفہوم
اور تعریف میں نبی کے داخل کیا ہی الخ ومنجمله آن اینکه مجیب شریف اسماعیلیه در مصباح الضحی گفته مسئلة فقه والے
غیر قادم کی باجماع حنفیه بلکه شافعیه بھی مکروه ہی الخ واگر صاحب رساله واتباع او گویند که اینها مثال
اینها که دعاوی اتفاق واجماع نموده اند همه از جهال بوده اند پس باید دید که همین صاحب رساله بسبب
بودن اشاره باسبابه دعوی اتفاق احادیث وآثار متواتره واجماع ائمه اربعه وجمیع فقهاء ومحدثین
نموده معلوم نیست که بوقت این تحریر در کدام عالم وآنوقت در کدام عالم بوده حالا مکاتیب شیخ مجدد باید دید
واز اتباع صاحب رساله آنچه پرسیدنی ست باید پرسید قوله عمل بحدیث شمارا که مقلد محض اید برینست سپا
جائز نیست که میگوئید این امر خاص برای مجتهد واجب ست برای مقلد حرام الی قوله اگر اکنون احادیث رفع
الیدین فی غیر التحریمه امثال ایشان عرض کنیم الخ **اقول** درین قول زیاده تر نافهمی خود ظاهر میکند انتقد
نمی فهمد که آنچه مقلدین گفته اند همین قدر ست که مقلدان را ترک مذهب صریح مجتهد خود صرف بنا بر شنیدن
لفظ روایت کدامی حدیث مخالف قول امام نمی رسد چه تحقیق معانی حدیث وتدقیق وتطبیق احکام آن
وتمیز ناسخ از منسوخ وقوی از ضعیف ودیگر ضروریات مجتهد که آن حکم فرموده است از مقلدین بلا بحث
بخوبی زیاده تر بود وبر مقلد آنچه واجب بود بموجب فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون ادا نمود
واین امر اگرچه اسماعیلیه وهابیه برای تکفیر امت محمدیه کفر وشرک قرار میدهند اما مستندین صاحب رساله
تصریح آن نموده اند از انجمله شیخ مجدد که برادر صاحب رساله حسب زعم خود تنها قول همین یک شیخ را برای تحقیق
جماعه کثیر از ائمه دین که تا هزار سال گذشته اند ترجیح میدهد در مکاتیب خود بعد نقل عبارات فتاوی غرائب
وغیره میفرماید ما مقلدان را نمی رسد که بمقتضای احادیث عمل نموده جرئت در اشاره نمائیم و فقط

چندین علماء مجتهدین مرتکب امر محرم و مکروه و منهی گردیم الی آخره و کفی به حجة علے صاحب الرساله پس
ازین لازم نیست که نزد این علما فهم حکم امری که مخالف مجتهد نیست از ظاهر احادیث شریفه و عمل بران و احتجاج
بآن احادیث حرام باشد و اگر کسی علی الاطلاق حکم بحرمت احتجاج باحادیث و عمل بدان عموما برای علمای مقلدین
تحریر نموده باشد تا از ان قول جمیع علمای مجوزین قیام و مستدلین باحادیث شریفه الزام صاحب رساله تمام نیست
اما مثالیکه ذکر کرده پیش شان آنهم همان نافهمی ست قیاس امری که از مجتهد منع آن ثابت نیست بر امری که خود
از مجتهدین عظام تحقیق نسخ آن و اثبات عدم آن باحادیث کثیره و جواب از احادیث مستدله دیگران
مروی باشد نمودن بنابر آن علمای مقلدین را در فهم امریکه از ان [illegible] ما نعتش از مجتهد مروی نیست الخ
احادیث که ائمه دین بدان احادیث استدلالات فرموده باشند [illegible] الزام دادن ناشی ست از ندیدن کلام
امور [illegible] حدیث مخالف ایشان ست الخ اقول [illegible]
کار [illegible] منکرین که [illegible] قول مشهور جمهور را ترک نموده
[illegible] اختیار اقوال شاذه و دلیل محض میکنند داغ مخالفت جماعت و خروج از سواد اعظم
می [illegible] حکم [illegible] احادیث شریفه مخالف ائمه اربعه محل کلام [illegible] و از انچه صاحب رساله
تطویل نموده این مقصد ثابت نگردیده اولا که صاحب رساله در امثله تخلیط و افراط و تفریط نموده در بعض
امور اختلافیه که هر یکی از ائمه الزام مخالفت جمهور داده صاحب رساله چه قسم جمیع علما را حسب قول خویش
در انگشت آورده و ثانیا از کجا ثابت ست که ائمه مجتهدین بعد در انگشت آوردن مخالفان و علم بمخالفت
اکثر و جمهور و اطلاع بران اختیار آن اقوال نموده اند و ثالثا در بعض مسائل اگر این امر هم فرض و تسلیم
کرده شود تا هم مستدلین باین احادیث که در مسائل غیر منصوصه استدلال بآن نموده اند مصرح
[illegible] مثلا [illegible] گرچه [illegible] قائل آن نباشند اما چنانکه حضرت امام اعظم اصرح
تا [illegible] بقول آنحضرت صلی الله علیه و سلم [illegible] اجتهاد خویش وجوب فهمیده البته هرگز
نمی توان گفت که مذهب امام اعظم مخالف این احادیث شریفه است مجتهد را بعد قائم گردیدن دلائل
[illegible] اجتهاد خود حکم و عمل می باید موافقت دیگران سوی [illegible] صورت خاصه کجا واجب ست
[illegible] گفته فالموافقة لیست شرطا فی المسألة الاجتهادیة الی آخره و قوله
[illegible] باتفاق اکثر [illegible] خلاف [illegible] ست الخ اقول

البته اجماعیکه مصطلح اہل اصول ست صرف باتفاق اکثر بر قول مشہور منعقد نمی شود اما بموجب احادیث
شریفه قول و حکم باتباع سواد اعظم و جمہور ائمه دین چه منافات از دعوی حنفیت دارد اینک محققین
حنفیه حکم باتباع جمہور ائمه و اکثر علما فرموده اند چنانچه از مستندین صاحب رساله سابقا منقول گردید
قوله باقی ماند تحقیق دلائل نفس مولود الخ **اقول** بر اقوال ائمه دین و علما محققین شبہات فاسده
و اوہام کاسده از نافہمی پیش نہادن و آنرا بطور فخریه تحقیق خود قرار دادن اگرچه پیش عوام کالانعام
موجب افتخار است اما فی الحقیقت موجب رسوای پیش اہل عقل و اعتبار است و یکی از مکاید که درینجا بکار
برده آنکه تحقیقات ائمه اسلام را که در کتب دینیه معتمده مشہوره موجود اند اول و آخر آن برای تغلیط
ساخته و بجهت پرده داری نام آن کرام بر زبان نیاورده صرف بکر منقول نموده نقض در رساله تحقیق حقائق
معقول و منقول کشاف دقائق فروع و اصول زبدة علماء الزمان قدوة اصفیاء دوران سیف الله
المسلول حضرت مولانا فضل الرسول الحنفی القادری البدایونی دامت برکاتهم پرداخته تا درینجا
تحقیقات ائمه اسلام بتصریح اسماء کرام موجب وحشت احدی نگردد و پیش عوام کالانعام باعث افتخار شود
هرچند دفع جمله اوہام و رفع کل شبہات ناتمام از رد رساله کلان برادر خود این بزرگ واضح است و عیان
اما درینجا هم چیده چیده چیزی بقلم رسید و مابقی دران باید دید **قوله** این مصادره علی المطلوب است الی
بدعت رافع سنت ست الخ **اقول** بر اہل علم مخفی نخواهد بود که فقره لو لم یکن فی ذلک الا ارغام الشیطان
الخ در سبیل الہدی و الرشاد و غیره کتب مشہوره دینیه موجود است پس قطع نظر ازینکه مسئله محققه ائمه اسلام
نزد صاحب رساله محل کلام و خطاست اما هیچ طعن و ملام با وجود عدم لیاقت فہم مرام خلاف حیا و اطلاق
بدعت بوجهیکه رافع سنت ست برین عمل که ائمه دین مستحسن آن فرموده اند محض بیجاست و ایراد احادیث
بی فہم معنی کمال نازیبا ازانجا که این دعوی ماسبق طی گردیده اینجا بریک سند از کبراء طائفه اکتفا ورزیده
قطب اسماعیلیه در مظاہر حق در شرح حدیث ما احدث قوم بدعة الا رفع مثلها من السنة نوشته
نہیں نکالی کسی قوم نے بدعت یعنی جو کہ مزاحم سنت کے ہو الی آخره و در شرح حدیث ما ابتدع قوم نوشته
نہیں نکالی کسی قوم نے بدعت بیچ دین اپنی کے یعنی بدعت کہ مزاحم سنت کے ہے الخ و در شرح حدیث من
احدث فی امرنا ما لیس منه نوشته اور لفظ ما لیس منه اشاره ہے اسکی طرف کہ نکالنا اوس چیز کا کہ
مخالف کتاب و سنت کے ہو برا نہیں ہے الی آخره **قوله** این عجب قیاسیست الی سمره بن جندب

روز ولادت آنجناب را حاصل نشده الخ **اقول** این قول را صاحب سیرت شامی از امام عبد الرحمن کتانی بسند
آورده است و مقصود بیان شرف و عظمت یوم ولادت و کرامت آن یوم با سعادت است و امام مذکور درین ضمن
تقلیل عذاب جهنم بسبب فتح ابواب بولادت شریف نموده بود مذکور فرموده و بدین تقریب لفظ مشابهت یوم جمعه بلکه مذکور
گردید پس صاحب رساله که کلام امام فهمیده هر چه در دلش آمد بی فهم بقلم رسانید اولا کلام او برامام وارد نیست
وثانیا مشتمل است بر لغویات بسیار از انجمله آنکه گفته مشابهت بروز جمعه روز ولادت را حاصل نشده الخ
حال آنکه همچنانکه در هر روز جمعه تسعیر جهنم نمیشود همچنان در هر یوم الاثنین که یوم ولادت است تقلیل تخفیف
عذاب بسبب فتح ولادت نموده بود وارد است و از انجمله آنکه گفته این مردم هر روز ولادت آنجناب
همان روز خاص گمان می برند الخ این افتراء است بر امام مذکور و دیگر اهل دین که آنحضرات هرگز نظیر یوم
ولادت را همان روز خاص ولادت بعینه گمان نمی برند البته بسبب ظهور آن نعمت در یوم واحد قابل شرف
و معتقد بقاء برکت در هر یوم مثل آن بوده اند و این مضمون از حدیث فضیلت یوم الاثنین ثابت
فرموده اند و استحباب اعادهٔ شکر نعمت در مثل آن یوم از آن استخراج نموده اند اعتراض بر ائمه است گویا که
درحقیقت از نافهمی خود اعتراض بر احادیث حضرت خاتم رسالت صلی الله تعالی علیه وسلم است کما سبق
تقریره فافهم ولا تعجل اما آنچه بعض سفهاء مضمون احادیث شریفه را که ائمه دین تصریح آن فرموده اند مخالف
عقل و از شعائر هنود قرار داده اند دلالت بر بی عقلی ایشان دارد ورنه بسبب ظهور کدامی نعمتی در روزی
متبرک دانستن نظائر آن روز را هرگز مخالف عقل صحیح نیست البته نظائر آن روز را آن روز خاص بعینه دانستن
مثلا در روزی که شخصی پیدا شده باشد در آن روز معین در هر سال ولادت آن گمان بردن که بعض علما
همین معنی را عید گرفتن اصطلاح نموده اند پس البته از وهمیات است کجا واحد دانستن نظائر متعدده
و کجا مجرد بقاء برکت و شرف در زمان لاحق بسبب ظهور نعمت در زمان سابق گو باین معنی هم بعض از
علماء دیگر اطلاق عید فرموده باشند که این بحث لفظی است و لا مشاحة فی الاصطلاح امام قسطلانی
در مواهب لدنیه فرموده فان قیل هل فی العقل وجه یدل علی ان یوم الجمعة افضل من السبت
والاحد و ذلک لان اهل الملل اتفقوا علی انه تعالی خلق العالم فی ستة ایام و بدء الخلق والتکوین
یوم الاحد و کان الفراغ یوم السبت فقال الیهود نحن نوافق ربنا فی ترک الاعمال فعینوا السبت لهذا المعنی
وقالت النصاری مبدأ الخلق والتکوین یوم الاحد فنجعل هذا عیدا لنا فهذان الیومان معقولان

فما الوجه فی جعل یوم الجمعة عیداً فالجواب ان یوم الجمعة هو یوم الکمال والتمام وحصول الکمال
والتمام یوجب الفرح الکامل والسرور العظیم فجعل یوم الجمعة یوم العید اولی من هذا الوجه انتهی
ازانجمله اینکه بعد ازانکه بر ائمه دین بجهت متبرک پنداشتن نظائر ایام مشهوره واثبات شرف وکرامت
واستحباب اعاده شکر نعمت طعنی قبیح متضمن پیروی هنود و غیاثیان و نصاری نموده میگوید که
مشابهت اینها باتفاق ممنوع است چنانچه آنحضرت صلی الله علیه وسلم روزه عاشورا بسبب مخالفت
ایشان مشروع کرده الی آخره ازین مقام خوب ظاهر گردیده که تا حال معنی مخالفت و مشابهت هم
نفهمیده حالانکه چون در خصوص صوم عاشورا مشابهتی پیدا می شده برای رفع آن تشبیه
خصوص انفراد صوم همان یوم و شرعیت صوم آن یوم مع ضم التاسع مقرر گردیده و از تشبیه
تشبیه مشابهت بزوال رسیده پس متبرک پنداشتن ایام ولادت جناب سرور عالم صلی الله علیه وسلم
وقول بشرف و کرامت آن و استحباب اعاده شکر آن نعمت را مشابه اعیاد هنود و نصاری و تشبیه بآن
قرار دادن بجهت التزام تشبه ممنوع بر ائمه دین نهادن حماقت و سفاهت است بلکه میگوییم که
حدیث شریف که برای اظهار مخالفت یهود و رفع مشابهت ایشان افراد صوم عاشورا منسوخ
شده و شرعیت صوم همان عاشورا مع ضم التاسع مقرر گردیده از اینقدر رفع تشبیه مشابهت بزوال
پس اگر فرضاً کسی بنیت برکت نه بقصد ادای رسم نصرانیت در روز ولادت حضرت عیسی علیه السلام
باظهار شرف آن یوم و نعمت خاصه کند اما بر خلاف نصاری در روز دیگر قبل آن هم کند پس اگرچه
آنجا انکه اصل شرعیت استحباب اعاده شکر نعمت ولادت جناب سرور ما علیه الصلوة والسلام
در شرع شریف موجود است که بدانجهت ائمه دین قائل استحسان این بوده اند و اینچنین اصلی برای
شرعیت استحباب اعاده شکر ولادت حضرت عیسی علیه السلام در شرع شریف مفقود است و نیز ائمه دین
تصریح استحسان آن نفرموده اند و هذا هو الفرق القاطع اما مع هذا درین صورت هم بران کس الزام
تشبیه نتوان داد و لب باین کلمات نباید کشاد ورنه باوجود اینقدر تغییر که در صوم عاشورا بعمل
آمده است قرار دادن آنچه قرار داده بقصد یهود خواهد بود **قوله** نوکری فرنگیان و ایشان را
خداوندان دولت و حضور اقدس صحیح بپرور داشتن نوشتن الی قوله پایه دعوی
محبت خدا و رسول کردن چیزیست که از غیر ایشان نیاید الخ **اقول** اولاً در صورت اقوال ائمه دین

این خود قباحتی دیگر است و ملامی پیش ساختن خاک بر آفتاب انداختن است که نزد هیچ ذی عقل مضرتی
بشان مقدسه آنحضرت نمی رساند بلکه طعن کننده را رسوای و این میگرداند و ثانیا سیکه احوال کبرای
اسماعیلیه مثل صاحب تبیین الکلام فی شرح التوراة والانجیل علی ملة الاسلام و صاحب ابداء المسلمین
وغیرهما دیده و شنیده است چه گوییم و چه نویسیم که در جواب تشنیعات صاحب رساله چه بر زبان می آید
اما احقر این همه امور خارج از بحث را محض فضول می شمارد **قوله** درین دلیل چند سخن است یکی آنکه دعوی
احسان الی الفقراء بودنش مصادره علی المطلوب الی قوله و بدعت سیئه نبودنش ثابت میکند بانکه
احسان است الی آخره **اقول** این دلیل در کتاب سیرت شامیه که نزد کبرای صاحب رساله هم مستند مقبول است
بدین عبارت منقول است قال الامام الحافظ ابو محمد عبد الرحمان بن اسماعیل المعروف بابی شامة
فی کتابه الباعث علی انکار البدع والحوادث قال الربیع قال الشافعی رح المحدثات من الامور
ضربان احدهما ما احدث مما یخالف کتابا او سنة او اثرا او اجماعا فهذه البدعة هی الضلالة والثانی
ما احدث من الخیر لا خلاف لاحد من هذه فهی محدثة غیر مذمومة قال عمر رض نعمت البدعة
هذه یعنی انها محدثة واذا کانت فلیس فیها رد لما مضی فالبدعة الحسنة متفق علی ندبها
وجواز فعلها والاستحباب بها ورجاء الثواب لمن حسنت نیته فیها وهی کل مبتدع موافق
لقواعد الشریعة غیر مخالف لشیء منها ولا یلزم فی فعله محذور شرعی فی ذلک نحو بناء المدارس
والربط والمناثر وغیر ذلک من انواع البر التی لم تعهد فی الصدر الاول فانه موافق لما جاءت
الشریعة ومن احسن ما ابتدع فی زماننا من هذا القبیل ما کان یفعل بمدینة اربل کل عام
فی الیوم الموافق لیوم مولد النبی صلی الله علیه وسلم من الصدقات والمعروف واظهار السرور
فان ذلک مع ما فیه من الاحسان الی الفقراء یشعر بمحبة النبی صلی الله علیه وسلم وتعظیمه
وجلاله فی قلب فاعله وشکر الله علی ما من به من ایجاد رسوله الذی ارسله رحمة للعالمین
صلی الله علیه وسلم الی آخره پس سبکه ادنی فهم میدارد میداند که بدین بیان این امام که نزد صاحب
سیرت شامی و غیره از علمای دین پسندیده و مرغوب است ایراد مصادره علی المطلوب فاسد و
مصیبت است چه امام مذکور بدعت حسنه بودنش و بدعت سیئه نبودنش مفرع بر فعل معنی بدعت حسنه
باتفاق و بر موجب ثوابش آن نموده است. ابتداع این عمل معنی بدعت حسنه و عدم

صدق معنی بدعت سیئه بران ظاهر و عیان نشود ثانیا قطع نظر ازان اگر امام مذکور مراسے
اثبات حسن این عمل تصریح میفرمود که درین احسان الی الفقرا است و هر چه دران احسان الی الفقرا
مستحسن است و یا برای اثبات بدعت سیئه بودنش میگفت که درین اجرای رسمیات و انچه دران است بدعت سیئه بی باشد
پس هر دو ضرب از ضروب شکل اول است که بدیهی الانتاج است مثلا آنکه برای بیان ثبوت حیوانیت
زید گفته شود زید انسان و کل انسان حیوان و برای اثبات فرس نبودن زید گفته آید زید انسان و لا شیء
من الانسان بفرس پس درینجا نتوان گفت که انسانیت زید موقوف است بر ثبوت حیوانیت یا انسانیت
زید موقوف است بر فرس نبودن آن پس اثبات فرس نبودنش بانسان بودن مصادره علی المطلوب
منشاء این اعتراض جهل است آری گنجایش کلام در کلیت کبری است و آن اعتراض دوم است اما انچه
برای لازم گردانیدن مصادره علی المطلوب گفته که اطعام بدعت سیئه کسی را خورانیدن بر وجه احسان است
پس این قولش مردود است بانکه خود بعد چند سطر در اعتراض دوم میگوید در تمهید عذر مثلا اطعام طعام
کردن والعیاذ بالله سب عمر کردن الی قوله بلا شک احسان است بر فقرا انتهی سبحان الله این کس این
یاوه گوئیها خود را مرد میدان میداند و باین حوصله حریف رد و ابطال دلائل آئمه دین بر زبان می آرد
قوله دیگر آنکه دعوی بلا دلیل است الخ **اقول** این قول هم بحث نافهمی کلام امام سرزده که کاش
لفظ من هذا القبیل در کلام امام می دید و مشار الیه آن می فهمید اما دفع شبهه لزوم مشابهت اطلاق
لفظ بدعت و عدم نقل خصوص این هیئت جمیع انواع عبادت پس تفصیل تمام از ما سبق ظاهر است
قوله گاهی مجالس معهود آنجناب نکرده اند الی قوله بالضرور از سلف تا خلف متوارث می آمد الخ **اقول**
ظاهر معنی ضرورت نمی داند یا برای تغلیط جهال این لفظ بر زبان می آرد اولا که احاطه تام جمیع
احوال و جمیع افعال هر هر و از صحابه و تابعین و تبع تابعین هرگز ثابت نمی تواند شد و ثانیا اذ نفع
شرف مجلس میلاد و فضائل تمام مجالس الذکار که از احادیث صحیحه ثابت است و نیز استحباب صوم هر دو شنبه
برای شکر ولادت باسعادت از نقل خصوص این عمل که بهیئت مخصوصه اش از ..
موکد نیست سعی بی تواند گردید پس تجویز احتمال جواز ... این عمل ...
شده لش از افراد صحابه و تابعین و تبع تابعین ... ضروری نبودن ...
جای ضرورت متوارث بودن نقل آن از سلف تا خلف ... نیست ثانیا ...

و تابعین در اکثر اوقات و اغلب احوال در تمام سال مشغول باشد کار آنحضرت هم در خلوت و هم در مجالس بوده اند
پس در عمل مولد چگونه اشعار بکامل عیاره بودن آنحضرت در محبت می تواند بود آری اگر صاحب رساله
از جائی ثابت میکرد که آنحضرت با وجود [illegible] در دیگر اوقات و شهور بذکر آنحضرت اهتمام می نمودند مگر درین
در ماه ولادت ترک میفرمودند پس البته ذکر این اشعار گو تا هم محل کلام می بود می توان نمود ورنه
این همه ساده وسوسه مطرود و مردود اند اما دیگر عوارض قبح و شعار فساد پس هرگز هیچگونه با وجود تیقن
عدم فعل آنحضرت هم دلالت و اشعار برین امر نمی توان ساخت قوله لا نسلم که آنحضرت صلی الله علیه وسلم
روزه عاشورا بجهت آن گرفت که یهود گفته بودند و حاشا که پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم چون یهود
سهو یا محو [illegible] این چنین وهم فاسد که کودکان بازی گوش را هم خنده آید به پسندد که ساده مردمی
از بلهای جنت و اهم کند کلمه انا احق بموسی منکم بران هرگز دلالت ندارد الی آخره اقول دلیل
صوم عاشورا در کتاب شیر شاهی از حافظ عسقلانی صاحب فتح الباری منقول است و احمقترما
این قوم جهول بران بحث نامعقول است اول باید فهمید که سوای حافظ عسقلانی دیگر ائمه دین هم تصریح
فرموده اند که بعد از آنکه یهود تعظیم نمودن صوم عاشورا بجهت نجات حضرت موسی و صیام آنجناب
در آن روز نیست اداء شکر آن نعمت که موسی علیه السلام جناب حق تعالی در شکل آن روز در زمانه
سابق عطا فرموده بود ذکر کردند آنحضرت صلی الله علیه وسلم بجهت موافقت حضرت موسی
علیه السلام برای ادای شکر آن نعمت حقیقت خود بحضرت موسی علیه السلام از یهود ارشاد فرمودند
و مقصود از آن موافقت حضرت موسی علیه السلام و اعاده شکر آن نعمت سابقه در زمانه لاحقه بود
پس تحقیقات ائمه دین کم صریح از مضامین احادیث صحیحه حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وسلم
ثابت و مستنبط اند این سخریه و استهزا ساختن و آن ائمه دین را ابله و احمق قرار دادن کمال حماقت است
اما آنچه برای ابطال اینکه این روزه برای شکر آن نعمت باشد گفته این چنین وهم فاسد که کودکان بازی
گوش را هم به خنده آید حقیقت اینست که بجز ملا صدر الدین کیست که با این چنین طعن تشنیع و سخریه
در شان ائمه شرع شریف زبان خود بیالاید علامه عینی در شرح صحیح بخاری شریف آورده
وقال الامام الطحاوی بعد ان روی هذا الحدیث ففی هذا الحدیث ان رسول الله صلی الله
علیه وسلم انما صامه شکرا لله عز وجل فی اظهاره موسی علیه السلام علی فرعون فذلک علی

علی الاختیار دون الفرض قلت وفیه بحث لان لقائل ان یقول لا نسلم ان ذلک علی الاختیار دون الفرض لانه علیه السلام امر بصومه والامر المجرد عن القرائن یدل علی الوجوب وکونه صامه شکرا لله عزوجل لا ینافی کونه للوجوب کما فی بحر الرائق فان اصلها للشکر مع انها واجبة الخ امام قسطلانی در مواهب بذیل حدیث حضرت ابن عباس رض آورده ویدل علی ان الباعث علی صیامه موافقتهم علی السبب وهو شکر الله تعالی علی نجاة موسی علیه السلام الخ طرفه آنکه خود ورد لیل وی اقرار نموده است به بجا آوردن آنحضرت صلی الله علیه وسلم صوم عاشورا را بموافقت یهود پس از نفس کلامش این قول او باطل ست ومردود قوله آزاد و وجه دیگر ست که در دو حدیث صحیح وارد شده الی آخره اقول بودن دو وجه دیگر برای امری که از دو حدیث دیگر ظاهر باشد مستلزم آن نیست که وجهی ثالث برای آن امر که از حدیث صحیح دیگر باقرار آمده دین ثابت وصریح باشد باطل وفاسد قرار داده آید غایة الامر آنکه در وجوه ثلثه توفیق وتطبیق نموده شود پس در یک حدیث که روزه داشتن یهود برای شکر نجات موسی علیه السلام وموافقت نمودن آنحضرت صلی الله علیه وسلم درین قدر و بیان نمودن احقیت خود باداء شکر نجات بجهت متابعت وموافقت حضرت موسی علیه السلام که در مثل آن روز نمود و یهود نمودار گردیده و در حدیث دیگر قرار دادن یهود عاشورا را روز عید ولهو ولعب نمودن شان دران روز و برای قصد مخالفت ایشان مشروع گردیدن صوم که مذکورست آن یهود غیر این یهود باشند و در تعیین صوم موافقت یک قوم ومخالفت یک قوم مقصودست پس استدلال صاحب رساله بجهت یک حدیث برای ابطال مضمون صریح دیگر حدیث صحیح باطل ومردودست در مجمع البحار آورده فان قیل اتخاذهم عیدا ینافی صومهم وایضا فصوموا مشعر بان الصوم کان لمخالفتهم قلت لعل عیدهم کان جائز الصوم وهؤلاء الیهود غیر یهود المدینة فوافق المدنیین وخالف غیرهم الخ علامه عینی در شرح صحیح بخاری شریف آورده قیل ما وجه التوفیق بین قوله عیدا وبین ما تقدم ان الیهود تصوم عاشورا ویوم العید یوم الافطار واجیب بانه لا یلزم من کونه عیدا لا افطار لاحتمال ان صوم العید جائز عندهم او هؤلاء الیهود غیر یهود المدینة فوافق المدنیین حیث عرف انه الحق وخالف غیرهم لخلافه الخ معلوم نیست که هرگاه نزد صاحب رساله صرف همین دو وجه در صوم عاشورا معتبر اند پس چرا سابق بجا آوردن آنحضرت صلی الله علیه وسلم صوم عاشورا را بموافقت یهود

باستناد صاحب تحفه ذکر نموده هرگاه که نوشته خود پیش پا نمی ماند نوشته برادر خورد کجا یاد خواهد بود
قوله ثانیا صوم عاشورا منسوخ ست بالاتفاق الخ **اقول** دعوی اتفاق بر منسوخیت صوم
عاشورا که مقتبا در این کلام در این مقام نسخ نفس این صوم ست که شامل ست منسوخیت فضیلت
و استحباب و تطوعیت و مسنونیت را متضمن ست اظهار ممنوعیت را باطل محض ست علامه عینی در شرح
صحیح بخاری شریف آورده اتفق العلماء علی ان صوم یوم عاشوراء الیوم سنة ولیس بواجب
واختلفوا فی حکمه اول الاسلام فقال ابوحنیفة رح کان واجبا واختلف قول الشافعی علی
وجهین من اشهرهما انه لم یزل سنة من حین شرع ولم یکن واجبا قط فی هذه الامة ولکنه
کان تاکد الاستحباب فلما نزل صوم رمضان صار مستحبا دون ذلک الاستحباب والثانی کان
واجبا قال عیاض کان بعض السلف یقول کان فرضا وهو باق علی فرضیته لم تنسخ قال
وانقرض القائلون بهذا وحصل الاجماع علی انه لیس بفرض انما هو مستحب الی آخره بر حاشیه
صحیح بخاری مطبوعه دهلی در کتاب الصوم بر صفحه ۲۵۴ آورده قال الکرمانی اتفقوا علی ان صوم عاشوراء
فی زماننا سنة الی آخره امام نووی در مسلم آورده والعلماء مجمعون علی استحبابه وتعیینه للاحادیث
واما قول ابن مسعود کنا نصومه ثم ترک معناه انه لم یبق کما کان من الوجوب و تاکد الندب
الی آخره و اگر مراد صرف نسخ وصف فرضیت ست نه منسوخیت صوم عاشورا پس هیچ ضرر بقال حافظ
عسقلانی نمی رساند بلکه اگر بالفرض نسخ مسنونیت صوم عاشورا هم بالاتفاق علی الاطلاق بجهت
صوم رمضان شریف تسلیم کرده آید تاهم هیچ خلل در استدلال امام مذکور نمی اندازد و شبهات واهیه منکرین را
مردود می سازد و از شارع که استحباب اداء شکر نعمت سابقه در ازمنه لاحقه فی وقت من الاوقات ثابت گردید
گو در دیگر اوقات در فرد خاص آن بکار امی جهت تبدیل آن حکم بظهور رسید پس آن امر که در وقتی شارع
استحباب آن نموده از قبیل توهمات فاسده که کودکان راهم حسب بیان فرازی صاحب رساله بران خنده آید
می آید بوده درین مقام بچشم عبرت باید نگریست و بر گواهی فرقه اسماعیلیه باید گریست که چگونه با وجود ادعای
علم و تقدس بیراه آمده در تین لب بطعن و تبرا جی کشایند و با وجود ادعای اتباع سنت بر مضامین صریحه احادیث
صحیحه اعتراضات فاسده وارد نموده آبروی ایمان خود می ربایند **قوله** صوم عاشورا منسوخ ست
بالاتفاق رواه الترمذی بسند صحیح عن عائشة رض الخ **اقول** این چه سخن سازی و افترا پردازی ست

دعوی اتفاق منسوخیت صوم نموده و بر ترمذی حواله آن کردن کید عظیم ست و صحیح ترمذی اول باب حدیث

و تاکید بر صوم عاشورا مقرر نموده بعد از آن ج رباب رخصت در ترک آن صوم این حدیث روایت فرموده

عن عائشة رضی الله تعالی عنها قالت کان عاشوراء یوما تصومه قریش فی الجاهلیة وکان

رسول الله صلی الله علیه وسلم یصومه فلما قدم المدینة صامه وامر الناس بصیامه فلما

افترض رمضان کان رمضان هو الفریضة وترك عاشوراء فمن شاء صامه ومن شاء ترکه و بعد از آن

قال ابو عیسی والعمل علی هذا عند اهل العلم علی حدیث عائشة رض وهو حدیث صحیح لا یرون صیام

عاشوراء واجبا الا من رغب فی صیامه لما ذکر فیه من الفضل الی آخره پس امام ترمذی منسوخ بودن صوم

عاشورا بالاتفاق کی روایت فرموده است صرف منسوخیت فرضیت و وجوب است آن حدیث و آنهم فی که

اتفاق فر کرنموده است و فضلیت خود از بیان ترمذی عیان است پس تهمت روایت منسوخیت صوم عاشورا

بالاتفاق بر امام ترمذی نهادن لب بکذب شنیع گشادن است و تخییر که درین حدیث است بنا بر رفع

وجوب است در فتح القدیر بذیل حدیث حضرت صدیقه رضی الله تعالی عنها آورده فقولها فلما فرض

رمضان قال من شاء الی آخره دلیل علی انه مستعمل هاهنا فی الصیغة الموجبة للقطع بان التخییر

لیس باعتبار الندب لانه مندوب الی الآن بل مسنون فکان باعتبار الوجوب الی آخره و اگر بخلاف

مقتبادر گوید که مراد بمنسوخیت صوم شد بوده است صرف منسوخیت وصف فرضیت و وجوب است پس امام

عسقلانی کی دعوی فرموده بود که وجوب فرضیت آن باقی است تا که در رد آن این تطویل می نماید **قوله**

وصرح به محمد فی الموطا الخ **اقول** برای اثبات دعوی منسوخیت صوم عاشورا بالاتفاق حواله

تصریح امام محمد در موطا نمودن هم کذب صریح است در موطا صرف منسوخیت فرضیت آن از شهر رمضان

و بقاء تطوعیت و استحباب آن مذکور است که این امر هیچگونه ضرر به حافظ عسقلانی نمی رساند اما وجه

صاحب رساله را مردود میگرداند ملا علی قاری در شرح موطا فرموده قال محمد رح صیام عاشوراء

کان واجبا قبل ان یفترض رمضان ثم نسخه شهر رمضان ای افتراضه فهو ای صیام عاشوراء

تطوع ای مستحب من شاء صیامه ومن شاء لم یصمه وهو قول ابی حنیفة والعامة الی آخره

قوله بلکه حدیث اذا کان فی العام المقبل ان شاء الله تعالی صمنا الیوم التاسع ظاهر دلالت

بر منسوخیت او وارد الی آخره **اقول** دلالت این حدیث بر مخالفت صوم عاشورا مشروع سنت الخ

محققین ائمه دین ازین حدیث بشهادت دیگر احادیث استحباب و مسنونیت صوم عاشورا بضم تاسع
ثابت فرموده اند امام نووی در شرح صحیح مسلم آورده قال الشافعی واصحابه واحمد واسحاق وآخرون
یستحب صوم التاسع والعاشر جمیعا لان النبی صلی الله علیه وسلم صام العاشر ونوی صیام التاسع
الی آخره و در فتح القدیر گفته و المسنون عاشورا مع التاسع الخ و در مظاهر حق در ترجمه لئن عشت
الی قابل لاصومن التاسع نوشته اگر زنده رها مین سال آینده تک تو روزه رکهونگا نوین کو بهی الخ و قطع نظر
ازینهمه خود برادر خوردش قائل استحباب صوم عاشورا بضم تاسع ست و معنی این حدیث همین قرار داده
پس هرگاه که صاحب رساله باوجودیکه حواله رساله برادر خورد می نماید اما از مطالب تحریرش خبری
نمی دارد باقوال ائمه دین چه خبر خواهد داشت و اگر گویند مرادش ممنوعیت افراد عاشر محرم ست
پس در ان هم کلام ست عامه فقها فرموده اند که ثابت از احادیث اولویت و افضلیت و مسنونیت
ضم تاسع مع العاشر ست اما ممنوعیت صرف عاشر صراحةً ثابت نیست بدین جهت قائل عدم کراهت
آن شده اند و دیگر بعض محققین بکراهت تنزیهی هم رفته اند امام عینی در شرح صحیح بخاری شریف آورده
وفی البدائع کره بعضهم افراده بالصوم ولم یکرهه عامتهم لانه من الایام الفاضلة الخ
صاحب تحفه در رساله فیض العام فرموده روزه دهم محرم که روز عاشوره است بسیار مسنون
و موجب کفاره یکساله است الخ قوله در دیباچ شرح مسلم گوید قال القرطبی ظاهره انه کان علیه السلام
ان یصوم التاسع بدل العاشر و هذا هو الذی فهم ابن عباس الی آخره **اقول** آثار از حضرت
ابن عباس رض مضطرب اند از بعض آثار تصحیح استحباب و مسنونیت صوم عاشر بضم تاسع ثابت ست
و از بعض آثار اطلاق عاشورا بر صرف یوم تاسع ظاهر میگردد اما اکثر علماء دین این امر را بسبب مخالفت
جمهور صحابه و تابعین قابل عمل و اتباع ندانسته اند شاه ولی الله دهلوی در مصفا شرح موطا بذیل امر
نمودن حضرت عمر رض بصوم عاشورا نوشته مترجم گوید مستحب ست نزد اکثر علماء روزه داشتن نهم و دهم الخ
و محققین از آثار قسم اخیر هم همان بیان استحباب صوم عاشر بضم تاسع مراد داشته اند علامه عینی در شرح
صحیح بخاری شریف فرموده فان قلت هذا الحدیث الصحیح ظاهره ان عاشورا هو التاسع قلت
اراد ابن عباس من قوله فاذا اصبحت من تاسعه فاصبح صائما ای ثم التاسع مع العاشر
واراد بقوله نعم ما روی من عزمه علیه السلام علی صوم التاسع من قوله لاصومن التاسع

قال القاضي لعل ذلك على طريق الجمع مع العاشر لئلا يتشبه باليهود كما ورد في رواية
اخرى فصوموا التاسع والعاشر وذكر رزين هذه الرواية عن عطاء عنه وقيل معنى قول
ابن عباس نعم اي نعم كان يصوم التاسع لو عاش في العام المقبل قال ابو عمر وهذا دليل على
انه عليه السلام كان يصوم العاشر الى ان مات ولم يزل يصومه وذلك محفوظ من
حديث ابن عباس والآثار في هذا الباب عن ابن عباس رضي الله عنه مضطربة الى آخره
در مواهب از ابن منير آورده **قوله** اذا اصبحت من تاسعه فاصبح يشعر بانه اراد العاشر
لانه لا يصح صائما بعد ان اصبح صائما تاسعه الا اذا نوى الصوم من الليلة المقبلة العاشرة
انتهى وهم در مواهب آورده قال ابن القيم من تامل مجموع الروايات عن ابن عباس رض تبين له
زوال الاشكال وسعة علم ابن عباس رض فانه لم يجعل يوم عاشورا اليوم التاسع بل
قال للسائل صم اليوم التاسع واكتفى بمعرفة السائل ان يوم عاشورا هو اليوم العاشر
الذي يعده الناس يوم عاشورا فارشد السائل الى صيام التاسع معه واخبر ان
رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يصوم كذلك فاما ان يكون فعل ذلك واما ان يكون
حمل فعله على الامر به وعزمه عليه في المستقبل وهو الذي روى امرنا رسول الله صلى الله
عليه وسلم بصيام عاشورا يوم العاشر الى آخره **قوله** قطع حجيت او كرد بعض ثابت ست حجيت
در وه فضيلت او موقوف ست بر اثبات آنكه بيان فضيلت او بعد از نسخ ست الخ **اقول** قطع نظر
از آنكه اطلاق لفظ بعض خالي از تعنا نيست هر چند اقوال علماء دين كه مبطل اين ترجمہ است سابقا
مرقوم اما دريجا دو سند از كبراء علما نقل مي آرم در مظاهر حق گفته اور حكم كيا يعني صحابه كو اول سال
واجب ہونے اوسكے پھر بعد نسخ اوسكے كي ساتھ مستحب ہونے كي الخ ازينجا ثابت ست كه بعد نسخ فرضيت
صوم عاشورا هم حكم مستحب بودن آن فرموده اند ودر ترجمه مشارق نوشته اول عاشوره كا روزه
فرض تها جب رمضان كا روزه فرض ہوا تو عاشوره كا نہ رہا پر مستحب ہے حديث ميں كه اوسكے روزے
ايك سال كي گناه معاف ہوتي ہيں الخ وچگونه فضيلت بعد نسخ ثابت نيست حالانكه حضرت شارع النزام
واهتمام اين تا سال وفات فرموده ودرين سال وعزم فرموده بود كه روزه قبل آن هم افزودن مصمم نموده حالانكه
نسخ وقت فرضيت رمضان شريف بود **قوله** وبعض گمان برده كه چون فرضيت او منسوخ شده

فضیلت و استحباب باقی ماند و منسوخ نشد مگر نفس فرضیت و این خلاف قاعدهٔ اصول ست الخ
ملخصًا **اقول** اولا بسیارے از علماء متبحرین ائمہ دین جامعین معقول و منقول محققین فقہ و اصول
تصریح بر نسخ فرضیت و بقاء جواز و فضیلت فرمودہ اند پس حاجی اظہار تبحر خود علی الاطلاق وجہ
مخالفت اصول محض فضول ست نسخ جواز و فضیلت بنسخ فرضیت گو مختار بعض محققین باشد قاعدہ متفقہ اہل اصول نیست
بلکہ شافعیہ اجماع ندارند تا کہ این اطلاق صاحب رسالہ درست آید در مسلم ہم کہ کتابی ہست معروف
و مشہور مذکور ست مسئلہ اذا نسخ الوجوب بقی الجواز خلافا للغزالی لان الوجوب یتضمن الجواز والناسخ
لا ینافیه فبقی علی ما کان الخ علامہ عینی در شرح صحیح بخاری شریف بذیل حدیث حضرت ابن عباس رض
فرمودہ و ظاهر حدیث ابن عباس رض یدل علی الوجوب لانه علیه السلام صامه و امر بصیامه
و لکن نسخ الوجوب و بقی الاستحباب الخ و بذیل حدیث حضرت ابن عمر رض کہ آثار کثیرہ متضمن نسخ
فرضیت صوم عاشورا و ثبوت تطوعیت آن نقل نمودہ بعد از نقل آن آثار فرمودہ ففی هذه الآثار
نسخ وجوب صوم عاشوراء و ان صومه قد رجع الی التطوع بعد ان کان فرضا و اختلف اهل
الاصول ان ما کان فرضا اذا نسخ هل یبقی الاباحة ام لا و هی مسألة مشهورة تبتنی علیها سیما
حدیث عائشة رض و معاویة رض یدلان علی ما دلت علیه الاحادیث المذکورة الخ محدث
دہلوی شیخ عبد الحق حنفی در جذب القلوب در آداب زیارت قبر شریف آوردہ و از انجملہ است کہ پیش
تقدیم صدقہ کند در صدر اسلام ہر کہ قصد مناجات حضرت سید انام میکرد بر وے واجب بود کہ چیزے
صدقہ کند الی قولہ و بعد از انکہ وجوب آن منسوخ شد استحباب کہ صفت لازمہ مطلق صدقہ است
بحال خود باقی ماند و زیارت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم حکم ملازمت دارد در حالت حیات وی صلی
علیه وسلم الخ امام محمد علیه الرحمه در موطا فرمودہ قال محمد اما العقیقة فبلغنا انها کانت فی
الجاهلیة و قد فعلت ثم نسخ بالاضحی کل ذبح کان قبلها و نسخ بصوم شهر رمضان کل صوم
کان قبله و نسخ غسل الجنابة کل غسل قبله و نسخت الزکوة کل صدقة قبلها کذلك
بلغنا انتهی ملا علی قاری در شرح بذیل قد فعلت فی اول الاسلام نوشتہ ای بطریق الوجوب
لا التوافق الخ و بذیل کل صوم کان قبله نوشتہ ای کان واجبا کایام البیض و یوم عاشوراء الخ
و بعد ختم روایت نوشتہ و فیه ان الفرضیة اذا نسخت تبقی الفضیلة التی تترتب علیها

المثوبة كصلوة التهجد وصوم عاشوراء وهي لا تنافي الاباحة التي لا ثواب فيها ولا عقاب وفي

البدائع ذكر محمد في الجامع الصغير ولا يعق عن الغلام ولا عن الجارية وانه اشارة الى الكراهة

لان العقيقة كان فضيلة ومتى نسخ الفضل لا يبقى الكراهة بخلاف الصوم والصدقة فانهما

كانتا من الفرائض فاذا نسخت الفرضية يجوز التنفل بهما قلت وفيه بحث لان الفضيلة اذا

نسخت تبقى الاباحة لان النسخ ما توجه الا الى زيادة الفضيلة فبقي اصل الاباحة وهذا

على تقدير انه كان فضيلة والا فالظاهر من ذكرها مع الصوم والصدقة انها على نوع منهما

في كونها واجبة الى آخره وثانيا قائلين عدم بقاء جواز فضيلت بعد نسخ فرضيت ايشان تصريح فرموده اند

كه اين در صورتى نيست كه شارع بعد نسخ فرضيت اكتفا فرمايد بلكه اشاره بجواز ومنع نمايد يا

نص نسخ خود دلالت بر اباحت وجواز دارد وليس بيان بيچگونه كلام ونزاع نيست وصوم عاشورا

از همين قبيل است چنانچه قائلين اين تحقيق آن صراحة فرموده اند بحر العلوم در شرح مسلم فرموده

مسئلة نسخ الوجوب على اقسام الاول نسخه بصريح الدال على الاباحة والجواز كنسخ وجوب صوم عاشوراء

الثاني نسخه بالنهي عنه كالتوجه الى بيت المقدس فانه نهي عنه الثالث نسخه من غير اباحة

جواز ونهي ففي الاول الجواز بالنص الناسخ ثابت البتة وفي الثاني لا جواز اصلا بالاجماع

بقي الكلام في الثالث وفيه خلاف فعندنا لا يبقى وعند الشافعية يبقى واختاره المصنف الخ

وهمچنان بر بقاء فضيلت صوم عاشورا بعد نسخ فرضيت در دوائر الاصول نور الانوار وغيره تصريح نموده اند

باوجوديكه قول عدم بقاء جواز بعد نسخ فرضيت اختيار فرموده اند پس منشاء اعتراض فاسد كلام

حافظ عسقلانى وتبعين آن امام ربانى بجز جهالت وبيخبرى از مطالب كتب متداوله ديگر نيست قوله

بر تقدير تسليم روزه گرفتن بايد الخ اقول هرگاه از حديث شريف اعاده شكر نعمت بعد مرور ازمان

ثابت گرديده پس بعد تسليم آن اين اعتراض بيجاست كه از همين قدر وسوسه منكرين مردود گرديد اما

استحباب مجالس اذكار پس اول چه حاجت بقياس دارد وثانيا همان حكم كه در مقيس عليه بود يعنى صوم

عاشورا از جهت اعاده شكر نعمت درين هم موجود اما ديگر خصوصيات مثل عبادت صوم وقصه

شكر نعمت نجات جناب موسى عليه السلام پس يافته شدن اين خصوصيات چه ضرور است قوله

جائى چون ماه وروز را اعتبار كنند الخ اقول كلامى ست مختل اين قدر نفهميدند كه چنانكه جواز اعاده

شکر نعمت نجات موسی علیه السلام بعد گذشتن زمانه بسیار تاریخ و ماه را اعتبار است و بواقع شدن
روز معلوم دران تاریخ خصوصیت نداشته و در هر سال آنقدر تعیین را ملحوظ داشته اند این امر بعلما
دین که در استحسان ادای شکر نعمت سابقه ولادت باکرامت تاریخ و ماه را اعتبار کرده اند گو روز
معین واقع نشود چه مضرت می رساند و چونکه اعتبار اینقدر تعیین هم محض بلحاظ ادراک برکت وجود
مناسبت است پس این تعیین منعقد ساختن مجلس را در هر سال چگونه منع میگردانند **قوله** این چه جنون است
الی قوله این مذهب قابل همین است که سندش تا ابولهب رسانیده شود بلکه تا ابلیس لعین الخ **اقول**
ای اهل اسلام انصاف فرمائید که اینچنین دینی است که در شان آئمه دین و اکابر محدثین اهلسنت مثل
صاحب حصن حصین و غیره اینچنین کلمات گستاخی بر زبان می رانند و خامت و وبال تبرا ازان اهل کمال
نمی دانند اولا میگوییم که آن محدثین برای بیان شرف یوم ولادت شریف سند تخفیف فرمودن حق تعالی
در عذاب ابی لهب را در آن یوم بطفیل و برکت آنحضرت و سرور فرحت نعمت ولادت از قول جناب
کریم عند الله و مکرم فی الناس حضرت سیدنا عباس رض گرفته اند که حضرت وی رض از رب کریم ذو الجلال
تا یکسال کشف حال ابولهب خواستند آخر حق تعالی باجابت دعای آنجناب پرداخته حالش بر آنحضرت
منکشف فرمود حجة الاسلام در احیاء علوم الدین در باب بیان منامات تکشف عن احوال الموتی
والاعمال النافعة فی الآخرة فرموده و روی عن العباس رض قال کنت مواخیا لابی لهب فلما مات
حزنت علیه و اهمنی امره فسألت الله حولا ان یرینی ایاه فی المنام قال فرأیته یلتهب نارا
فسألته عن حاله فقال صرت الی النار فی العذاب لا یخفف عنی و لا یروح الا لیلة الاثنین
فی کل الایام و اللیالی قلت کیف ذلک قال فی تلک اللیلة ولد محمد صلی الله علیه وسلم فجاءتنی
امیمة فبشرتنی بولادته ففرحت به و اعتقت ولیدة لی فرحا به فاثابنی الله بذلک ان
رفع عنی العذاب فی کل لیلة الاثنین الی آخره پس ذکر این تخفیف عذاب و نقل مکاشفه آنجناب رض را
که اصلش در صحیح بخاری هم موجود است موجب تجویز تفوه کلمات سب و شتم در شان اکابر محدثین
و ائمه دین ساختن و مذهب آن پیشوایان شرع شریف را بتهمت اتباع ابلیس لعین و خوشنود ساختن
شیطان رجیم ملعون ساختن و در نقل احادیث انداختن و بتضلیل ناقلان حاملین دین متین
چه ناانصافی است و ثانیا می گوییم که اکابر محدثین تخفیف عذاب ابولهب بطفیل حضرت رسول کریم

بفضل رب رحیم در هر یوم الاثنین که نظیر یوم خاص اصلی ولادت با برکت و مناسب آن است از حدیث

شریف ثابت گردانیده اند پس گو نزد اسماعیلیه قول آنحضرات قابل اعتماد نباشد اما این استفادت

در حق آن الحمد دین چگونه جائز فهمیده اند محدث دهلوی علیه الرحمة در مدارج النبوة که مستند ایشان

رساله است فرموده اول کسیکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم را شیر داد ثویبه بود کنیز ابو لهب و این

ثویبه آنست که چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم متولد شد بشارت رسانید به ابو لهب ابو لهب اورا

بمژدگانی آزاد کرده و امر کرد که اورا شیر دهد حق تعالی باین شادی و سرور که ابو لهب بولادت آنحضرت

صلی الله علیه وسلم کرده در عذاب وی تخفیف کرد بروز دوشنبه چنانکه در حدیث آمده است و درینجا

سند است مر اهل موالید را که در شب میلاد آنحضرت صلی الله علیه وسلم سرور کنند و بذل اموال نمایند

الی آخره و دیگر محدثین هم تصحیح آن فرموده اند صاحب سیرت شامی از حافظ دمشقی نقل فرموده

قد صح ان ابا لهب یخفف عنه فی کل یوم الاثنین لاعتاقه ثویبة سرورا بمیلاد النبی

صلی الله علیه وسلم الی آخره درینجا باید دانست که بعضی [illegible] اند و در بعضی مسائل [illegible] که کافر است

[illegible] مانده اند و بر روایت تخفیف فرمودن حق تعالی در عذاب بعضی کفار [illegible]

کتاب و سنت و اجماع و اتفاق جمیع اهل اسلام [illegible] گردانیده [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

الطعام [illegible] عبارت تفسیر عزیزی باید شنید در تفسیر سوره الحاقه ذیل آیه کریمه ولا یحض علی

طعام المسکین الی آخر الآیه نوشته حضرت امام شافعی رحمه الله باین آیه تمسک کرده اند که کفار [illegible]

بفروعات و مخاطب باشند چنانچه بایمان مخاطب اند [illegible]

عذاب [illegible] میگویند که عذاب ایشان [illegible] خواهد بود لیکن اگر [illegible]

طعام [illegible] عذاب [illegible] گرفتار می گشت پس [illegible]

[illegible]

[illegible]

از عذاب ابی لهب نیست اما اثر تخفیف عذاب هست پس بدین آن فائده دارد الی آخره علامه خفاجی
در شرح شفا بعد نقل روایت تخفیف عذاب ابی لهب گفته و تخفیف عذابه بسبب ما ذکره لا یعارض
قوله تعالی فی اعمال الکفرة فجعلناه هباء منثورا لانه بعد الحشر و لانه لما یخصهم من الثواب
فکانه لم یصل هم اصلا الی آخره **قوله** کرده اند و بیچون را مانندی در کردار خود و خویش و در حقیقت دعوی
همتائی وی جل جلاله کرده است و نامیست صافی نهادان قدسی سرشت را پاک بر دن وی جل جلاله
هر چند که هیچ وابد انبیا و اولیائی که بالغیر هم بوجوه باید گردن می نهاد و خون می ریزد و کفار فجار را به
سیه کاری پایه فرازی می نهد الی آخره **اقول** اکابر محدثین که در فضیلت یوم ولادت با سعادت تخفیف
یافتن ابو لهب در عذاب در آن یوم بطفیل برکت فرحت ولادت و امید حصول برکت برای سیکه بسبب
مقصود خود از محبت صرف مال کنند و ایام ولادت شریف را شرف دانند و در کتب خود بیان فرموده اند
ازین بیان کجا ثابت شد که این حضرات دعوی همتائی خدائی جل جلاله کرده اند و کی این خرافات
لازم گشت که خون انبیا و اولیا ریزند این خرافات بعقلمون بقلم آوردن شعبه ایست از جنون بیهوده گو
که کفار فجار قاتلین انبیای کرام و اولیای اخیار را پسندد و جای تهلکه در دنیای چند روزه جلوه ها
عطا می سازد آخر با این حرکات شنیعه ابد الآباد در چاه جهنم می اندازد کجا این امر و کجا تخفیف از کسی
به برکت امری که از آن افعال کفریه و فسقیه ناراضی پروردگار ظاهر و آشکار است و از آن پسندیدگی
این احسان که آخر بفضل خود تفضلا از برکت آن کافر را هم محروم مطلق نداشته پیدا و هویدا است پس
صاحب رساله نه معنی لفظ اقتدا با افعال پروردگار توجه میسازد و نه بمقصد و مراد علمای اعلام و ائمه
اخیار نظر می اندازد و خواه مخواه از معادات محبوبان الهی با آنحضرات می آویزد و آبروی فهم و دین و علم
خود می ریزد **قوله** روایت احاده عقیقه باطل است اگر چه بیهقی روایت کرده زیرا که بیهقی هر قسم از
میکند الخ **اقول** اولا این چه خبط است کلام بی ربط است دعوی باطل بودن روایت کرده و در دلیل
روایت کردن بیهقی هر قسم روایت را آورده اینقدر نفهمید که از آوردن بیهقی هر قسم روایت از کجا لازم شد
که روایت بیهقی باطل می باشد و ثانیا خود از سفر السعادت آورده که در سناد او ضعفی هست پس از حکم به
ضعف در سناد حدیثی دعوی باطل بودن آن باطل میگردد و بالفرض اگر در منهج یا کتابی دیگر این حدیث را
صراحة باطل هم نوشته باشند مستلزم آن نیست که نزد مستدل بآن هم این حدیث موضوع باشد تا که

بنابر موضوع و باطل گفتن دیگران این تجہیل و تضلیل صاحب رسالہ آن مستدل را بموقع باشد و ہمچنان دیگر
اصول حنفیہ ہم آرد مستدل باین حدیث کہ حافظ سیوطی شافعی ست و ہمچنان کلام در ینکہ آیا این عمل
طریقہ شرعی ست یا نہ الی غیر ذلک من التطویل ہمہ بی موقع ست **قولہ** لا نسلم کہ مقصود جناب رسالتمآب از
یوم ولدت فیہ بیان فضیلت یوم اثنین بود بلکہ این ذکر اتفاقی ست بہ تقریب روزہ مذکور الی آخرہ
اقول برای رد اقوال آئمہ دین مستندین خود از طرف خود ارشاد آنحضرت را کہ بوجہ بیش ہیچ در بیان
جواب سوال صوم آن یوم واقع ست ذکر اتفاقی قرار دادن و از حصول شرف آن یوم بوجہ ولادت
انکار ساختن قطع نظر از انکہ مخالف مستندین او ست صریح منافی جواب ارشاد حضرت سید المرسلین
صلی اللہ علیہ وسلم دیگر اینجا سوای کلام ابن الحاج وغیرہ مستند دیگر از کبرای طائفہ باشنید در منظاہر حق
بذیل این حدیث شریف گفتہ احتمال ہی کہ یہ بھی سبب حضرت کے روزہ رکھنی کا ہو کہ یا سبب پیر کے
روزہ کی مستحب ہونی کا بہر تقدیر سبب پہلے یہ کہا ہی کہ بڑی نعمت اس دن میں کہ حضرت پیدا ہوئی اور دین
اوترا اوسکے شکرانہ میں رکھتی ہیں الی آخرہ **قولہ** چنانکہ قاضی در شرح مسلم و غیرہ خیر یوم طلعت فیہ
الشمس یوم الجمعۃ فیہ خلق آدم گفتہ الخ **اقول** اولاً کہ این قیاس مع الفارق ست کہ در ان حدیث تنہا
ذکر خلقت آدم علیہ السلام در جواب وجہ فضیلت اتفاقی نکردہ بلکہ نیز در ین حدیث ذکر خروج آدم
علیہ السلام از جنت و قیام قیامت ہم ست کہ بقول قاضی ظاہر از وجہ فضائل نیست آری اگر قاضی
در دلیل تصریح میفرمود کہ ولادت حضرت آدم ہم وجہ فضیلت یوم نمی تواند شد در انصاف ست اگر
حوالہ قاضی میداد گنجایش داشت افسوس کہ صاحب رسالہ دلیل قاضی ندیدہ و بمعنی تمام کلام
نرسیدہ و ثانیاً دیگر محققین معتمدین در شرح حدیث جمعہ ہم تصریح فرمودہ و قول قاضی را بسبب
لزوم مخالفت ظاہر حدیث ترک نمودہ اند امام نووی در شرح صحیح مسلم بعد قول قاضی فرمودہ ہذا
کلام القاضی و قال ابو بکر بن العربی فی کتابہ الاحوذی الجمیع من الفضائل و خروج آدم
علیہ السلام من الجنۃ ہو سبب وجود الذریۃ و وجود الرسل و الانبیاء والصلحاء ولم یخرج
من الجنۃ طرداً بل لقضاء اوطار ثم یعود الیہا واما قیام الساعۃ فسبب لتعجیل جزاء الانبیاء
والصدیقین والاولیاء وغیرہم واظہار کرامتہم و شیخ عبد الحق دہلوی در شرح سفر السعادۃ بذیل
حدیث شریف ان من افضل ایامکم یوم الجمعۃ فیہ خلق آدم و فیہ قبض الحدیث نوشتہ کہ

از شراح گویند که مقصود از ذکر اینها بیان چیزی ست که واقع میشود دران روز از امور عظام و این هم
نوعی از فضیلت ست و الا در اصل قبض آدم و قیام ساعت چه فضیلت باشد جوابش آنکه فضیلت قبض
آدم علیه السلام تقریب اوست بجوار قدس و رحمت و در قیام ساعت قرب زمان دخول جنت و لهذا
ابراهیم خلیل علی نبینا و علیه الصلوة و السلام امانت و احیا را از نعم الهی شمرده الخ و قطع نظر ازین همه
باید دید که در مظاهر حق هم گفته روز جمعه میں جو حضرت آدم علیه السلام پیدا ہوئی اس سی فضیلت
اوسکی معلوم ہوئی یہ بات تو ظاہر ہی اور بہشت سی جو نکلی او سمیں فضیلت جمعہ کی اسلیے ہوئی کہ نکلنا اونکا
سبب پیدایش انبیا و اولیا کا اور باعث ہوئے حسنات بیشمار کا اور سبب ہوا اور ایسی ہی موت حضرت آدم
علیه السلام کے سبب پہونچنی اونکی کا درگاہ رب العزت میں ہوئی الی آخره **قوله** محتمل ست که مراد ازین باشد
که آن یوم الاثنین که قدوم آن زاهر مبارک میدانی روزی ست که من درو متولد شده ام شهر یوم الاثنین که این
محال ست الخ **اقول** سبکه معنی اثبات و نفی هم میدانند بروی روشن ست که ابداء این احتمال درین کلام
و حمل سوال و جواب برین مرام محض خیال خام ست و از برکت و شرف یوم الاثنین که ست بودنش اظهر یوم و لا ست
انکار نمودن و آنرا محال قرار دادن سودای ست امام ملا علی قاری در مرقاة بذیل حدیث شریف آدم ره
فیه ان الزمان یتشرف بما یقع فیه و کذا المکان الی آخره و اگر در حدیث دیگر وجهی دیگر هم برای فضیلت
وارد ست کی ستلزم نیست که انچه صاف و صریح ایجا درین از مضمون یک حدیث صحیح ثابت فرموده باشند
و برخ روی گفته که وجه هم فاسد ست پس منع برکت آن دعوی کاسد ست **قوله** و اینکه گفتند که آنحضرت بجهت
حمد باری فرموده که بر حال امت داشت درین ماه چیزی زیاده نکرد محض لا یعنی ست الخ **اقول** کسانی را
که این طایفه بجد و جهد تمام موافق خود و ظاهری سازند و بموافقت ایشان می نازند و در شمار محققین محدثین
و اکابر آئمه می شمرند اولی و اهم مخالفت هوای خود با تحقیق ایشان را لا یعنی و جهالت بی معنی قرار
میدهند این چنین اتباع و قدم ضمون آمده ی فهم و دین خود ربودن ست حالا بشنوند که انچه ابن الحاج
این طایفه درین باب در قول مذکور گفته از شهادات صحابه کرام هم ثابت ست از انجمله جناب حضرت
صدیقه کبری رضی الله تعالی عنها فرموده اند کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یصوم النفل حتی
نقول لا یفطر و یفطر حتی نقول لا یصوم فما رأیته استکمل صیام شهر الا رمضان و ما رأیته فی شهر اکثر
منه صیاما فی شعبان فیصل قولی حقی علی الله اخره **قوله** این جواب موافق مثل مشهور ست الی آخره **اقول** مخالفت در رسالت
انسیه این چه بدیهی ست که بجی در نقض جوابی ست ند از ابها حرفی الی آخره

بیان پریشانش ازینجا بخوبی عیان ست اما قطع نظر از آنچه میگوییم که بر اهل دین مخفی نخواهد بود که باوجودیکه حضرت
شارع در وجوه فضائل جمعه هم ولادت شریف حضرت آدم علیه السلام وهم وفات شریف آنجناب معدود
فرموده اما بخیال وقوع واقعهٔ غم حزن بحادران روز شروع نفرموده و همچنان یوم الاثنین که هم یوم ولادت مبارک
وهم یوم وفات شریف ست معهذا از شرع شریف برای استحباب اعادهٔ ادای شکر صوم دران یوم بثبوت
رسیده و حزن وفات شریف باوجودیکه وقوعش در همان روز ست شارع بیان فرموده و نه بوده مانع اظهار آن شکر و
سرور و اعادهٔ آن نگردیده و هرگاه صاحب رساله خود دعوی در اظهار تسلیم نمود که نفس حزن ممنوع نیست پس
مقصد حافظ سیوطی باحسن وجه بثبوت رسید و شبههٔ علامه فاکهانی مندفع گردید که لحوق حزن بر مصیبت
محرومی خود از شرف حضور و زیارت بجهت تشریف فرمائی آنحضرت بریاض جنت باوجود ثبوت حیات
حقیقی و ابقاء توجه بحال امت نه مانع از اعتقاد شرف و فضیلت آن ایام باکرامت ست و نه مستلزم تحریم
ادای شکر وجود سراپا رحمت ست که بعثت آنحضرت بمقتضای حیاتی خیر لکم و مماتی خیر لکم هم
سرور و سبب شفقت بحال امت ست و نیز حسب تصریح علماء دین تشریف بردن آنحضرت آنجناب را
باعث سرور وصال رب العزت ست پس نماند مگر نفس مصیبت محرومی ما از زیارت و نفس این
حزن و المی محرومی چه مخالفت وارد با اعتقاد شرف و برکت آن ایام با سعادت آری اگر اظهار و قتها
حزن و اعلان مصیبت مشروع می بود و استحباب اعادهٔ ادای شکر در یوم الاثنین که هم یوم ولادت مبارک که هم یوم
وفات شریف ست از شرع شریف ثابت نمی بود البته مخالفت شکر نعمت دران یوم می نمود این ست که بقدر ضرورت
در ابطال او باسم برادر بزرگ درینجا برنگاشتم و اطالت کلام بابطال باقی گفتار پریشانش که حالش از رد
رساله برادر خورد نیز هویدا ست اعادهٔ قلیل الافاده انگاشتم والسلام علی من اتبع الهدی

فائده

رد رساله برادر خورد که در جواب مولوی سعد احمد صاحب بود

واضح باد که بعد تحریر کلمة الحق برادر خورد را که حوصله در رساله مولوی سعد احمد صاحب بسر افتاد
ونامش تنقید الجواب نهاد هرچند که در بعض جا باعادهٔ همان بیان پریشان پرداخته و بسیار جاها
حوالهٔ آن ساخته و جواب تفصیلی آن در ما سبق تحریر یافته اما تعرض به یکدو قول به تجدید بار مناسب
معلوم گردید **قوله** این شیخ مجهول الحال ست هیچکس از مشائخ و صوفیه و علماء کرام او را نمی شناسد

وسند بشی در کتابی خود نیاورده الخ **اقول** این افترائیست بحت اینک در کتاب سیرت شامی که مستند این طائفه است صلاحیت و شهرت شیخ علیه الرحمه مذکور و استناد و بوی مسطور بار بار می آگر صاحب رساله را از حال آنجناب خبری نیست قصور علمی وسی حضرت شیخ را چه قصور مقام تعجب آنکه معلوم را از جهت مخالفت مدعایش مجهول میگوید برای اثبات دعاوی باطله خود بی تکلف استناد مجهول بلکه مجهول محض نماید چه کند که تائید باطل بغیر باطل امکان ندارد و حق هرگز موید باطل شدن نمی تواند **قوله** پس این عمل از اعمال ملوک و سلاطین باشد نه از سیرت و سنن سلف صالحین الخ قطع نظر از آنکه سلطان عادل اسلام اشاعت و اهتمام این فعل باقتدار صلحا مشهود امت خیر الانام علیه السلام نموده و علما و صلحای عصر حاضر شدند و انکار نکردند و مقتدایان دین و اهل شرع از محققین در کتب دینیه باعث برکت و موجب ثواب و نفس تحقیق فرموده اند چنانچه صاحب سیرت شامی بسط و تفصیل آن فرموده و دیگر کتب هم مسطور پس این همه آئمه کبار و علما اخیار و صلحا و دیانت دار و پیشوایان شرع حضرت سید ابرار را در دین و دنیا طلب گفتن و تبرا نمودن سفاهت است خصوصاً که آنحضرات داخل سلسله دین جامه محدثین محققین بلکه شیوخ جماعه مبتدعین هم باشند و طرفه اینکه خود صاحب رساله نیز بآنحضرات استناد میکند **قوله** اگر پادشاه مذکور بانقدر اقوال خطیر تفقد مساکین و ابناء السبیل و یتامی و دیگر وجوه خیرات و مبرات که شرع بدان مامور ساخته میکرد چه مقدار ثواب و اجر نیک برای خود فراهم می نمود ولکن الشیطان زین لهم الخ **اقول** هر چند این بیان پریشان تزئین شیطان است اما چون صاحب رساله کبری حاجت تجلیه ضرورت داعیه سبب شتم سلاطین اسلام که در جهاد اعدا ر دین عمر بالسر برده اند شیوه خود گردانیده لاجرم چیزی مختصر از سیرت این طائفه نقل نمودن مناسب معلوم گردید

قاضی القضاة ابن خلکان در تاریخ خود که حالش بطول نوشته مختصرش آنکه شهد مظفر الدین مع صلاح الدین مواقف کثیرة و ابان فیها عن نجدة وقوة وثبت فی مواضع لم یثبت فیها غیره وشهرة ذلک تغنی عن الاطالة ولو لم یکن الا وقعة حطین لکفته فانه وقف هو وتقی الدین وانکسر العسکر باسره ثم لما سمعوا بوقوفهما تراجعوا حتی کانت النصرة للمسلمین واما سیرته فقد کان له فی فعل الخیر غرائب لم نسمع ان احدا فعل فی ذلک ما فعله لم یکن شیء فی الدنیا احب الیه من الصدقة کان له کل یوم قناطیر مقنطرة من الخبز یفرقها علی المحاویج فی عدة مواضع من البلد وکان قد بنی اربع خانقاهات للزمنی والعمیان وقرر لهم ما یحتاجون الیه کل یوم وکان یاتیهم بنفسه فی کل اثنین وخمیس ویسأل عن الحال و یباسطهم

ويحضر فلو كثر بني دارا للصغار الايتام ويدخل اليهم كل وقت ويتفقدهم وكان يدخل الى البيمارستان وكان له دار مضيف يدخل اليها كل قادم على البلد من فقيه او فقير او غيرهما وبنى مدرسة رتب فيها فقهاء الفريقين من الشافعية والحنفية ويعمل السماع ولم يكن له لذة سوى السماع فانه كان لا يتعاطى المنكر وكان يسير كل سنة دفعتين جماعة الى بلاد الساحل ومعهم جملة كثيرة من المال يفتك بها اسارى المسلمين من ايدي الكفار وكان يقيم كل سنة سبيلا للحاج يسير امينا معه خمسة آلاف دينار ينفقها بالحرمين وله بمكة حرسها الله تعالى آثار جميلة وبعضها باق الى الآن وهو اول من اجرى الماء الى جبل عرفات ليلة الوقوف الى آخر ملخصا ودر آخر گفته ولو استقصيت في تعداد محاسنه لطال الكتاب وفي شهرة معروفه غنية عن الاطالة الخ ببين ظاهرست مبرات را اخفا نموده ولكن الشيطان زين لهم دين مقام خواندن از تعصب غلو باطل ست سه چشم بد انديش كه بركنده باد عيب نمايد هنرش در نظر باقيماند اينكه بخدمات بخدمت علماء اعلام وصوفيه كرام صرف اموال بر وجه حسن وجنود اسلام را مورد عطيات ساختن داخل تبذير واسراف ست پس اين ادعا محض اعتساف ست غايت الجهد امثال صاحب رساله بناء جزم تفسيق قطعى شاه مذكور بران نهاده اند آنكه جواز اعمال سماع وغنا وهم مشاهده لهو ولعب جنود باآلات طبول وغيره ملاهى بر تاريخ ابن خلكان وغيره داده اند جواب اينش اينكه غناء لشكر وافواج مجاهدين ولهو لعب اهل لشكر از احاديث هم ثابت مى توان شد واين در حقيقت لهو لعب نيست اظهار قوت وشوكت جمعيت لشكر اسلام ست وحال غنا اينكه ملا على قاري در مرقاة نوشته قال النووي اجازت الصحابة غناء العرب الذي فيه انشاد وترنم والحداء وفعلوه بحضرته صلى الله عليه وسلم ومثله ليس بحرام حتى عند القائلين بحرمة الغناء الخ وحال رقص هم در احياء العلوم وغيره بايد ديد وقطع نظر از ينهمه مقلد مذهبى عمل امر كه در مذهبش جواز آن ثابت باشد جائز نيست نه آنكه در مسائل فرعيه على الاطلاق حكم بتفسيق وتضليل ديگران نموده آيد قوله الحق را درست اين عمل بايد گفت هيچ اختلاف نيست الخ اقول قطع نظر از آنكه جماعت محققين از ائمه الحق استحسان اين عمل فرموده اند حال اين ادعا اينكه قول صاحب مائة المسائل هم خود اين قول را مردود ميگرداند مگر آنكه صاحب رساله از فرط تعصب اكابر ائمه دين وفقهاء ومحدثين را كه استحسان وتجويز فرموده اند اگرچه مستندين سلسله وصفيه اين طائفه هم باشند

ضلالتی فهمند و جهال شمارند بلکه بیچ ایشان همین قدر بس است که لعنة الله علی الکاذبین **قوله** شیعیان که
ماتم حسین علیه السلام در ایام شهادت شان بجا می آرند چه جای اعتراض و ملامت غایت آنکه ثواب ایشان اثرا
نیابند الخ **اقول** ایشان از جهالت خود امثال تجدید ماتم حسین دانند پس بهمان طور اگر کسی ماه ربیع الاول را
و هر یوم الاثنین را هر سال نظر به خاص ولادت گمان کند و نفس احکام خاصه آن وقت بجا آرد البته گمان او خطا
و قولش ناسزا است [illegible] و دین محمدی [illegible] سید انند [illegible] احکام نفس آن روز نه بجا آرند
صرف قابل [illegible] شرف برکت ایام ولادت و حصول تحسان ادای شکر نعمت بانواع عبادت اند پس بیچ ضرر
کی مستحق اعتراض و ملامت اند و اگر کسی گمان کند شیعیان را بخیال او روز عاشورا صرف تصور و تذکر ایام
شهادت جناب امام و احوال تکالیف و صبر شریف آنحضرت نموده مسترجع شروع کنند و ثواب یابند
آنکه اعمی امر ممنوع [illegible] نیاید و از اظهار تکلف [illegible] نیاحت پرهیز دارند چگونه باوجود عدم تحریم
شارع ناخوش نماید [illegible] حالانکه مستندین صاحب رساله آنچه فرموده اند چیزی نیست [illegible] ملا ابن حجر
در صواعق محرقه [illegible] اعلم ان ما اصیب به الحسین رض فی یوم عاشورا کما سیأتی بسط قصته انما
هو الشهادة الدالة علی مزید حظوته و رفعة درجته عند ربه فمن ذکر ذلک الیوم مصابه
لم ینبغ ان یشتغل الا بالاسترجاع امتثالا للامر واحرازا لما رتبه تعالی علیه بقوله اولئک علیهم
صلوات من ربهم واولئک هم المهتدون ولا یشتغل فی ذلک الیوم الا بذلک ونحوه من عظائم
الطاعات کالصوم وایاه ثم ایاه ان یشتغل ببدع الرافضة ونحوهم من الندب والنیاحة الخ
قوله [illegible] باید که [illegible] اظهار حزن و ملال بغایت قصدی سازند **اقول** جواب این [illegible] تعلیقا
[illegible] است که آن [illegible] آنجا [illegible] اقرار فرمود [illegible]
[illegible] جناب سرور کائنات که فی الحقیقت صرف مانده محرومی از نعمت
[illegible] موجب [illegible] بوصال رب العزت [illegible] موجب [illegible] مبارک
[illegible] فضیلت برکت و شرف آن ایام با سعادت و انتخاب ادای شکر
[illegible] با وجود [illegible] مفارقت [illegible] برکت آن نعمت [illegible] و چگونه مانع نعمت
[illegible] ادای شکر حصول آن نعمت این حزن و الم
[illegible] آن محبوب ذوالجلال [illegible] و این حزن و الم مفارقت که فی الحقیقت

آنهم موجب خیریت است مانع ادای شکر نعم الهیه و منافی سرور بامور خیریه دینیه و دنیاویه نیست آری چیزیکه
منافی و مانع استحباب شکران نعمت و سرور بایام بابرکت بلکه مانع اظهار شکر و سرور بر نعمت و بر هر وقت
می تواند بود مشروعیت تکلف و اظهار حزن و نیاحت و ملال بخیال آن مفارقت بغایت قصوی
رسانیدن است اگر مشروع می بود حالانکه این خلاف مقاصد شرع شریف است ندانی که بموجب عمل و ارشاد
شارع یوم الاثنین هم یوم نعمت ولادت و هم یوم مصیبت مفارقت است همه استحباب شکران نعمت
دران یوم بادای عبادت مشروع فرموده اند و باظهار تحزن برای آن مصیبت دران اشاره هم نموده اند
فافهم ولا تغفل **قوله** جواب فاکهانی که در خور قبول باشد هیچکس لا اجمالا و لا تفصیلا [illegible] الخ **اقول**
امام حلبی در انسان العیون فی سیرة الامین المامون [illegible] على ما [illegible] ابن حجر قول فاکهانی را
تحریر فرموده و در سیرت شامیه هم تفصیلا آن نقل نموده **قوله** اگر بکی اولیه روایات کاسده فاسده
آورده علما حق پست [illegible] چنانکه [illegible] کرده اند الخ **اقول** این دعوی آنوقت قابل [illegible] بود که در علما
ابن حجر و امام سیوطی و ملا علی قاری و غیرهم از کسانیکه در علم و دیانت و صحت عقیده اعتماد و شهرت بر جهان
بران کرام می داشتند نقل صحیح [illegible] نمود و ورنه [illegible] بلکه [illegible] بر زبان [illegible]
آورد **قوله** جواب عمر بقدر فهم یهودی بود الخ **اقول** اگر قول آن یهودی منافی شرع و مخل [illegible]
بر وهم فاسد و خیال کاسد بود جناب فاروق رضی الله تعالى عنه چرا بان تسلیه قوت و شوکت اسلام
تنبیه و تادیب و ابطال آن وهم فاسد نمی فرمود لیکن قول شراح [illegible] مثل امام نووی و صاحب خیر
جاری و غیرهما از سوء فهم خود مردود گردانیدن و [illegible] بعظمت جناب فاروق رسانیدن
سفاهت است و بس **قوله** نظیر بود و صفتش در مصحف مجید نقر بود الخ **اقول** اولا وجود
صفت شجره در مصحف مجید غیر مسلم است فکر بعضی چیزی بگوید و صفت چیزی دیگر و ثانیا آن شجره
شهادت صحابه کرام غائب شده بود و ثالثا اگر بجهت قرب زمان اسلام و عدم تمهید احکام تحقیق
غلطی اعراب عوام که عادت بعبادت اشیا داشتند این امر درست شود لیکن [illegible] الکابر [illegible]
حرام نمی تواند شد که [illegible] **قوله** گفتم که بدعت [illegible] است عنده غیره
لیکن این بدعت حسنه نیست بلکه بدعه سیئه است لانه مخالف للکتاب والسنة والاثر والاجماع الخ
اقول [illegible] است الخ [illegible]

وعدم ذکر و ثبوت او بوجه منصوص نیست چنانکه کبرای طائفه گفته اند پس اولی الامرین تقدیر لازم است که
احکامی که از کتاب ثابت نیستند و کتاب از ان ساکت است اما از سنت ثابت اند همه را معاذ الله
مخالف کتاب باید گفت آید و همچنان اموری که نه از کتاب ثابت اند و نه از سنت و آن هر دو از ان ساکت
اما از اجماع ثابت آنها را مخالف کتاب و سنت گفته آید و همچنان اموری که نه از کتاب و سنت ثابت اند
و نه از اجماع و این هر سه از ان ساکت اما از آثار ثابت باشد آنرا هم مخالف کتاب و هم مخالف سنت و هم مخالف
اجماع گفته آید و ثانیا برین تقدیر حکم بدعات حسنه بدعت هم گردیده چرا که کتاب و سنت از ان ساکت
پس مخالف کتاب و سنت شدند تعالی الله از ان بیان بعد فرض و تسلیم انقسام بدعت بسوی حسنه و سیئه
باید دانست که اصلا این هیچ یک از روافض نیست که طعن بر حضرت صدیق اکبر رضی الله عنه می نمایند که تنصیص
عمر بخلافت برای جناب فاروق نمودند باوجودیکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم ترک این امر فرموده
بودند پس مخالفت رسول [illegible] لازم گردیده و باوجودیکه اهل سنت قول ایشان را مردود
ساخته اند [illegible] و طعن مخالفت کتاب و سنت بر آئمه امت می نهند و شیخ
مقاصد [illegible] صدیق اکبر نقل کرده و منها انه خالف رسول الله صلی الله
علیه وسلم في الاستخلاف حیث نص علی عمر خلیفة له والرسول صلی الله علیه وسلم مع انه [illegible]
بالمصالح [illegible] لم یستخلف احدا الی قوله فاستخلافه مخالفة
الرسول علیه السلام [illegible] فعل ما لم یفعله النبی علیه السلام
مخالفة [illegible] اذا فعل ما نهی عنه او ترک ما امر به انتهی و در تحفه اثنا عشریه
گفته [illegible] از ان چیز دیگر مخالفت و معنی نیست که منع
استخلاف [illegible] پیغمبر صلی الله علیه وسلم استخلاف نکرد و ابو بکر رضی الله عنه
[illegible] گفته [illegible] آن نفوه کردن امری است بس عجیب که غیر از حسن فهم
[illegible] منقوده سیدهم اقول [illegible] عالم دینداران قرار داده [illegible] در حق صحابه کرام
[illegible] غیر از قلت علم و فساد مذهب منقوده سیدهم کار
[illegible] برین سلیقش کسی [illegible] اند تا بچه کلمات تضلیل و تجهیل
اکابر [illegible] اعلام با وجود [illegible] باعث حکم خود

وحسن و بسیاری از امور در کتب دینیه مذکور و معروف و مشهور است که قدری از آن سابقا مسطور است
بالجمله بدانند هر بدعتی سنت نه بر مجرد تلفظ این لفظ آری چیزی را بدعت بآن معنی مصطلح که جز
مذموم نباشد گفته باز قائل حسن آن گردیدن درست نیست لیکن درینجا فائده دیگر هم شنیدنی
و آن اینکه امام سبکی در رد خرافات ابن تیمیه فرموده **قوله** واذا سافر لاعتقاده انه طاعة
كان ذلك محرما بالاجماع الخ هذا فاسد لانا لو سلمنا ان السفر ليس بطاعة وسافر شخص
معتقدا انه طاعة كيف يكون سفره محرما بالاجماع فان من فعل مباحا باعتقاد انه
لا يوصف ذلك بكونه محرما بل ان كان اعتقاده ذلك لظن دليل وبذل وسعه كان مثابا
بمقتضى ظنه والا كان جهلا لا اثم عليه ولا اجر في فعله موصوفا بالاباحة نعم اذا جعل
احد المباح عبادة داخلة في الدين مع اعتقاده انه ليس منه فيأثم به لانه تقرب
الى الله تعالى بما ليس قربة لا في الواقع ولا في ظنه وهذا حكم سائر البدع فمن ادخل في
الدين ما ليس منه فعليه اثم ابتداعه اما من قلده فان كان ذلك من الفروع التي يسوغ
فيها التقليد واختلف العلماء وفعله معتقدا انه من الدين لا حجة عليه واما ان كان
مما لا يسوغ فيه التقليد كالاخذ من الله او صفة من الدين فعليه اثم البدعة الخ **قوله**
تشریح ... برای اظهار شکر و فرح مولود مسلم نیست الی قوله عجیبست ... از مثل حافظ سیوطی
که با آنهمه ... در حفظ حدیث از احادیث تشریح عقیده ... ورزیده الی آخره **اقول**
سوای حافظ سیوطی دیگر ائمه محققین هم مانند ابن حجر و غیره در حقیقه برای شکر سرور ...
فرموده اند و احادیث را بران نقل فرموده اند پس نهایت عجیب است که صاحب رساله با اینهمه
تبحر همه دانی از کتب دینیه شده او لهذا هم غفلت ورزیده و برای تشنیع حافظ سیوطی گردیده
قوله سخن در مطلق سرور ولادت بلا انضمام قیود معلومه نیست الی قوله درینجا مجیب طرفه حکمتی
بکار برده که در اختتام سخن هنگام اثبات مجلس سرور ولادت از قید مجلس و لوازم آن گریز کرده حکم
مستحب بودن سرور ولادت نافذ فرموده فریقین را بزعم خود راضی نموده الخ **اقول** آری ولادت نافذ
فرمودن حکم مستحب بودن سرور ولادت مطلقا گریز از کجا فهمید عجیب تر کلام سابق که شهر
ایام ولادت با سعادت و بودن صوم یوم اثنین برای شکران و مستحسن مجلس مبارکه

که مجتوی بر بیان حالات و معجزات و اطعام طعام و دیگر خیرات و مبرات و خالی از ممنوعات و منهیات
باشد و تقسیم بدعت بسوی حسنه و سیئه از ائمه معتمدین مشهورین و علمای اعلام محققین و بین متین نقل
نموده دلیلی دیگر بران افزوده حاصلش اینکه در استحباب سرور ولادت سرور عالم صلی الله علیه
وسلم شکی و ارتیابی نیست این یک فرد آن با وجود عدم تحریم شارع حکم حرمت و ضلالت نمودن
و مجوزین آنرا سب و شتم و تضلیل و تفسیق نمودن تشریع جدید و نسخ احکام شارع و تحریم بهوای
نفس است و چون صاحب رساله رضامندی فریق خود باستحباب مطلق سرور ولادت درین مقام
ظاهر می نماید پس چیزیکه حضرت شارع آنرا مطلق ازین قیود گذاشته مشروط بوجود یا عدم
این قیود نداشته و برای آن هیئت مخصوصه صورت توقیفیه معین نکرده پس بموجب اقرار صاحب
ایضاح و مولوی خرم علی و غیرهما از مستندین طائفه برای استحباب کدامی فرد خاص حاجت دلیلی
دیگر نیست فتدبر و ثانیا صاحب رساله که حسب اقرار اینجا سخن در مطلق سرور ولادت ندارد مخالفت
فریق خود میکند و ثالثا صاحب رساله درین مقام طرفه مسکیدی برای تغلیط عوام پیش نموده
و آن اینکه از شروع کلام برای تجهیل و تضلیل و تحمیق و تفسیق محققین مشهورین از اکابر مشهورین
اهل سنت انواع الفاظ مختلفه در سرور ولادت سرور عالم صلی الله علیه وسلم که بر تقدیر ثبوت
آن مطلق سرور ولادت از قبیل ضلالت و جهالت باشد بیان نموده گاهی اولا بینا اظهار حزن
و گاهی بدعت بودن فرحت ولادت و گاهی سفاهت بودن خوشی کردن بتصور روز ولادت
بعد انقضای صد ها سال الی غیر ذلک من انواع الکلام و المقال تحریر ساخته چون نوبت باتمام
سخن رسید برای پرده داری بیهوده نمودن سخن در مطلق سرور ولادت آنحضرت صلی الله علیه
وسلم تصریح فرموده و سخن و بحث را راجع بچند قیود معلومه مخصوصه نموده و یاد نداشته که فریق او
چه نوشته اند و خود او چه بر نگاشته **قوله** انچه در خفتن دیده شود خواب و خیال است
الی قوله چه غلام آفتابم هم از آفتاب گویم نه شبم نه شب پرستم که حدیث خواب گویم الی آخره
اقول برای تائید امریکه استحباب آن مندرج عمومات مندوبات شارع است و آنکه دین
استحسان آن فرموده اند انچه اکابر اولیا و مشاهیر صلحا و اتقیای امت محمدیه در رؤیا
مشاهده جناب آنحضرت صلی الله علیه وسلم بدان ملهم شده اند ذکر نموده چه مستلزم نقص شده

کہ ہمیشہ ذکر آن بنا قلش تہمت شب پرستی نمودہ آید بلکہ در کتب فقہیہ صدہا جا توان یافت
کہ ائمہ حفظا لکم الہام ومنام صلحا و کرام برای استیناس ذکر نمودہ اند پس بموجب قول صاحب
رسالہ ہمہ شب پرست باشند بنا این رسالہ کہ بر اختصار است و نیز سکات صاحب رسالہ
درکار بدین جہت بریک عبارت اکتفا می رود در سرور المحزون در بیان وفات شریف گفتہ
واختلاف کردند اصحاب در آنکہ در حال غسل جامہا از تن آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کشند
یا با جامہا غسل دہند پس خدایتعالی بریشان خواب را مسلط کرد و گوینده کہ نمی دانستند
کہ کیست گفت غسل دہید آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم را در جامہای آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
پس بیدار شدند و ہمچنان کردند الخ وتفصیل این در جواب رسالہ کلمۃ الحق گذشتہ ولنعم
ما قیل ٭ ز آفتاب پرست و ز شب پرست بگو ٭ حدیث حق ز رای الحق ز حق پرست بجو ٭
آری امریکہ مزاحمت و مخالفت امور محمودہ شارع وارد در تائید عمل بدان ذکر خواہ
نمودن بیجاست اما آنچہ ائمہ دین را از علماء کاملین و اولیاء صالحین بجہت مستحب و مندوب
شمردن این عمل شریف مبغوض ترین مردم نزد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم قرار دادہ پس
منشاء این سفاہت ضلالت وجہالت است ولبس کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم خود ارشاد
و اجازت فرمودہ اند من سن سنۃ حسنۃ فلہ اجرہا واجر من عمل بہا وشرح این حدیث
از الہدی بسابقا مرقوم گردیدہ واللہ الموفق والمعین وصلی اللہ تعالی وسلم علی سید المرسلین وشفیع
المذنبین سیدنا ومولانا محمد حبیب رب العالمین وعلی آلہ واصحابہ واحبابہ اجمعین

خاتمۃ الطبع

الحمد للہ علی احسانہ والشکر علی نعمائہ کہ درین زمان سعادت توامان رسالہ عجیبہ عجالہ
غریبہ مسمی بہ حق الیقین فی مولد اعلی النبیین از تصانیف عالم باعمل
فاضل اوحد مولوی سید عبد الصمد صاحب سہسوانی من تلامذۃ
جامع الفضائل و ملک مخمصہ مولانا محمد عبد القادر صاحب البدایونی مسکنا والحنفی
مذہبا والقادری مشربا ادام اللہ فیضہم و دام برکاتہم حسب فرمائش رئیس پاک نہاد

امیر والانژاد صاحب المروۃ والامتنان منبع الفضل والاحسان جناب معلی القاب
حضرت مولوی محمد واحد علی خان صاحب بہادر خلف الصدق والاحفاد
جناب غفران مآب حکیم محمد سعادت علی خان صاحب بہادر مبرور
رئیس اعظم آنولہ ضلع بریلی معرفت جناب مولوی سید محمد
عزیز الدین حسن صاحب و مولوی محمد انعام حسن
صاحب سہسوانی عم مجدہم بتصحیح تمام و صحت مالاکلام
مطابق نسخہ مکتوبہ مصنف ممدوح الشان النقل
کالاصل بتاریخ ۲۵ دسمبر [illegible]ع
در شہر لکھنؤ بمطبع علوی محمد
علی بخش خان صاحب
از حلیہ طبع محلی گردیدہ
اریکہ آرای شہود
گردید
فقط

تمت

واسطے سند اس امر کے کہ یہ کتاب چھپی ہوئی مطبع علوی کی ہے
مہر مطبع ثبت کی گئی

